١٦٦٤٧

٧٢٨

كتبه العبد الفقير الراجي الى رحمة ربه الغني محمد بن عبد الله بن محمد
الخواندمي الحسيني اصلح الله تعالى
شأنه تحريرا في عشر الاوسط
من شهر محرم الحرام
سنة اربع وثمانين
وثمانمائة
هجرية

[illegible] الاقبال ما دمت طالع ومن مطلع الآمال لنجمك طالع
[illegible] مخلصيك فانه عليه اشد الواقعات لواقع

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوایر و نجوم سوایر بیافرید و شکر
و سپاس واجب الوجودی را که عناصر و ارکان در وجود آورد و از
اثر علویات و تاثر سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر
بود آدمی را داد و بشرف عقل و نطق مشرف و مکرم کرد تا بید بجهایق
علوم راه برد و بدقایق اشیا رسید و درود و تحیات بر سید انبیا
محمد مصطفی و آل و اولاد و اشیاع و اصحاب و اتباع او باد و سلم تسلیما
کثیرا چنین گوید گوینده این سواد علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی
المعروف بعلای البخاری حرسه الله عن نوایب الزمان که چون
انعام و ایادی و اکرام خداوند خواجه صاحب معظم دستور ممالک
العرب و العجم افتخار جهان ملاذ اهل ایمان ملجاء العلماء و الفضلاء مقوی
الضعفاء و الغرباء شمس الدنیا و الدین زین الاسلام و المسلمین
عمدة الملوک و السلاطین محمد بن الصدر السعید سیف الدین
شاه بن الصدر السعید بدر الدین مبارکشاه اطال الله تعالی
بقاءه و ادام فی الرفعة علاه در حق این فقیر غریب
زاد کانرا که گوهران آن کان و اختران آن

مبارکشاه و سیف الدین احمد شاه اطال الله تعالی بقاءهما اشارت
شده بود بتحصیل این علم شریف دقیق چون از حساب هندی و جمل
زیج ایلخانی و زیج عمده که منتخب انست و جمع کرده این فقیر فارغ گشتند
مجمل اصول احکام که بحکیم کوشیار رحمه الله منسوبست از بحث آورده‌اند
و چند نوبت فرو خواندند اتفاق کردند برآن که اگر مارا مجموعه باشد
از احکام مشروح و مفصل و از هر جزوی آنچه ضروری بود جمع در وی موافق
باشد و چون آنچه درخواست کردیم باتمام رسید و مقبول افتاد این التماس را
نیز روا نشاید کرد :: تا گوهر طاق تو شود جفت :: اگرچه ملالت خاطر
بغایت رسیده بود و نازکی مزاج بنهایت پیوسته و ضعف و پیری قوی
گشته اما شفقت پدر فرزندی و مهر رنج برده و تربیت صبح و شام و
مراقبت شهور و اعوام بنده باحسن ادب و لطف زبان ایشان جمع بود
نگذاشت که این درخواست بر زمین افتد پس آنرا اجابت کرده شد
و شرف روزگار خود شمرده آمد و حقوق خدمت و عزت داشت
ایشانرا اشتغال نموده گشت و این مختصر تالیف زاده آمد آنه ولی
جاابة فصل هیچ شک نیست که هستی همه موجودات از
واجب الوجود است لذاته تعالی و تقدس و وجود هر چیزی را سببی آفریده
سبب موجود کرده از آن چیز ظاهر شود و نه فلک هست گرده

زیج

وچندین هزار کوکب در میان افلاک نشانده و از آن جمله هفت کوکب را بر هفت
فلک سیر داده و باقی را بر فلک هشتم ثابت گردانیده و چهار عنصر مختلف پدید
آورده تحت فلک قمر و اجرام علوی را مرتبهٔ آبا نهاده و اجسام سفلی را
بمنزلت امهات نشانده و موالید ثلثه را در وجود آورده از میان ایشان
چون فرزندی که از میان مذکر و مونث بزاید و حکمت ازلی او آدمی زاد را
ازین موجودات برگزیده و مکرم گردانیده و بسعادات اسمانی
و قوتهاء نفسانی فضیلت داده بر جمیع موجودات و حرکات و اجرام
کواکب را علت و سبب ساخته تا درین عالم بهر طرفة العین چندین هزار
کون و فساد پدید آرند که هیچ بیکدیگر مانند نباشد پس پادشاهی
بحق اوست و افلاک و انجم نصب کردگان و مدبران حضرت وی
و کارگران ان بقدرت و علم و ارادت او تعالی و تقدس پس تاثیر
کواکب در آدمی زاد بیش ازان اثر کند که در دیگر حیوانات و باز
شخصی ان اثر ظاهر تر بود که فیض فضل الهی در وی غالب تر باشد از
که احکام نجومی بر شریفان درست تر آید و راست تر بود **فصل**
شرایط صاحب احکام گزیر نباشد صاحب احکام را ازمودن
صفات و مزاج بروج و کواکب و تمییز کردن میان قوة
در صورت طالع و حالات دلایل و امثال این و آن

تا بیشتر احکام او صواب افتد و سخن او در خور وقت و لایق شخص و مناسب
زمان و مکان راند و دوستی و دشمنی شخص را سهم غیب بر ارجه طالع افتد یا
مشتری با سهم الغیب افتد یا ناظر بود بدو و خاصه از خانهای علم یا از وتد
یا بیت سیم یا نهم یا او بود یا ناظر بدو یا عطارد در هفتم بود از طالع او یا سعدی
انجا باشد خاصه که عطارد از بیت سوم یا نهم بدان سعد ناظر باشد
احکام ان شخص بیشتر راست بود اگرچه درین علم کم بضاعت بود اما
ان نادر بود چون این شرایط معلوم گشت بدانند که این فقیر بنای
این کتاب بر پنج اشجار نهاد و هر شجره را شعبات و هر شعبه را چندین
اثمار **شجرهٔ اوّل** در صفات و منسوبات بروج و کواکب **شجرهٔ**
دوم در احکام قرانات و دیگر اتصالات **شجرهٔ سوم** در احکام
عالم **شجرهٔ چهارم** در احکام موالید **شجرهٔ پنجم** در اعمال و تسییرات
و او را اشجار و اثمار نام کرد که این اثمار از اشجار بستان روحانی
و عالم الهام ربانی رسیده است بسبب عنایت ازلی و تربیت استادان
مشفق و مربیان کریم پس این فقیر بذل کرد تا یار خود را از راه فقر
و شکستگی نه از روی پندار و هستی بر مخدوم زادگان و دوستان تا از وی
یادگاری باشد و از خدای تعالی توفیق خواست با تمام او و الله
ولی التوفیق وهو حسبنا و نعم الوکیل **شجرهٔ اوّل** در صفات

که حکم طالع او کند از میان
برادر و تا از غلبت احکام او
راست رود اما انکه ...

ومنسوبات بروج و کواکب وانواع اقسام بروج وارباع عالم از اقالیم سبعه
برین هفت کوکب ونمودن کیفیت هریک واتفاق افتادن حالات
دلیلهای طالع در هر وقت در هفت شعبه **شعبهٔ اول** درصفات ومنسوبات
بروج چهارده اثمار **شعبهٔ دوم** درطول وعرض وارباع عالم واوتاد
طالع منسوب بروج وکواکب شش اثمار **شعبهٔ سیم** درصفات و
منسوبات کواکب وراس وذنب نه اثمار **شعبهٔ چهارم** د[illegible]
بر کواکب هشت اثمار **شعبهٔ پنجم** درنظرهای کواکب چهار اثمار
شعبهٔ ششم درمقادیر شهادتها وقوتها وضعفهای کواکب [illegible] اثمار
شعبهٔ هفتم دراحوال دلایل بانواع مختلف نوزده اثمار **شعبهٔ اول**
درصفات ومنسوبات بروج چهارده اثمار **ثمرهٔ اول** درصفات
ومنسوبات برج حمل برج حمل خانهٔ مریخ وشرف افتاب ووبال زهره
وهبوط [illegible] ومزاج گرم وخشک بر طبع اتش وبهاری است ومذکر
وروزی ومشرقی ومنقلب وبرنگ سرخ وسفید وخوب صورتست
وجعد موی ومیگون موی وسبک روح وناپارسا ونکاح دوست تیز
شهوت ومیانه فرزند وازمردم دلیلست بر ملوک وامرا ولشکریان و
مبارزان وارباب سلاح وصرافان وخراطان وضرابان واگر [illegible]
بود دلیل کند بر دزدان ورنود واوباش وفتنه انگیزان وعیاران

وقصابان وطباخان وسلاخان وسلاح سازان وسرهنگان وازجواهر دلیل است بر مس وآهن وگوشوار وتاج وسربند وازجایها بر
اتش خانهها وکوشکها وجایهای عالی ومقام مسکران وآهنگران ومطبخها
وآغل گوسفندان وسلاخ خانهها وازخویها دلیلست بر مزاج ومعاشرت
وتحرک وتازه روی وگستاخی ودلیری وتیز خشمی وکینه داری وحاضر جوابی
ومیانه اوازی وازدواب دلیلست بر گوسفندان وبز ونخجیران وانچه
سم شکافته وشاخ دار وازنباتها دلیلست بر فلفل ودارچینی وزنجبیل
[illegible] وکبابه وجاندان وازشهرها دلیلست بر بابل وفارس وآذربایجان
وشام [illegible] طبرستان وازاعضا دلیلست بر سر وروی وگوشتهای اندام
وازبیماریها بر درد چشم ودرد سر وسرخ باد وعلت کوری وپیسی وکلف
روی وبرج بهیمی است ونرم آواز **ثمرهٔ دوم** درصفات ومنسوبات
برج ثور برج ثور خانه زهره است وشرف ماه ووبال مریخ وحضیض عطارد
ومزاج سرد وخشک بر طبع خاک وبهاریست ومونث وشبی وجنوبی و
ثابت وبرنگ سفیدی روشن ونکاح دوست وتیز شهوت وکم فرزند
وازمردم دلیلست بر مردم بزرگ باش ومغرور وملک زادگان ودهقانان
[illegible]لان وانبارداران وخاتونان ومطربان عفیفه وچون بدحال بود
دلیل کند بر مادران مطربان وخدمتکاران اهل طرب ومردم احمق واز

نباتها دلیلست بر انچه شیرین بود و مغز میوه‌ها و شیره‌ها و انچه نو رسد و آز
جایها دلیلست بر سر آبها و بستانها و تره زارها و هر جا که اروی دواب
دارند و بکوه نزدیک باشد و انبارها و کنجها و آز شهرها دلیلست بر
دمشق و بصره و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه و فرغانه و آز
خویها دلیلست بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غمز و غفلت و نامضبوطی
و آز دواب دلیلست بر کاو و میش و نخجیران کوهی و آز مرغان دلیلست
بر کبوتر و فاخته و بلبل و آز جواهر دلیلست بر طوق و حمایل و کردن بند
و آز اعضا دلیلست بر کردن و حلقوم و رکها و عصبهای کردن و آز
بیماریها دلیلست بر درد کلو و انچه بر اطراف کردن حادث شود و
بهیمی است و میانه آواز **ثمنه پنجم** در صفات و منسوبات جوزا
برج جوزا خانه عطارد است و شرف رأس و وبال مشتری و هبوط ذنب
و حضیض زحل و اوج افتاب و زهره و مزاج کرم و تر است بر طبع باد و
بهاری است مذکر و روزی و ذو جسدین و مغرب و برنگ سپیدی که
بزردی زند و خوب صورتست و میانه [میانه] نکاح و فرزند و در بار رسایی بر توسط
و آز مردم دلیلست بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان
و دبیران و تجار و عمال و متصرفان و شعرا و شرفا و اهل ادا
بدحال بود دلیل کند بر طراران و کیسه بران و شاعران بد

که احکام نتیجه این بوده است و کثرت تجربه و قوت آلهی باید که باشد
و بطلمیوس میکوید احکام غلبهٔ ظنست و غلبهٔ ظن میان کمان و یقین
باشد پس اکر کمان از میان برخیزد یقین ماند و یقین حقیقت علم
باشد نه غلبهٔ ظن و شک نیست که منجم میان رک زده و زخم خورده
دشوار تواند فرق کردن بلکه نتواند و میان مرده و خفته همچنین
و اکر کسی کوید فرق می توان کردن او از حقیقت این صنعت خبر
دارد پس ثابت شود که احکام غلبهٔ ظنست و غلبهٔ ظن شامل بود
صدق و کذب را پس نشاید بر چیزی حکم مستوفی کردن و متعذر است
دانستن حقیقت کلیات احکام ممکن نیست و جزئیات را نهایت
نه چون این مقدمه معلوم کشت وقتی که بطالع مولود حکم خواهد
منجم باید که نسبت و اقلیم و بلد مولود و احوال دین و دولت
اعتبار کند و صفات پادشاه وقت همچنین اما اکر حکم در امور
احوال پادشاه و اقلیم و ناحیت و شهر و هوای او و فراج [؟] قران
اورانکاه دارد که خاصیت بزمین هند و فراج اهل او
بیش روم و فراج مردم اوست و حکم هفت اقلیم و نواحی
است در سرما و کرما و فراخی و تنکی و خیر و شر و مانند
اجرام علوی با جسام سفلی رساند هر جنس و هر موضع

قطعی

بقدر استعداد خود قبول کند و متأثر شود بدان اثر اگر مانعی نباشد
چنانک آفتاب بر همه کوهها برابر تابد اما در یکی لعل پرورده شود و در
دیگری نقره و حکم نباتی و شخصی همین است پس واجب کند چنانک گفته شده است
که اثر کواکب انجا ظاهرتر باشد که استعداد قوی تر و غالب تر بود
اما اهل مولود را ازان سبب نگاه دارند که بچه پادشاه هر چند بد طالع
افتاده بود سعادت بیش از بچه پاسبان بیند و زمین اقالیم و بلد را
ازان اعتبار کنند که دلیل سرما در شهرهای گرم سیر همان اثر نکند که در
شهرهای سردسیر و رنگ و صورت بچگان خطا همان نباشد که رنگ
بچگان هند و روم و احوال پادشاه را ازان نگاه دارند که رعیت بر دین
و روش پادشاه وقت باشند پس بباید دانست که تفاوت میان احکا[م]
طالع سال عالم و مولود آنست که ان بعموم خلایق و احوال عالم باز گرد[د]
و این بیک شخص معین پس واجب ان بود بر صاحب احکام که هر ...
خواهد کردن اول دلیل ان طلب دارد چنانک گفته ان گفته شو[د]
بر یک دلیل حکم نکند تا دو دلیل و بیشتر نباشد بر یک چیز از ...
اید و انچه گوید از سر علم و اعتقاد گوید و فکر کند و دیانت و ا...
آرد و نظافت ظاهر و فراغت خاطر و صفاء ذهن و پاک...
یار کند و شفقت و راستی و مرحمت بیش گیرد و جانب...

در کارها تعطیل کنند و از نباتها دلیلست بر درختان عالی و میوه دار و درخت
جوز و بادام و از میوها انچه مغز دارد و انچه اندرون او را بخورند و انواع
داروها و از جایها دلیلست بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و مقامهای
بازی گران و دیوان خانها و مکتبها و مواضع طیور و از شهرها دلیلست بر
مصر و رقه و سعید و گیلان و صوقان و اصفهان و کرمان و قزوین و از
خویها دلیلست بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات و حکمت و بزرگی
جستن و تیز خاطری و امیختن با مردم و از حیوانات دلیلست بر جانوران
تیز پر و مرغ خانگی و قمری و انچه با مردم انس دارد و از اعضا دلیلست
بر بازوها و دستها و انگشتان و از بیماریها دلیلست بر علامتهای
روی و نشان بر دستها و زحمت از بادها و بلندی او از ست ثمره ع
جهانم در صفات و منسوبات سرطان برج سرطان خانه قمر است
[و] شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و مزاج سرد و تر طبع آب و
[ز]مانی و مونث و شبی و منقلب و شمال و برنگ اصفر و بسیار فرزند
و ناپارسا و از مردم دلیلست بر ملک زادگان و نایبان و امیران
[ک]شتی بانان و ملاحان و غواصان و شراب داران و اگر بد حال
[با]شند بر گرمابه بانان و سقایان و فقاع گران و از جایها
بر دریاها و آب گیرها و رودها و حوضها و آب خانها و بستانها و ...

وآز شهرها دلیلست بر ارمینیهٔ صغری و بحرین و مشرق خراسان و مرو و بلخ
وآز نباتها دلیلست بر انچه از میان اب بر اید چون قصب و مانند ان
وآز جواهر دلیلست بر مروارید ریزه و مرجان و مهرهای مینا وآز
خویها دلیلست بر بی ثباتی و زنانی و کم همتی وآز اعضا دلیلست بر
سینه و پستان و شش و روده وآز بیماریها دلیلست بر برکلنه روی
و کری و کلی و ریختن موی و برص و سستی اعضا و درد پیوند وآز
حیوانات دلیلست بر انچه در اب بود چون خرچنگ و ماهی ریزه
و سرخ کنکست و بی او وآز **ثمرهٔ پنجم** در صفات و منسوبات — وجوندکان زمین م
اسد برج اسد خانهٔ افتابست و وبال زحل و اوج مریخ و بمزاج گر[illegible]
و خشکست بر طبع اتش و تابستانی و مذکر و روزی و مشرقی و ثا[illegible]
و برنگ سفید و سرخ و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و [illegible]
آز مردم دلیلست بر ملوک و سلاطین و سروران قوم و [illegible]
باد شاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و دارم زنان و [illegible]
بود دلیل کند بر مردم اتش کار و مطبخی و روی گر و برنج [illegible]
دلیلست بر کبر و کردن کشی و بزرک باشی و تیز خشمی و [illegible]
جاه و منصب وآز جواهر دلیلست بر لعل و یاقوت
وآز جایها دلیلست بر تختهای سلاطین و قصرها

مذهب و دار الضرب و کوههای با جواهر و کانها و شکارگاهها و
آز شهرها دلیلست بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و
مکران و دیلم و طوس و سیستان و بیت المقدس وآز جانوران دلیلست
بر پلنگ و شیر و یوز و سگان شکاری و گرگ و انچه درنده بود واز
وحوش وآز نباتها دلیلست بر خربزه و انچه شیرین باشد وآز
اعضا دلیلست بر پشت و معده و پهلوها و خصیها وآز بیماریها
دلیلست بر درد معده و درد چشم و کوژی پشت و کندی دهان وآز برج
سبعی است و میانه آواز **ثمرهٔ ششم** در صفات و منسوبات
عطارد در این برج دلیل استقامت و تعذیب
سنبله برج سنبله خانه و شرف عطارد است و وبال مشتری و هبوط
زهره و اوج مشتری و بمزاج سرد و خشکست و طبع خاک دارد
و تابستانی و جنوبی و مونث و ذو جسدین و شبی و برنگ کندم گون
خوب صورت و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است و در پارسائی
میانه وآز مردم دلیلست بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و
مردمان کافی و نایبان و عوانان و حکیمان و فضلا و ارباب عقل
[illegible]ت و اهل تمیز و چون بدحال بود دلیل کند بر وکیلان و دلالان
[illegible] و تاجران و بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال دلیل است
[illegible]لست بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن

کتب واشعار ودانستن معقولات وحفظ کلام وفلسفه وقوت حفظ
وآز نباتها دلیلست بر گندم وجو وباقلا وماش وانچه تخم دارد وآز جواهر
دلیلست بر درم ودینار وچیزهای منقش وملون وآز حیوانات دلیل
است بر کبوتر وطوطی ودراج وگنجشک وآز جایها دلیلست بر سرایهای
عالی ودیوانخانها وتیمها وکاروانسرایها وکتابخانها وانبارهای غله
وحبوب وزمینهای مزروع وبازارها ومقام برده فروختن وآز شهرها
دلیلست بر اندلس وافریقیه واطراف فرات وکوفه وموصل وصنعا
وچیزی از شام وچیزی از فارس وآز اعضا دلیلست بر کمرگاه ومیان
شکم وحجابهای درون وآز بیماریها دلیلست بر علتهای شکم ومیان و
ریختن موی ولاغری وافلاج کردن وکم عقلی وانچه از جوفها حادث ش
وآن برج انسی وبلند اوازست **ثمرهٔ هفتم** در صفات ومنسوبات
میزان برج میزان خانهٔ زهره است وشرف زحل ووبال مریخ وهبو
افتاب وبمزاج گرم وتر بر طبع باد وتیرماهی است ومنقلب ومخرنی
ومذکر وروزی وبرنگ سفیدی که بگندم گونی زند وخوب صورت و
شیرین وبسیار نکاح وتیز شهوت وبسیار فرزند وناپارسا وآز م
دلیلست بر نایبان واکابر ومردم صاحب رای واهل خرد وا
شریف وممیز ولطیف وخوش لهجه ومطایبه کننده و

طاعت وراست دل ودرست قول واگر بد حال بود دلیل کند بر مطربان
ورقاصان وقیادت کنندگان وآز خویها دلیلست بر متفکری واتحاد
وپرستندگی وامانت گذاری وراست طبعی ودوستی کننده وعاقل وکم صبر
وآز جایها دلیلست بر تابخانها وگوشکها وبالاخانها ومنظرها ومقامهای
بانزهت وتماشاگاهها وآسیاها وکوهها با میوه ومجلس خانها وآز میوها
دلیلست برانچه لذیذ باشد وشیرین وخوش خواره وآز جواهر دلیلست
برانچه ازوی زینت کنند وکمر وکیسه ومیان بند وآز شهرها دلیلست بر
سر بلاد روم واطراف مصر ومکه ومدینه وطالقان وکابل وکشمیر وختن
خوارزم وآز جانوران دلیلست بر هزاردستان وچکاوک و
ری وکبوتر خانگی وفاخته ودرتیج وسمانه وآز اندامها دلیلست بر
رین ونشستگاه وزیر ناف ورحم ومثانه وآز بیماریها دلیلست بر
اسیر وورمها وبادفتق وزرد گشتن روی وگرش از بینی وآن برج انسی
ست وبلند اواز **ثمرهٔ هشتم** در صفات ومنسوبات
ب برج عقرب خانهٔ مریخ است ووبال زهره وهبوط قمر واوج عطارد
ج سرد وتر بر طبع آب وتیرماهی وثابت وشمالی ومونث وشبی
خی که بسبزی زند وباشد که اشتر بود وکم نکاح وبسیار فرزند
ردم دلیلست بر امرا ولشکرکشان ومبارزان ودلیران

وسپاهیان و سرهنگان و کشتی داران و اگر بدحال بود دلیل کند بر مکاران
و حیله گران و ساحران و عزیمت خوانان و پسران راست شونده و مخنثان
و خادمان سفید پوست و دستکاران و جراحان و مجبران و دزدان و نباشان
و آب کشان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کنان و کسانی که بر وجود
زخم نهند و آتش نهند و خود را رنجه دارند و احمق و کاهل و از خویها دلیل
است بر خدیعت و فکر و دروغ گفتن و حیله ساختن و ترش رویی و کینه
داری و از جایها دلیلست بر گذرهای آب و چاههای کنده و چشمهای آب
و بارگین
و آنجا نهاد و آبگیرها و جزیرها و سیاست گاه و زندان و قمارخانه و دزد خانه
و خرابات و از شهرها دلیلست بر بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و جرو و قومس
و آمل و حصار و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیلست بر قصبها و درختان
بی میوه که بر لب رودخانها روید و ادویهای مسهل و از آلات دلیلست
بر گرز و چماق و کوپال و سیخ و عصا و از جانوران دلیلست بر حیوانات
آبی و خوک و اژدها و چرندگان مضر و ماران آبی و از اندامها دلیلست
ذکر و خصیه و فرج و مقعد و مثانه و میان رانها و از بیماریها دلیلست
سستی قضیب و رحم و بغسا و امدن و احتباس بول و جراحتها و آب رفتن
از چشم و دهان و لکنت زبان و کری و کوری و کلی و بینی و برص و گنگی
آواز و بعضی گفته اند سبعی است تمت نهم

[illegible]

منسوبات قوس برج قوس خانه مشتری است و شرف ذنب و هبوط راس
و وبال عطارد و اوج زحل و حضیض آفتاب و زهره و مزاج گرم و خشک است بر
طبع آتش و مشرقی و مذکر و روزی و ذوجسدین و تیر ماهی و در بهار ساعتی
میانه و برنگ سپیدی که بپیل گون زند یا کافوری و کم نکاح است و کم فرزند
و از مردم دلیلست بر ائمه و قضاة و فقها و وزرا و اصحاب صنعت و اگر
بدحال بود دلیل کند بر نایبان قاضی و زرگران و مسگران و فلس
گران و بیطاران و دواب داران و ریاضت دهندگان ستوران
و بیاغان براه و ستور و در اصل بر مردم میانه حال دلیلست و از خویها
دلیلست بر تعصب کردن در کارها و خادم مسجد و صومعه و مدرسه و
بزرگی و از جواهر دلیلست بر زر و نقره و برنج و قلعی و چیزهای مرکب
و از نباتها دلیلست بر انچه شیرین بود چون خرما و امرود و انگور و
انجیر و انگبین و از دواب دلیلست بر اسب و اشتر و دراز گوش و همچنین
اشتران تیز رو چون ناقه و جمازه و از شهرها دلیلست بر کوهستان
[illegible]ق و دینور و اصفهان و بغداد و نیشابور و جرجان و از جایها دلیلست
دار الضرب و دار القضا و مسجد و صوامع و جایگاه اسپان و سراپرده
[illegible]ان و حمامها و از اعضا دلیلست بر رانها و رگها و عصبها و
[illegible] دلیلست بر افتادن از دواب و زخم خوردن از چهارپایان

وبهر بیماری که متنفر نبود و تنمه آخر او بهیمی است و اول او انسی است و رنج
با آواز ست **ثمرهٔ دهم** در صفات و منسوبات جدی برج جدی
خانه زحل است و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و بمزاج سرد و
خشک است بر طبع خاک و جنوبی است و زمستانی و منقلب و مونث و
شبی و برنگ سیاه و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و بسیار
فرزند و از مردم دلیلست بر قلعه داران و رییسان و لشکرداران
و امرا و مردمان پیر و مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال و دهاقین و
خاندانهار قدیم و اگر بدحال بود دلیل کند بر گله بانان و صیادان
و مزدوران و برزیگران و خادمان سیاه و خاک بیزان و کلکاران (و بندگان سیاه)
و گورکنان و مجاوران تربتها و از خویها دلیلست بر دور اندیشی
و لجاج و دروغ گفتن و فراموشی و بخل و امساک و حیله گری و ر[...]
داری و کم همتی و از شهرها دلیلست بر هند و مکران و شرقی روم و اهواز
و از جایها دلیلست بر قلعها و حصنها و کوههای خشک و شکستانها
با خار و شورستانها و زمینهای خشک و با جوف و تاریک و مسکنهای
مسکینان و دزدخانها و سیاستگاهها و زندان و سنگ خانها و گورستانها
و جایهای خراب و کهن و از نباتها دلیلست بر انچه حیوانات [...]
و انواع دارو و درختان بی میوهٔ خشک و انواع زه[...]

دلیلست بر سرب و مغناطیس و سنگ خاره و گچ و نوره و شوره و از
حیوانات دلیلست بر گوسفند و بز کوهی و گاو کوهی و خرگوش و
شگال و بوزنه و موش و سوسمار و از حشرات زمین انچه مضر باشد
و از اعضا دلیلست بر زانو و عصبهای پای و پیوند زانوها و از
بیماریها دلیلست بر لنگی و کری و لنگی و بیسی و زشتی صورت و
برج بهیمی است و ضعیف او از بود و بعضی گفته اند سبعی است
ثمرهٔ یازدهم در صفات و منسوبات دلو برج دلو خانه زحل
است و وبال افتاب و حضیض مریخ و بمزاج گرم و تر بر طبع باد
[ز]مستانی است و ثابت و مغربی و مذکر و روزی و برنگ عسل گون
[و] سیاهی زند و کم نکاح بود و اندک فرزند و از مردم دلیلست بر ملکان
[...]م و حاکمان و رییسان و حکما و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم
[...]کارها و متکلمان و عقلا و اصحاب رصدهای کواکب و اگر بدحال بود
[د]لیل کند بر عزیمت خوانان و طلسم سازان و افسون گران و فال
گویان و تربت نشینان و انان که پری در جام و بلور و اب پدید
[کن]ند و اب کشان براویه و مشک و کاریزبران و خمر فروشان و
[...]یا مردم فرومایه دلیلست و از خویها دلیلست بر عقل و تمییز
[...]حو رجیزها و باریک نظری و ترسندگی و صبوری و از شهرها

دلیلست بر کوفه و حوالی او و قزوین و بادیهٔ عرب و حجاز و غزنین و
اطراف مغرب و بعضی از فارس و جزیرهٔ از گیلان و آن جایهای دلیلست
بر حصارها و کوشکهای عالی و گورخانهای بلند و کنبدها و اسیاها که
از باد کردد و بادخانها و انجا که رصد کواکب کنند و مقامهای فقرا و
منارها و خانقاه و زاویهٔ درویشان و بیشها و درختستانها و آتشکدها
و مغان و کنشت جهودان و از نباتها دلیلست بر هلیله و خیار چنبر
و خرمای هندی و حبوبات تیز و از حیوانات دلیلست بر سنجاب و سمور
و روباه و کلاغ و فراشترک و لقلق و عقاب و بوم و جغد و خاد
و ستوران بارکش و از جواهر دلیلست بر مهرهای سفالین و حلقهای
دواب و پیرایه که بر مردم کنند و از اندامها دلیلست بر ساقهای
استخوانهای ساق و عصبها و انچه قوی باشد و از بیماریها دلیل
بر کنکی و عیبها از افتادن از بلندیها و از دواب و از جاه و بو
و هر علت که از فکرت پدید آید و برج انسی است و بلند آواز

دوازدهم در صفات و منسوبات برج حوت برج حوت خانهٔ مشتری
است و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد و حضیض مشتری و
و ترست بر طبع آبست و شمالی است و مونث و شبی و زم
جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و تیز شهوت

میانه و از مردم دلیلست بر علما و قضاة و حاکمان و اشراف و اهل ورع
و صوفیان و وزرا و اگر بد حال بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان
و کشتی بانان و ماهی کیران و مردم زنارفروش و منافق و مزور و
سالوس و از جایها دلیلست بر مدرسها و رباطها و خرابها
الی و مسجدها و سردابها و حوضها و کوههایی که از دریا بود و جزیرها
و ساحلهای معمور و صیدکاهها و مساجد و صوامع و از شهرها
دلیلست بر سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و دریای
یمن و شام و مشرق و زمین هند و از خویها دلیلست بر تازه
ی و خوش خویی و سخاوت و تلطف و عفت و حماقت و دیگر
باتها دلیلست بر پنبه و قصب و سیب و شفتالو و آبی و میوهای
ج و خوش و آلو و از حیوانات دلیلست بر مرغان آبی و ماهی
و فیل و کاوان و از جواهر دلیلست بر صدف و دانهای
و عقیق و مرجان و از اعضا دلیلست بر سرهای پای و کعب
یاری دلیلست بر نقرس و بسیار خفتن پایها و اختلاج و سستی
بهار پای و برج کنکست و بی آواز و بعضی کفته اند سبعی است

سیزدهم در کیفیات درجات بروج از هر برجی از سه
رجات باشند که بعضی را نیره و مضیه خوانند و بعضی را مظلمه

ومدلجه کویند وبعضی راقتمه وبعضی راخالیه خوانند وبعضی را مذکرو
بعضی رامونث وبعضی راسعد وبعضی رانحس وانچه را باتفاق نحس
داشته اند آنهارا آبار کفته اند اهل بابل وازان جاهها ساخته اند ودر
صفات درجات سخن بسیار کفته اند پس انچه باتفاق سعد اند ونحس یاد
کردیم وانچه در وی خلاف بسیار بود بکذاشتیم **اما** درجات سعد
از حمل دهم ونوزدهم وآز ثور سیم وهفتم وآز جوزا پانزدهم وبیستم
وآز سرطان اول ودوم وسیم وچهارم وپانزدهم وآز اسد پنجم وهفتم
وهفدهم وآز سنبله دوم ودوازدهم وپانزدهم وبیستم وآز میزان
سیم وپنجم وبیست ویکم وبیست ودوم وآز عقرب دوازده[illegible]
وآز قوس سیزدهم وبیستم وبیست وسیم وآز جدی دوازد[illegible]
سیزدهم وچهاردهم وبیستم وبیست وهشتم وآز دلو هفت[illegible] ششم
وهفدهم وبیستم وآز حوت دوازدهم وبیستم وبیست وهف[illegible]
اکر درجهٔ طالع یکی ازین درجات افتد یا درجهٔ عاشر یا موضع[illegible]
بود از دو نیر یا موضع سهم السعادة یا موضع صاحب طالع
مستولی بر طالع یا عاشر مولود بسعادتها عظیم برسد از طب[illegible]
برج یا آن دلیل ویکی ازان سعادتها که بعضی اصحاب احکا[illegible]
غافل باشند اینست **اما** درجات نحس که آنرا آبار ک[illegible]

حمل پنجست د یا ید کد کط در ثور شش است ه ح یو کد کو از جوزا
پنج است یو یح یط کو ل در سرطان شش است یب یه کد کو ل در اسد
هفت است ی یه یو کب کد در سنبله پنج است د یح یو کح که در میزان
چهار است ا ی ک ل در عقرب شش است و یا یو کب کد کو در قوس
شش است د یا یو کو کز ل در جدی هشت است ب ح ی یو کب کد
در دلو پنج است ا یا یو کد کط در حوت شش است د ط ط کد کح
آنیست درجات نحس پس آبار کفته اند ایشانرا باصطلاح اهل بابل
پس اکر یکی ازین درجات درجهٔ طالع یا مرکز عاشر یا موضع افتاب یا ماه
یا سهم السعاده یا موضع دلیلی دیکر افتد بمولود هیچ سعادت نرسد
وتوقع مضرت بود هرچند الیل قوی بود برعکس انک از درجات
سعادت کفتیم ودر اختیارات نشاید که قمر درین درجات بود یا درجهٔ
طالع ازین درجات کنند یا درجهٔ بیت الغرض **تمهٔ جهاردهم**
در صفات ومنسوبات بروج بطریق مرکب آز اول حمل تا آخر سنبله
بروج شمالی اند وانرا عالیه خوانند ازانک روز افزون بود بر
شب چون افتاب درین بروج بود وآز اول میزان تا آخر حوت
جنوبی اند وانرا منخفضه کویند ازانک شب افزون بود بر روز
اول جدی تا اخر جوزا معوج الطلوع اند وکوتاه مطالع

وآن از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع و دراز مطالع اما برجهای
آتشی دلیل اند بر معادن و کرما و برجهای خاکی دلیل اند بر نباتات و
سرما و بروج بادی دلیل اند بر آدمی و دیگر حیوانات و رفتن باد ها و برجهای
آبی دلیل اند بر حیوانات آبی و آبها و بارندگی اما بروج آتشی دلیل اند
بر مردم عالی همت و باک روی و کردن کش و با تکبر و بروج خاکی دلیل اند
بر مردم غافل و احمق و دون همت و ممسک و دروغ کوی و بروج بادی
دلیل اند بر مردم شریف و عاقل و ممیز و عالم و بروج آبی دلیل اند بر مردم
خسیس و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروج که بر صورت آدمی
اند برجهای بادی اند و سنبله و نیمه اول قوس و بروج با عیب حمل آ
و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است و ج
و قوس و جدی اما بروج خوب صورت حمل است و سنبله و م
و عقرب و حوت اما بروج بریده اندام که انرا مقطوعه خوان
است و ثور و اسد و حوت اما بروج دواب که بهیمی کویند حم
و ثور و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی والله اعلم شعبهٔ دو
در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع منسوب ببروج و کواک
منازل قمر شش انهار تمهٔ اول از طول و عرض عالم و ا
طول عالم باصطلاح متقدمان از اقصی مغرب تا اقص

صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک باشد و حد او بقول اهل یونان
از جزایر خالدات است و بقول متاخران از ساحل بحر اوقیانوس که آنرا
بحر مغرب خوانند و ما بین این دو حد ده درجه بود در است اما عرض عالم
از خط استوا تا قطب شمال است و آن نود درجه بود در است اما از بن
نود درجه شصت و شش درجه معمورست اما مواضعی که طول آن نود درجه
بود که نصف طول عالمست و عرض او سی و سه درجه که نصف معموره است
انجا را وسط آبادانی خوانند و طول قبه کویند اما مواضعی که طول او بیش
از نود درجه بود و عرض او بیش از سی و سه درجه این مواضع را ربع
شرقی شمالی خوانند و او منسوبست بمثلثهٔ آتشی و شهرهای معروف او
بلاد مشرق است و ترکستان و فرغانه و شاش و خجند و خوارزم و
بخارا و خزر و دشت قبچاق و روس و ارمنیهٔ صغری اما مواضع که طول او
بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر بود از سی و سه درجه ان موضع را
ربع مشرقی جنوبی خوانند و او منسوبست بمثلثه خاکی و شهرهای معروف
او بلاد هند است از افق مشرق و جزیرهای هند و سند و [illegible] و
خراسان و کرمان و فارس و عمان و یمن و بادیهٔ عرب اما مواضعی
را و کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه ان ربع را
ل خوانند و او منسوبست بمثلثه بادی و شهرهای معروف او

متقدمان

جزیرهای سیاهانست از حبش و زنکبار و کنارهٔ دریا و مغرب و مصر
و شام و هر شهر که آنرا بمغرب باز خوانند اما مواضعی که کمتر از نود طول او
درجه بود و عرض او بیشتر از سی و سه درجه انرا مغربی خوانند و شمالی
دار منسوبست بمثلثهٔ آبی و شهرهای معروف او اندلس است و برجان
و افرنج خنگ و صقالبه و رومیهٔ کبری **تتمهٔ دهم** در دانستن
اوتاد طالع ببرج طالع و سابع و عاشر و رابع را اوتاد طالع گفته اند
و ثانی و حادی عشر و ثامن و خامس را مایل الوتد خوانند و ثالث و
ثانی عشر و تاسع و سادس را زایل الوتد خوانند باز دوم را از
طالع و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط گفته اند پس چهار را
بود و چهار مایل الاوتاد و چهار زایل الاوتاد و ازین چهار که
اند دو از مایل الوتد اند و این دوم و هشتم است و دو از زایل
الاوتاد و ان دوازدهم و ششم اند و این چهار را از ان ساقط
گفته اند که بطالع ناظر نیند **تتمهٔ یازدهم** در نسبت طالع
بارباع او و فصول عمر مولود درجهٔ طالع دلیل مشرقست و درجهٔ
عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجهٔ رابع
جنوب و ما بین درجهٔ طالع و عاشر دلیلست بران ناحیت
مشرق و شمالست و او را ربع مذکر و مایل خوانند و

عمر مولود بر عهد صبا اما از درجهٔ عاشر تا غارب دلیلست بر ناحیتی که
میان شمال و مغربست و این ربع را مونث و زایل خوانند و او
دلیلست از عمر مولود بر عهد جوانی اما از درجه غارب تا درجه
رابع دلیلست بران ناحیت که میان مغرب و جنوبست و ان ربع را
مذکر و مایل خوانند و او دلیلست از عمر او ان کهولیت اما
از درجه رابع تا درجه طالع دلیلست بران ناحیت که میان
جنوب و مشرقست و او را ربع مونث و زایل خوانند و او دلیلست
از عمر مولود بر زمان پیری اما برج طالع مذکرست و ثانی مونث
و ثالث مذکر و رابع مونث و همچنین تا دوازده خانهٔ طالع اگر چه
در اصل برج مونث افتاده بود **تتمهٔ چهاردهم** در نسبت
ارباع عالم ببروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت
حمل و شمس و زحل منسوبست و مغیب بهر دو بمیزان و قمر و مریخ
منسوبست اما انچه ما بین مطلع و مغیب است از طرف شمالی
بسرطان و مشتری منسوبست و آنچه ما بین مغیب و مطلع است
از طرف جنوب بجدی و زهره منسوبست و عطارد مشارکست
بیکی ازین کواکب دران جهت اما قول متقدمان انست که
سرطان و مشتری دلیل عراق عجم اند و برج میزان و زحل

دلیل روم اند و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند و برج جدی و عطارد
دلیل هند اند و برج اسد و مریخ دلیل ترک اند و حوت و زهره
دلیل ماوراء النهر اند و حمل و آفتاب دلیل خراسان اند و سنبله
و مریخ دلیل فارس اند و جوزا و عطارد دلیل شام اند و قوس
و مشتری دلیل عراق عرب اند و زهره و میزان دلیل خوارزم اند
سنبله و عطارد دلیل خطای اند دلو و زحل دلیل بابل اند و ثور
و مریخ دلیل دشت قبچاق اند اما شمس دلیل مشرقین است و قمر
دلیل مغربین **ثمرهٔ پنجم** در احوال منازل قمر بدانکه بیست و هشت
صورتست قمر را در دوازده برج هریکی از چند کوکب که ایشانرا منازل
خوانند و نامهای ایشان اینست • شرطین • بطین • ثریا • د[بران]
هقعه • هنعه • ذراع • نثره • طرفه • جبهه • زبره • صرفه • ع[وا]
سماک • غفر • زبانا • اکلیل • قلب • شوله • نعایم • بلده • ذا[بح]
بلع • سعود • اخبیه • فرغ مقدم • فرغ موخر • رشا • پس هر هفت
ازین منازل در ربعی از ارباع فلک البروج اند و بفصلی از فصول سنه
منسوب و جهتی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت بسه برج ربیعی
دارند و شمالی اند و صاعد و از ارباع عالم آن ربع که میان مشرق
و شمالست بدین هفت منسوبست اما هفت دوم نسبت بسه

صیفی دارند و شمالی اند و هابط و آن ربع که میان شمال و مغربست
بدین هفت منسوبست و هفت سیم نسبت بسه برج خریفی دارند
و جنوبی اند و هابط و ربعی که میان مغرب و جنوبست بدین هفت
منسوبست و هفت چهارم نسبت بسه برج شتوی دارند و جنوبی
صاعد اند و آن ربعی که میان جنوب و مشرقست بدین هفت منسوبست
پس نود درجه هر ربعی را از فلک البروج بر هفت منزل قسمت کرده اند
هر منزلی را دوازده درجه و سی پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده
است اما بعضی ازین منازل سعد اند و بعضی نحس و بعضی ممتزج و بعضی
مذکر و بعضی مونث و بعضی گرم و بعضی تر و بعضی سرد و بعضی خشک
اما قول بعضی آنست که هر هفته که بفصلی منسوب اند طبع آن فصل
دارند و بعضی گفته اند هر دو منزل که یک برج افتاده اند طبع آن
برج دارند و آن منزل که مشترکست میان او و برج ممتزجست پس اهل
بابل و عرب و هند اختیارات بر این منازل قمر نهاده اند اما آنچه
بر حواشی تقویم طلوعات هر منزلی نویسند آنست که هر منزلی چون از
تحت شعاع بیرون آید و صبح از مشرق ظاهر شود علامت طلوع او
بنویسند و آن این تاریخ فرغ مقدم را از چهاردهم آذر ماه روم علامت
طلوع کنند بر اول تقویم و بعد از وی هر یکی بسیزده روز طالع شود

ودر سال کبیسه رومی زبره راچهار ده روز نویسند آغاز انچه بر چهار
نقطه انقلاب اند شرطین در اول حمل است وثریه در اول سرطان است
غفر در اول میزانست وذابح در اول جدی است **ثمرهٔ ششم**
در دلالات دوازده خانهٔ طالع برج طالع دلیلست بر تن وجان و
بقا واغاز کارها وتدبیر در مصالح وانچه مولود خواهد کردن وطلبیدن
وکیفیت زندگانی وسعادت وشقاوت وآز اعضا دلیلست بر سر وروی
مولود **بیت ثانی** دلیلست بر مال ومعاش ویاری گران وکیفیت
هر یک ودخل وخرج وسخا وبخل وخوردن وآشامیدن وآز اعضا دلیلست
بر گردن وحلقوم واطراف گردن **بیت ثالث** دلیلست بر
برادران وخواهران واقربا ونقل از جای بجایی ونیکی وبدی حال
خویشان ومهمانی وبحث علوم واموختن چیزها وکیفیت هر یک وآ
اعضا دلیلست بر بازوها ودستها **بیت رابع** دلیلست
پدران ومادران واملاک ومقام باش او وضیاع وعقار وجایگاه
دفن کردن مال ودانستن احوال پدران ومادران ارقدم فرزند و
عاقبت کارها وکیفیت هر یک وآز اعضا دلیلست بر معده وسینه
وپستان **بیت خامس** دلیلست بر فرزند وطرب وهدیه که فرستند
از بزرگان وهوای دل وبیت المال املاکست وخانه اخبار و

رسول وکیفیت احوال او ونیکی وبدی ملبوسات وآز اعضا دلیلست بر
تهیگاه وپشت **بیت سادس** دلیلست بر بیماریها وآفتها وعیبها و
دانستن علتها وصحت وسلامتی بیمار ومدت بیماری وشناختن احوال
بندگان وخدمتکاران وستوران وضایع شدن چیزها وکیفیت
هر یک وآز اعضا دلیلست بر شکم وناف **بیت سابع**
دلیلست بر ازواج وخصمان وشرکا وضدان ودزدان ومخالفان
ونکاح وخصومتها وظفر وهزیمت ویافتن ونایافتن دزد وبده وگم
شده وانجا که مسافر خواهد رفت وکیفیت احوال هر یک وآز اعضا
دلیلست بر زیر ناف وسرین ونشستگاه **بیت ثامن** دلیل است
بر خوف وخطر وموت ومیراث وباطل شدن چیزها ورسیدن اندوه
وغم وداشتن ماتم وبیت المال از ازواج وشرکاست وکیفیت
احوال هر یک وآز اعضا دلیلست بر آلات شهوت ورحم ومثانه ومقعد
بیت تاسع دلیلست بر سفرها ودین ومذهب واعتقاد و
طاعات وتحصیل علوم وخوابها وتعبیر کردن آن ورای وتدبیر ولطف
طبع وعقل وکیاست ودانستن احوال غایب وتوانگری ودرویشی
وکیفیت هر یک وآز اعضا دلیلست بر رانهای مولود **بیت**
عاشر دلیلست بر سلطنت وجاه ورفعت وپادشاه واکابر

وسروری ومحرومی وشهرت وحکومت واحوال ها در ان ارقدوم مولود و شغل
وعمل وعزل مولود وکیفیت هریک وآن ازاعضا دلیلست بر زانو وپیوند
زانو **بیت حادی عشر** دلیلست بر سعادت ورجا وامیدها
ویافتن مرادها ودوستان برادوستی کردن وبیت المال سلطانست
ودلیلست بر وزرا وخلفا ونایبان وانچه از شغل وعمل طمع دارد واحوال
عشق وعاشقی ودانستن دوستان صادق وکاذب وکیفیت احوال
هریک وآن ازاعضا دلیلست بر ساق پای **بیت ثانی عشر**
دلیلست بر دشمنان وشقاوت وسختی وقرض دادن وگرفتن ستوران
وگرفتار شدن وخلاص وغم وتهمت وجور بردن وشناختن نیکی و
بدی احوال دشمنان وکیفیت هریک وآن ازاعضا دلیلست بر سرهای پای
شعبهٔ سیم در صفات ومنسوبات کواکب هفتگانه وراس
وذنب نه اثمار **ثمرهٔ اول** در صفات ومنسوبات قمر قمر نیر
اصغر است واز فلک اول تابد وسعد اصغر است ومتلون مزاج است
ومزاج خاص او سرد وتر است مونث وشبی وبرنگ سبزی که با سپیدی
زند باندک زردی وطعم او شور ست که بترشی زند وآن ازبویها انچه بترشی
مایل بود وبلغمی است وآن ازحسها بصر وذوق دارد وآن ازاعضا جانب
چپ او راست ومعده وشش وپستان وگردن وپوست نرم و

سنها طفولیت او راست وآن ازبیماریها انچه ازماده بلغم تولد کند وآن از
مردم دلیل کند بر ولی عهدان وخلفا وملکزادگان ونایبان وحاجبان
وبازرگانان ورسولان وآنکه منحوس بود دلیل کند بر پیکان وجاسوسان
ومردم سفله وعوام وکودکان خرد وآن ازصورتها دلیل کند بر روی
خوب وچشم شهلا وابروی پیوسته ودندانهای گشاده وگوشتی در رو
روی ودلیلست بر مادران ودایگان وکنیزکان وآن ازخویها دلیلست
بر مردم سلیم وآبرنده وحریص از حق زنان ومردان ومردم سخن
چین ودوستی تزویج وآن ازنباتها دلیلست بر قصب وپنبه وکتان
...یار ریس وآن ازجانوران دلیلست بر مرغان آبی ودراج وقمری و
...زمعادن دلیلست بر انواع مهرها وداهنج ومروارید وبلابیزه ونقره
...زجامها دلیلست بر انچه بپوشند وبکار دارند وآن ازجایها دلیلست
...بکیرها وشرابخانها ورودها وجویها ودریاها وباغها وحوضها وچاهها
...زدینها دلیلست بر دین بت پرستان وآن ازاقلیم هفتم او راست
...زشهرها دلیلست بر پتقچین وجابلقا وبلغار وصقلابات وروس
...قصای روم وبگذرد برطرف محیط تا بدریای مغرب **ثمرهٔ**
دوم در صفات ومنسوبات عطارد عطارد ممتزج است با هر
...ی که بیامیزد طبع او گردد واگر تنها بود مزاج برج گیرد واز فلک دوم تابد

ومزاج خاص او گفته اند سرد و خشک و باد انگیز بود و برنگ ملون است و
بوی او آمیخته باشد و سوداوی است و از حسها حس بصر و ذوق دارد و
از اندامها دلیلست بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم
دلیلست بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان و متکلمان و وزیران
و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اگر بدحال بود دلیل کند بر شاعران
و بندگان امرد و مردم بیهوده گوی و فال گیر و از خویها دلیلست بر عقل
و فکرت و حفظ و حرص و ردستی و سا و شناختن مکر و حاضر جوابی و سخن
فروشی و از سنها دلیلست پیش از بلوغ و وقت تعلیم و تفهیم و از نباتها
دلیلست بر انچه ساق ندارد و بوی او بتیزی زند و ماش و باقلا و گشنیز
و کزر و درختان با میوه و انچه او را از جای بجای گردانند و کلک و نی و از
حیوانات دلیلست بر سگان شکاری و روباه و استر و طوطی و مرغ
و بوزینه و طیور انچه در شهرها قرار گیرند و لعب آموزند و از معادن
دلیلست بر گوهرها و مهرها و زرنیخ و آهک و سیماب و رونیه و جامهای
منقش و آلت کتابت و از لباسها دلیلست بر فوطه و جامه با طراز و عتابی
و عمامه و از بیماریها دلیلست بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و گرانی
در زفان و کشش سیاه و برانداختن خون و وسواس و مالیخولیا و سرفه
و قی و از جایها دلیلست بر دیوان خانها و کتاب خانها و

خانها و خانهای بالا و تیمها و از دیهها دلیلست بر دین حکما و از اقلیم ششم او راست
و شهرهای او کوه یاجوج و ماجوج است و جابرسا و زمین الخزر و منشار
مغولان و اطراف ترکستان و چگس و بردع و بعضی از شهرهای شام
و مصر تا بدریای مغرب **ثمرهٔ ششم** در صفات و منسوبات
زهره زهره سعد اصغر است و از فلک سیم تابد و بمزاج سرد و تر است
و مونث و شبی و برنگ سپیدی روشن و از طعمها چربی و شیرینی که
لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم بچیزهای
خوش بوی و از اندامها آلات شهوت و رحم و گرده و ابرو و سیاهی
چشم و سیاهی موی و ساق دست و کف و از سنها سن بعد از بلوغ
و از مردمان دلیلست بر مردمان و خاتونان و زنان و جوانان خوب و
صورتان و اهل طرب و زینت و خادمان و چون بدحال بود دلیل کند
مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادگان و بدکاران و از
خویها دلیل کند بر خوش خویی و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت
طرب و لعب و هزل و لهو و مزاح و طلب سرود و شعر و زدن سازهای
موسیقی و عشق با زن و بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار داشتن
برقاصی و دلیلست بر مادران و دایگان و صورتهای فربه و
ناس و ستبر سرین و ران و ساق و خرد دست و پای و باریکی

میان و دراز پشت و کوتاه پای و آز نباتها دلیلست بر انجه خوش بوی بود
و شیرین و مغز میوها و انکور و شفتالو و آبی و انجیر و آز معادن دلیلست
بر جذع و زبرجد و مروارید دانه و سنک سرمه و یشم و فیروزه و لاجورد
و پیرایه و انجه بدو آرایش و زینت کنند و آز لباسها دلیلست بر انجه
از ابریشم سازند و انجه سفید بود و آز جایها دلیلست بر سرابها
و بستانها و تره زارها و سبزه زارها و کلزارها و هر جا که تماشا و عشرت
کنند و آز بیماریها دلیلست بر انجه از مادهٔ بلغم تولد کند و از راندن
شهوت حادث شود و بیماری عشق و ضعف دل و دماغ دارد و متعدد
وانجه بدین ماند و رنج کرده و بواسیر و احتباس بول و آز حیوانات
دلیلست بر خرکوش و ماهی بزرک و فاخته و هزار دستان و بلبل
کبوتر و انجه خوش آواز و خوش صورت بود و آز دینها دلیلست بر
دین اسلام و آز اقلیم پنجم او راست و شهرهای معروف از زمین جرجان
کدک و تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا
و نسف و ترمد و خوارزم و آذربیجان و ارمنیه و روس و عرب و بابل
و حجاز تا بدریای مغرب

بخش جهارم در صفات و منسوبات افتاب

آفتاب نیر اعظم است و بنظر سعد است و بجرم نحس و از فلک جهارم
تابد و براج کرم و خشکست و کفته اند نیک مذکر و روزی و متوسط است

علویان و سفلیان و برنک نارنجی است رخشان و بطعم تیز است و
لطیف و آز حسها حس بینایی دارد و آز اندامها دلیلست بر جانب راست
و دل و سینه و معده و دهان و چشم راست و آز شناسی و قوف و آز
مردم دلیلست بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کرمایان و پیش
روان هر قومی و جون بد حال بود دلیل کند بر رئیسان و معماران
و استادان و دبیران و رقیبان و آز صورتها دلیلست بر مردم تناور
و بزرک سینه و قوی آواز طرف بالا و ستبر و آز خویها دلیلست بر
خرد و فهم و ترفع و تکبر و حرص و غلبه جستن و سرعت غضب و سرعت
ثنا و طلب ریاست و جمع کردن مال و حب عالی و آز بیماریها دلیلست
انجه از کرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و دلیل
ست بر پدران و اتابکان و آز نباتها دلیلست بر نی شکر و ترنجبین
سل و انار شیرین و انکور و خرما و آز معادن دلیلست بر یاقوت و
ل و زر و الماس و فیروزه و آز حیوانات دلیلست بر اسبان قیمتی
کوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنک و باز و شاهین و سنقر و زنبور عسل
و آز جایها دلیلست بر معدنها و قصرها و سراها و تختکاههای پادشاهان
ز آلتها دلیلست بر تاج و کلاه و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و جامهای
آز دینها دلیلست بر دین نصاری و بعضی کفته اند بر آتش پرستان

و آقلیم چهارم او راست و شهرهای او بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور
و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران و
کوه دماوند و الموت و قزوین و قصر سیاه کوه که آنرا شیر خوانند و همدان
و شهرزور و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب فصل
پنجم در صفات و منسوبات مریخ و مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم
تابد و بمزاج گرم و خشک است بافراط و مذکر است و روزی و بعضی گفته اند
مونث و شبی است و بطعم تلخ است و تیز و برنگ سرخ و سپید تیره و بوی
ناخوش دارد و صفرا وی راست و آز عناصر آتش افروخته و آز اعضا
دلیلست بر زهره و رگهای ناجنبنده و ساقها و گوشتهای اعضا و آز
مردم دلیلست بر ملوک و امرا و سروران لشکرها و ارباب سلاح و
نحس بود دلیل کند بر اهل فتنه و شریر بود و دزدان و مفسدان و خون
و مخالفان و جلادان و سلاخان و آز خویها دلیلست بر دلیری و شجاعت
و دروغ و خلاف و سبکساری و بدعهدی و آز صورتها دلیلست بر درد
بلند بالا و بزرگ سر و اشتر و خرد گوش و سرخ موی و آبله زده روی و
زخم خورده و شکسته دندان و آز سنها آخر سن و قوت و اول کهولت
دارد و آز نباتها دلیلست بر درختان با خار و تخم و عود و سپندان
و گندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و آز معادن دلیلست بر

آهن و مس و آز آلتها انواع سلاحها و زین و ستام و هر آلت که از آهن
سازند و آز حیوانات دلیلست بر گوسفند و گورخر و بز و یوز و گرگ
و شگال و گنده مار و افعی و عقرب و خارپشت و آز جایها دلیلست بر
آتشکدها و لشکرگاهها و جایهای سیاست و مطبخها و هر جا که حیوانات
بکشند و آز بیماریها دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تبهای
پیوسته و جراحتها و سوختن و ریشها و کش زرد و انچه بداغ و شق
محتاج بود و زحمت جگر و بر انداختن خون و هر علت که از گرمی و
خشکی خیزد و آز جامها انچه از جرب پوشند و آز دینها دین آتش پرستان
و بعضی گفته اند بت پرستی و آقلیم سیم او راست و شهرهای او یک
کشمیر است و لهاور و قندهار و جبال ارجان و بعضی از غور و
و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او و اصفهان و لرستان
خوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیهٔ عرب و بلاد مغرب تا بساحل
فصل ششم در صفات و منسوبات مشتری مشتری سعد اکبر
و از فلک ششم می تابد و بمزاج گرم و تر است بر طبع حیات و مذکر
و برنگ سپیدی که بسبزی زند یا بزردی و بطعم شیرین است و
بوی و آز مردم دلیلست بر پادشاهان عادل و مردم شریف
قضاة و وزرا و زاهدان و بازارگانان بزرگ و توانگران

و مردم با دیانت و امانت و رقیبان و خزانه داران و چون منحوس بود
دلیل کند بر زاهدان زرق فروش و منافق و خویشتن ستای و کسانی که
جهت اندک چیزی نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از خوبها دلیلست
بر تلطف و حلم و زهد و پارسا باشی و امر معروف و نهی منکر و راستی و
حرص و اصلاح و امانت کارها و از بیمارها دلیلست بر انچه از درد سر
نترت نباشد و اما سهها و بادها که رنگ نگرداند و از نباتها دلیلست بر
گندم و جو و برنج و نخود و کنجد و قرطم و سیب و انار شیرین و از معادن
دلیلست بر زر و سیم و الماس و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات
دلیلست بر انچه خوردنی باشد و حلال بود و طاوس و همای و ال...
و از جایها دلیلست بر عبادتگاه و مساجد و صوامع و منبرهای عظ...
و عالمان و مقامهای عالی و معمور و خزانه و از صورتها دلیلست بر...
شیرین و چشمهای فراخ و مویهای بور رنگ و از اندامها دلیلست...
خون طبیعی و نطفه و مغز جگر و حلقوم و رحم و رگهای جنبنده و
سنها سن کهولیت و از حسها حس لمس و از لباسها انچه کبو...
و عالمان دارند و فوطه و جامه پاکیزه و او بر همه دینها دلال...
از روی علم و طاعت و پاکی و عدل و بعضی گفته اند دین ترسا...
و اقلیم دوم او راست و شهرهای او مکران و سیستان و طرف...

و حدود دریا فارس و بحرین و یمن و طایف و مکه و مدینه و اطراف
مغرب زمین **ثمرهٔ هفتم** در صفات و منسوبات زحل
زحل نحس اکبرست و از فلک هفتم تابد و بمزاج سرد و خشکست بافراط
بر مزاج موت و مدکر است و روزی است و گویند خصی و بطعم ترش
است و رنگ او سیاهست و بوی او ناخوش و از مردم دلیلست
بر مردم دیرینه و ارباب خاندانهای قدیمه و مردم قلعه دار و
رئیسان و دهاقین و مشایخ و اگر بدحال بود دلیل کند بر زاهدان
...علم و مشایخ بی کار و بندگان و دزدان و گلکاران و حبشیان
...ردم سودای و گوشه نشینان و بلغمی است و از اعضا
...لیست بر سپرز و استخوان و رودها و پوست و پشم و ناخن و
...ی پشت و از بیمارها دلیلست بر انچه دراز کشش بود چون
...ستقا و نقرس و سستی اندام و گشش سیاه و بلغمهای خام و علتهای
...ب و خرمن شدن و انچه در پیری پدید اید و سبب ان سردی
...نکی باشد و از حسها حس سمع گران شده او راست و از
...بها دلیلست بر جهل و ترس و بخل و فکر و وسوسه و حسد و ستیزه
...ن و کاهلی و تعویق و از صورتها دلیلست بر صورتهای زشت
...رگ سر و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و ستبر لب

وسخت آواز و از سنها دلیلست بر سن پیری و دلیلست بر پدران و جدان
و اتابک و دایه و از حیوانات دلیلست بر آنچه بارکش باشد و سخت کار
و قوی و شترمرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و هرچه بزیر زمین
خانه دارد چون موش و مار و مانند آن و از جامهها دلیلست بر آنچه از پشم
و موی سازند و پوستینها و خلقانها و از نباتات دلیلست بر عقاقیر و بیخها
و داروهای قابض و هرچه بدبو ماند و کهن و گنده بود و از معادن دلیلست
بر سرب و آهن گاز نابرده و روی و سنگهای بی قیمت و از جایها دلیلست
بر کوههای خشک و بلند و غارها و مقامهای خراب و شارستان و گورستانها
و قلاع و از دینها دلیلست بر دین یهودان و اقلیم اول او راست و شهرهای
او سرندیب و اقصی سند و هند و جزایر دریای جنوب و حبشه و زنگبار تا باب
مغرب اما در پنج اقلیم خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است
اقلیم دوم شمس راست و اقلیم سیم عطارد راست و اقلیم چهارم مشتری را
و اقلیم ششم قمر را و هفتم مریخ را و در اول و پنجم خلاف نیست و قول اول
را اصح داشته اند ثمرهٔ هشتم در دلایل سعادت و شقاوت
روی کلیات قمر دلیل کارهای عالم کون و فساد است و دلیل موج
و ایل دنیا و تغیر حالات هریک از موالید ثلاثه خاصه نفس انسان
وسهم السعادة بدو منسوبست و او دلیل سعادتهای خارجی

اصح گفته اند

چون مال و جاه و شمس دلیل امور آخرتست و اهل عقبی و رسیدن موجودات
بکمال و تمام شدن هر موجودی از عالم خاصه نفس انسان و سهم الغیب بدو
منسوبست و دلیل سعادتهای باطنی داخلی چون رای و تدبیر و ازین است که
موضوعات شرایع بر ادوار شمس و قمرست اما زحل دلیل
منحست کارهای دنیاوی است از شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و
بیماری و اندوه و دشواری و سختی کارها و مریخ دلیل منحست کار
دینی است از فسق و فجور و قتل و دزدی و خیانت و دروغ و هر فسادی
که سبب شقاوت آخرت باشد اما زهره دلیلست بر امور دنیاوی
و طلب سعادتهای این عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن
و پوشیدن و زینت و مناکحت و توالد و تناسل و مشتری دلیل
امور دینی است و انتباه آخرت و طلب کارهای پسندیده و حسن
اخلاق و ادب و پاکی و راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی
و جستن سعادت آخرت اما اگر دو نحس مستولی شوند بر مولودی
و بدحال بوند دلیل کنند بر ظهور فسادها و شقاوتها در دنیا و
آخرت و اگر نیک حال باشند صفتهای هر دو نحس بقوت باشد اما
بفعل نیایند و اگر این نحسان در حظوظ سعدان بوند یا سعدان
بدیشان نگرند این صفتها موجود نشود مگر اندکی و از قوت بفعل نیاید

واگر چیزی بفعل اید در صورتی بفعل اید که پسندیده نماید و از نفاق باشد
اما اگر دو سعد مستولی شوند بر مولود او و بدحال بوند دلیل کند بر موجود
شدن اندک از سعادتهای دنیاوی و اخروی و قناعت کند مولود بدان و
اگر نیک حال باشند دلیل کند بر تمام شدن سعادتهای دنیاوی و اخروی
و اما اگر سعدان در خطوط نحسان بوند و یا نحسان بدیشان نگرند دلیل
باشد بر ضعف ان سعادتها و کم ثباتی ان و امتزاج سعادت با شقاوت
در امور دنیاوی و اخروی اما عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند
و یاری دهد در سعادت و شقاوت دنیاوی و اخروی چون او منتخب است
بهر طرف بس حکم او بر مستولی بود بر موضع او یا از ان کوکب که بدو نزدیک
بود یا او در خانهٔ ان کوکب بود ثمرهٔ نهم در صفات
منسوبات راس و ذنب گفته اند که راس گرم و تر است بر مزاج مشتری
و سعد است و زیادت کننده و او را عقدهٔ شمالی و جوزهر نیز خوانند
و او را لیلیت بربری و جنیان و ذنب سرد و خشک است بر مزاج زحل
و نحس است و کم کننده و او را عقدهٔ جنوبی خوانند و او را لیلیت
دیو و عفاریت پس چون قمر در عقدهٔ راس اید عرض او بطرف شمال
افتد از منطقة البروج و چون در عقدهٔ ذنب اید عرض او بطرف
جنوب رود و این راس و ذنب دو موضع است که تقاطع کرده اند

[illegible]

فلک ممثل و فلک حامل که بقمر منسوب اند و عقدهٔ ذنب پیوسته در مقابلهٔ
راس باشد و بعد میان هر دو شش برج بود راست شعبهٔ چهارم
در اقسام بروج بر کواکب هفت انجار ثمرهٔ اول در قسمت خانها
این دوازده برج را بر هر هفت کوکب قسمت کرده اند بانواع مختلف
از ان جمله یکی قسمت خانه است چنانکه افتاب و ماه را هر یک را یک
خانه است و پنج دیگر را هر یک دو خانه و بنای این قاعده بر انست که
افتاب بادشاه کواکبست و اسد بادشاه بروج و ثابت است و مزاج
افتاب و اشرف عناصر ست بس خانه افتاب را او شایسته تر بود از
بروج دیگر و ماه را برج سرطان لایق تر بود از ان جهت که منقلب
ترین بروج سرطانست و بر مزاج قمر است بس او لایق تر بود بماه
از بروج دیگر و گفته اند که از اول اسد تا اخر جدی بر توالی حیز افتابست
و از اول دلو تا اخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را ولایت نیز
خوانند اما هر یک از خمسهٔ متحیره را از حیز افتاب یک خانه نصیب
افتاده است و از حیز ماه یک خانه چنانکه زحل را جدی از حیز افتابست
و دلو از حیز ماه و مشتری را قوس از حیز افتابست و حوت از حیز
ماه و مریخ را عقرب از حیز افتابست و حمل از حیز ماه و زهره را
میزان از حیز افتابست و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز

آفتابست و جوزا از حیز ماه بر توالی افلاک پس گفته اند سبب سعادت
و نحوست کواکب یکی از این اقسام است و شکل افتادن خانهای
ایشان با این دو نیر چنانک دو خانه زحل چون در مقابله هر دو خانه
نیرین اند و نظر مقابله تمام نحس است و کیفیت آن گفته شود پس زحل را
نحس بزرگ گفته اند و چون هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه
نیرین اند و نظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد بزرگ گفته
اند و چون هر دو خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین اند نیم نحس
است پس مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در
تسدیس هر دو خانه نیرین اند و نظر تسدیس نیم سعد است پس او را
سعد اصغر گفته اند و چون هر یک از دو خانه عطارد در حیز آن
نیر که هست از خانه او ساقط است پس او را اسم سعدی و نحسی ننهاده
اند و ممتزج خوانند اما گفته اند که هر کوکب که در حیز آفتاب بود از
قوت و تربیت او باشد یا در آن نصف بود و چون در حیز ماه اید
در تربیت و قوت او باشد و قول بعضی آنست که سعادت و نحوست
کواکب بسبب قرب و بعد فلک هر یک است از آفتاب و ماه و انجاست
که یقین است که اعتدال مزاج سبب سعادتست و افراط سبب نحوست
پس چون فلک مریخ نزدیکترست بآفتاب از زحل و مشتری و از گرمی و

خشکی

خشکی بافراط است خاصه خشکی و ساقط است از آفتاب پس او را
نحس خرد گفته اند اما فلک زحل دورترین دو کوکبست از آفتاب
مزاج او سرد و خشک گفته اند بافراط خاصه در سرما و از تربیع آفتابست
پس او را نحس بزرگ گفته اند اما مشتری در وسط است و وسط
باعتدال منسوبست و در تسدیس آفتابست پس او را سعد بزرگ
گفته اند چون این سه کوکب علوی اند سعادت و نحوست ایشان
سبب آفتابست اما علت سعادت زهره قمرست از آن جهت که
قمر نیز اصغر است و بدلیل آفتاب و زهره سعد اصغر است و
بدلیل مشتری و مزاج زهره موافق قمر و در حد اوسط از قمر و در تسدیس
او پس او را سعد اصغر گفته اند و اما عطارد چون از قمر ساقط است
بفلک او را بمزاجی منسوب نکرده اند اما بسبب سرعت و تغیر گفته اند
مزاج باد دارد و ممتزج باشد چون دو کوکب سفلی اند حالات ایشانرا
بقمر متعلق کردند چنانک علویانرا بآفتاب اما گفته اند که در کوکب حقیقت
هیچ مزاج نباشد جهت آنک جوهر بسیط اند لکن حالات ایشان علت
وجود مزاجها بود در مرکبات اما صداقت و عداوت هست میان
کواکب و سبب آن افتادن شکل خانهاست چنانک در سعادت و
نحوست گفتیم با نیرین پس هر کوکب که خانه او و از دهم خانه دیگری

افتاده است ان بهر دو کوکب دشمن یکدیگر باشند وحکم تربیع ومقابله
هم اینست وهر کدام کوکب که خانه او در تسدیس یا تثلیث دیگری افتاده
است او دوست یکدیگر باشند چنانکه سنبله دوازدهم میزانست وثور
دوازدهم جوزا است میان عطارد و زهره دشمنی باشد وچون سنبله
با عقرب وحمل با جوزا در تسدیس اند میان عطارد ومریخ دوستی باشد
وهمچنین میان زهره ومریخ دشمنی باشد ومیان زهره ومشتری دوستی
بود ومیان زهره وزحل دشمنی ومیان مشتری وزحل دشمنی ومیان
مریخ وزحل دوستی ومیان عطارد وزحل دوستی ومیان نیرین وزحل
دشمنی باشد وبا مشتری دوستی بود وبا مریخ دشمنی وبا زهره دوستی باشد
وبا عطارد نه دوستی بود و نه دشمنی آفتاب را دشمنی وماه را دوستی باشد
ویک سبب دوستی ودشمنی میان دو شخص اینست

قسمت دوم

در قسمت خانهای شرف هر کوکبی را برجی خانهٔ شرفست بدرجهٔ معین چون
کوکب دران خانه اید قوت شرف او ابتدا کند وچون بدان درجه
رسد غایت قوت بود وچون ازان درجه بگذرد آغاز نقصان
قوت پدید اید وبتدریج کمتر شود تا ازان برج بیرون رود پس
این قسمت چنانست که برج سرطان خانهٔ شرف مشتریست در
پانزده درجه وحمل شرف آفتابست در نوزده درجه وجدی شرف

مریخ است در بیست وهشت درجه ومیزان شرف زحل است در
بیست ویک درجه وثور شرف قمر است در سه درجه وحوت شرف
زهره است در بیست وهفت درجه وسنبله شرف عطارد در پانزده
درجه وجوزا شرف راس است در سه درجه وقوس شرف ذنب است
در سه درجه اما این قسمت بدان سبب چنین افتاده است که سرطان
طالع عالم است ومشتری دلیل حیات شرف او درین خانه موافق بود
وآفتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج حملست شرف
او موافق تر ومریخ چون دلیل ضدیتست وخصومت برج هفتم سرطان
که جدی است شرف او در خور تر بود وزحل چون دلیل کشت وزرع
وعمارت چهارم سرطان که میزانست شرف او در خور تر بود اما از روی
دیگر آنست که چون طالع او تاد او بروج منقلب اند آفتاب و سه
کوکب علوی را شرف در او تاد اربعه اولیتر بود اما قمر چون خلیفهٔ
آفتابست و از مایل الوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و آن
ثور است پس شرف قمر در ثور موافق تر است وچون زهره سعد
است و دلیل پاکی وحوت خانهٔ سعد است وموافق فراخ ونهم از
سرطانست وشرف او در وی بایسته تر بود وچون عطارد دلیل
عقلست وعلم وسنبله برج انسی و سوم سرطان وخانه او شرف عطارد

اروی سزاوارتر بود پس قمر در تسدیس هردو سعد است و در تثلیث
عطارد و مریخ و عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ و مقابله زهره
است و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است پس از این
اوضاع معلوم شد که اغلب کواکب از این جاها بهم ناظرند خاصه خانه
سفلیان بسفلیان و علویان بعلویان اما راس جوزهر از کواکب نیست
شرف او در خانه ساقط بهتر بود و آن جوزا است و شرف ذنب همچنین
و آن قوس است اما هر کوکبی را خانه است که آنرا خانه وبال خوانند
یعنی خانه رنج و زحمت و آن برج هفتم بود از خانه آن کوکب چنانک
زحل را سرطان و اسد هر دو خانه وبال است که سرطان هفتم جدی است
و اسد هفتم دلو است و باز خانه وبال آفتاب دلو است و باز خانه
وبال ماه جدی است و خانه وبال مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور
و خانه وبال زهره از میزان حمل است و از ثور عقرب و مشتری را
خانه وبال از قوس جوزا و از حوت سنبله است و عطارد را خانه
وبال از سنبله حوت است و از جوزا قوس پس تا کوکب در وبال بود
ضعیف باشد و بدحال اما وضع دیگر هبوط است و آن برج هفتم
بود از خانه شرف و درجه هبوط همان درجه شرف بود پس چنانک
وبال برج هفتم است از خانه هر کوکبی هبوط برج هفتم بود از خانه شرف

چنانک شرف مشتری در سرطانست بپانزده درجه هبوط مشتری در جدی
باشد بپانزده درجه و هبوط آفتاب در میزان بنوزده درجه و هبوط
مریخ در سرطان و هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب و هبوط عطارد
در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب در
جوزا و تا کوکب در هبوط بود در زندان باشد و بند و ضعیف و بدحال

ثمرهٔ پنجم در قسمت ارباب مثلثات این قسمت چنانست
که هر سه برجی که بر یک طبع اند آنرا مثلثه خوانند پس مثلثه چهار باشد
بر عدد عناصر و هر مثلثه را به کوکب داده اند و آن سه کوکب را ارباب
آن سه برج مثلثه خوانند و اصل این قسمت بر آنست که مثلثه مذکر را ارباب
کواکب مذکر اند و مثلثه مونث ارباب کواکب مونث چنانک مثلثه آتشی
حملست و اسد و قوس ارباب آن در طالعهای روزی رب اول آفتابست و رب
ثانی مشتری و در طالعهای شبی اول مشتری باشد و ثانی آفتاب و شریک
هر دو بروز و شب زحل بود و بعض کسان شریک را اعتبار نکرده اند
اما جمهور بکار داشته اند اما مثلثه بادی در طالعهای روزی بزحل داده اند
و عطارد و در طالعهای شبی اول عطارد را مقدم داشتند و ثانی زحل را
و شریک هر دو بروز و شب مشتری اما مثلثه خاکی را در طالع روزی
بزهره و قمر داده اند و در طالع شبی قمر را مقدم داشتند و ثانی زهره و شریک

هر دو بروز و شب مریخ را اما مثلثه ابی را در طالع روزی مریخ دارند
و زهره و در طالع شبی اول زهره را داشتند و ثانی مریخ را و شریک هر دو
بروز و شب قمر را اما بیشتر کسان در طالع روزی زهره را مقدم داشتند
بر مریخ لیکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیکتر ست سبب دو مثلثه
مذکر ند اتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر و دو مثلثه مؤنث اند خاکی و ابی
و کواکب ایشان مؤنث **ثمره چهارم** در قسمت حدود بر خمسه
متحیره . اقسام حدود چند نوع است انچه مستعمل اهل روزگار است
اینست و بطلمیوس این را اعتبار کرده است و انرا باهل مصر نسبت
کنند و اصل او چنانست که هر برجی را بر خمسه متحیره قسمت کرده اند باقسام
مختلف و اقل نصیب او دو درجه است و اکثر او دوازده درجه و اخر
بروج حدود نحسان افتاده است و این قسمت را وجهی و ترتیبی یاد
نکرده اند بجدول نموده شود و جدول اینست **ثمره پنجم**
در قسمت وجوه هفت کوکب این قسمت چنانست که برجی را سه قسمت راست
کرده اند هر قسمی ده درجه و بکوکبی داده بر توالی بروج و کواکب چنانکه
ده درجه اول از حمل نصیب مریخ است و از میانه ده نصیب افتاب ست
و ده اخر نصیب زهره و از ثور ده اول نصیب عطارد و ده میانه
نصیب قمر و ده اخر نصیب زحل بر همین ترتیب و قیاس تا اخر حوت

باز

بازپسین رسد و این قسمت را وجوه اهل مصر خوانند با جدول حدود
نموده شود و جدول اینست الحدود علی رأی المصریین

	جدول الحدود (صح بقدر الامکان)					جدول الوجوه		
حمل	مشتری و	زهره و	عطارد ح	مریخ ه	زحل ه	مریخ ی	شمس ک	زهره ل
ثور	زهره ح	عطارد و	مشتری ح	زحل ه	مریخ ج	عطارد ی	قمر ک	زحل ل
جوزا	عطارد و	مشتری و	زهره ه	مریخ ز	زحل و	مشتری ی	مریخ ک	شمس ل
سرطان	مریخ ز	زهره و	عطارد و	مشتری ز	زحل د	زهره ی	عطارد ک	قمر ل
اسد	مشتری و	زهره ه	زحل ز	عطارد و	مریخ و	زحل ی	مشتری ک	مریخ ل
سنبله	عطارد ز	زهره ی	مشتری د	مریخ ز	زحل ب	شمس ی	زهره ک	عطارد ل
میزان	زحل و	عطارد ح	مشتری ز	زهره ز	مریخ ب	قمر ی	زحل ک	مشتری ل
عقرب	مریخ ز	زهره د	عطارد ح	مشتری ه	زحل و	مریخ ی	شمس ک	زهره ل
قوس	مشتری یب	زهره ه	عطارد د	زحل ه	مریخ د	عطارد ی	قمر ک	زحل ل
جدی	عطارد ز	مشتری ز	زهره ح	زحل د	مریخ د	مشتری ی	مریخ ک	شمس ل
دلو	عطارد ز	زهره و	مشتری ز	مریخ ه	زحل ه	زهره ی	عطارد ک	قمر ل
حوت	زهره یب	مشتری د	عطارد ج	مریخ ط	زحل ب	زحل ی	مشتری ک	مریخ ل

ثمره ششم در قسمت فرح کواکب این قسمت بطالع متعلق است
چنانکه چون طالع معین شود افراح معلوم گردد و آن چنانست که
چون عطارد کوکب عقل است و نطق فرح او در طالع باشد و قمر
چون نیر اصغر است و دلیل حرکت و مصالح این جهانی فرح او در
ثالث بود و زهره چون کوکب طربست و عشق و طلب و توالد و تناسل

وسعد اصغر است فرح او در پنجم باشد و مریخ چون نحس اصغر است
و دلیل شر و فتنه ساقط او لیکن فرح او در ششم باشد پس این نیر اصغر و سعد
اصغر و نحس اصغر را خانهای فرح در تحت الارض افتاد از طالع اما
آفتاب نیر اعظم است و خانه نهم دلیل سعادتهای آن جهانی و سفر دور
فرح او در نهم باشد و مشتری چون سعد اکبر است و دلیل رجا و امید
واصد فا فرح او در یازدهم باشد و چون زحل نحس اکبر ست و دلیل
رنج و سختی و مشقت و فرح او در دوازدهم باشد تا ساقط بود از طالع
پس این نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر را خانهای فرح فوق الارض افتاد
اما هر دو نیر در مقابلهٔ یکدیگر بوند و در تسدیس و تثلیث طالع و هر دو
سعد در مقابلهٔ همدیگر اند و در تسدیس و تثلیث طالع و هر دو نحس در
مقابله همدیگر و از طالع ساقط اما ترح در مقابلهٔ فرح چنانک ترح قمر
در نهم است و ترح آفتاب در سیم و قیاس کواکب دیگر همین است
ثمرهٔ هفتم در اثناعشریهٔ بروج و کواکب این عمل هم بطالع
نسبت دارد و آن چنانست که هر برجی را بدوازده قسمت کرده اند هر
قسمی دو درجه و نیم پس قسم اول بهر صاحب بیت بود و قسم دوم بهر صاحب
برج دوم همچنین تا دوازده خانه داده شود پس طریق عمل آنست که
اگر اثناعشریهٔ طالع خواهند بگیرند درجات طالع را در دوازده ضرب کنند

و از طالع سی کان طرح کنند انجا که کمتر از سی ماند اثناعشریه طالع انجا بود
و حکم همه همین است و این عمل را در استخراج ضمیر بکار دارند پس هرجا
اثناعشریهٔ طالع وقت افتد ضمیر انجا بود و این بجای نظر طالع بود اما
اثناعشریهٔ کواکب را بگیرند درجات کوکب را از آن برج که کوکب در و
بود و آنرا در دوازده ضرب کنند و سی کان سی کان از برج کوکب طرح
کنند انجا که کمتر از سی ماند اثناعشریهٔ کوکب انجا بود مثال زهره در حمل
بیازده درجه و چهار دقیقه پس از ضرب یازده در دوازده صد و سی و دو
درجه حاصل آمد و از ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه این
مضروب رابعی حاصل را از برج حمل سی کان طرح کردیم تر بسید حساب
بدوازده درجه و چهل و هشت دقیقه از برج اسد پس اثناعشریهٔ زهره در
اسد بود بدوازده درجه و چهل و هشت دقیقه اما اگر همین یازده درجه
زهره را بچهار برج دهند چنانک دو و نیم بحمل رسد و دو و نیم بثور دو و نیم
بجوزا و دو و نیم بسرطان بر قاعدهٔ اول که شرح دادیم تا ده درجه مستغرق
باشد و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه را در دوازده ضرب کنند
همان دوازده باشد و چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه بود و
این نصیب برج اسد است مناسب عمل اول اما حکم اثناعشریهٔ کوکب
آنست که کوکبی در اثناعشریهٔ کوکبی افتد چنان بود که بصاحب اثناعشریه ناظر بود

یا در حظی از حظوظ او و بودن اثناعشریهٔ کوکب در برجی چنان بود که صاحب
اثناعشریه دران برج و اثناعشریهٔ هر کوکبی مزاج صاحب خود دارد و بعضی
کسان دلایل را بدو تشبیه کنند اگرچه اهل روزگار او را اکثر استعمال
کنند و ما یاد کردیم تا کتاب بی فایده نبود اما اقسام دیگر هست چون
نهبهر و هفت بهر و نیم بهر و دریجان و آزرجان و جان بخار و مانند این
که بیشتر بر قول هند است و در این عهد متروک است ما نیز یاد نکردیم
تخفیف را **ثمرهٔ هشتم** در نسبت ایام بکواکب شبانه روزی یک دور
فلک مستقیم است و اول روز بقول اهل شرع از طلوع صبح صادق است و بقول
اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب و نزدیک منجمان از دایرهٔ
نصف النهار اما اول شب باتفاق از غروب نصف قرص جرم آفتاب است
و طلوع سیاهی از افق مشرق پس این شبانه روز را به بیست و چهار قسم
کرده اند راست و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعات بر دو نوع است مستوی
و معوج مستوی آنست که یک جزو از بیست و چهار جزو او دایما پانزده
درجهٔ مطلعی باشد بدین سبب او را ساعات مستوی نام کردند اما عدد
او در روزهای تابستان و شبهای زمستان زیادت شود و او را ساعات
معتدله گویند اما ساعات معوج آنست که جزویست از دوازده جزو روز
یا شب پس اگر روز دراز تر میشود یا کوتاه تر عدد او از دوازده بیش و

کم نگردد اما نفس او زیادت و کم شود از پانزده درجهٔ مطلعی بسبب زیادت
و نقصان زمان او را معوج گفتند و زمانی نیز خوانند اما از هفته هر روزی
را بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعت اول آن روز را از
ساعات معوج بدان کوکب داده اند چنانک روز یکشنبه منسوبست بآفتاب
پس ساعت اول این روز او راست و ساعت دوم زهره را که تحت فلک
آفتابست و ساعت سیم عطارد راست و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم
مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز آفتاب را و نهم زهره را و دهم عطارد را
و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را چون دوازده ساعت روز یکشنبه
بر زحل تمام شد ساعت اول از شب دوشنبه مشتری را بود و ساعت
دوم مریخ را بهمین قیاس میگردد تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه
بعطارد رسد و ساعت اول از روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را
بر همین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را
و شب چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را
و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را و روز آدینه زهره را و شب
شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم
از این شب مریخ را و باز اول ساعت از روز یکشنبه ساعت آفتاب بود
همچنین بر این ترتیب دور میکنند پس اهل بابل و بزرگان که تتبع ایشان

کرده اند چون اسحق کندی و ابومعشر بلخی و دیگر بزرگان بنای استخراج ضمیر
بر ارباب ساعات نهاده اند و در طالعها ابتدا ادوار از صاحب ساعت
کنند و مختار بود در هر روزی کارهایی که بکوکب او منسوبست و در هر
ساعتی که بصاحب او تعلق دارد چنانک روز یکشنبه بآفتاب منسوبست
و دیدار پادشاه نیک باشد و آن شغلی که مناسب او بود و حکم شب همچنین
و هر ساعتی از روز و از شب همین باشد تا تمام هفته **شعبهٔ پنجم و**
در نظرهای کواکب بعضی ببعضی چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در کیفیت
نظرهای کواکب هفت کوکب را با یکدیگر در دوازده برج نظرهاست و آن
پنج نوعست بهشت قسم قسم اول قرانست چون دو کوکب در یک برج بدرجه
و دقیقه برابر شوند آن قران باشد دوم تسدیس ایمن است سیم تربیع
ایمنست چهارم تثلیث ایمنست پنجم مقابله است و یک تثلیث و یک تربیع
و یک تسدیس دیگر آسیر است مبلغ هشت باشد اما اتصال ایمن آن بود که
بر توالی بود چنانک از طالع بسه ام و چهارم و پنجم و آسیر آن بود که از نهم
بطالع رود دوازدهم و یازدهم و اتصال ایمن را بر آسیر تفوق است
اما قران سعد بسعد است و نحس بنحس است اما نظر مقابله آنست که
کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر آید و بدرجه و دقیقه برابر شود و حد او صد
و هشتاد درجه است یعنی شش برج که نیمه دور فلکست پس چون هر یکی در

خانه دیگری بود در مقابله این نظر را نحس و تمام دشمنی خوانند اما نظر تربیع
از برج چهارم کوکبی بود و حد او نود درجه بود که ربع دور فلکست و او
چون نیمه مقابله است او را نحس و نیم دشمنی گفتند اما تثلیث از برج پنجم
کوکبی بود و حد او صد و بیست درجه است که ثلث دور فلکست و هر اینه
تثلیث از دو برج بود که بر یک طبع باشند چون از حمل با اسد یا از قوس
بحمل پس بسبب موافقت طبع او را سعد و تمام دوستی گفتند اما نظر تسدیس
از برج سیم کوکبی باشد و حد او شصت درجه بود که سدس دور فلکست و
او نیمه حد تثلیث است پس او را سعد و نیم دوستی گفتند **ثمرهٔ**
دوم در انواع اتصالات و اوضاعی که کواکب را اتفاق افتد
و کیفیت آن اوضاع کواکب در صورت اتصالات بیست و هشت نوعست
آنچه بیشتر واقع شود و موثرتر است دوازده نوعست اول قبولست
دوم رد است سیم دفع قوة را چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم
نقل النور هفتم انتکاث هشتم بعید الاتصال نهم خالی السیر دهم وحشی
السیر یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم دستوریه اما نظر قبول آنست که کوکبی
در حظوظ کوکبی دیگر بود و آن خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه
و با صاحب آن حظ اتصال کند پس آن حظ آن کوکب را قبول کند چون او
حظ خودش بیند او را و این نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات

ویافتن مرادها وامیدها وتمامت محبت از جانب کوکب قبول کننده اما رد
انست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانک در وبال یا هبوط خود بود یا
راجع یا محترق وهانند این پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد از خود او رد کند
که قوت قبول ندارد مثل شخصی که او زحمتی مانده بود بجلیسی با غیران شخص دیگر
خواهد که با او تدبیری کند او را از خود دور کند وحکم این نظر ضد قبول است
از بر نیامدن حاجات ونایافتن بار پیش بزرگان ومحروم ماندن کارها
اما دفع قوت انست که کوکبی در حظ خود باشد دیگری او را ببیند ان
صاحب حظ او را قوت دهد واگر هر دو در حظ خود باشند هر یک قوت
خود بدیگری دهند واین غایت دفع قوت بود چنانچه زهره در حوت بود
وقمر در سرطان پس او دلیل باشد بر دوستی تمام میان دو کس از
هر دو طرف وخواستن محبت از طرفین وبر امدن مرادها وکارهای
بی جهد وزحمت ویاری دادن دوستان ودو دعان در اموری که خواهند
اما دفع طبیعت آنست که کوکبی در حظ کوکبی باشد وآن دیگر در حظ این وهر دو یکدیگر را
ببینند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهد واین را دفع طبیعتین خوانند
وبعضی کسان این دفع را قوت نیز خوانند اما این وضع قوی تر
از دفع قوت بود در اشراو در رسانیدن سعادتها وعطیتها وامیدها
ور وا شدن حاجتها وپیش رفتن کارها ومعاونت مردم ودوستیها

امثال این زیادت از همه اوضاع دیگر باشند اما انکار انست که کوکبی
دیگر را ببیند از خانه وبال یا هبوط او پس ان کوکب این را قبول نکند چون
در وبال یا هبوط خودش بیند واین ضد دفع طبیعت است واگر هر دو در
وبال یا هبوط یکدیگر باشند انکار از هر دو طرف باشد پس احکام او
ضد احکام دفع طبیعت بود اما نقل النور انست که کوکبی سبک او
کران رو را ببیند وچون ازو تمام منصرف نشده باشد دیگری را ببیند
پس نور کوکب اول بثانی دهد اگرچه ان هر دو کوکب از همدیگر ساقط
باشند واین بمثابه اتصال بود میان ان دو کوکب مثلا کوکبی در حمل
بود ودیگری در عقرب وکوکبی سبک رو تر از هر دو در سرطان یا اسد
باشد پس اول ان کوکب را ببیند که در حمل باشد وهنوز ازو منصرف
نشده باشد ان کوکب را ببیند که در عقرب است پس نور کوکب اول بدوم
داده باشد واین دلیل بود بر توسط کارها ورساله میان کسان و
مصالحه وحجابت وامثال این چون نظرها نیک وقبول باشند واگر
نظر نحس ونامقبول بود دلیل نمامی کند ودو روی وسخن چینی و
خصومت انداختن میان مردم ومانند این اما انتکاث
انست که کوکبی سبک رو خواهد که کوکبی کران رو را ببیند پس هنوز هم کز
بنظر نرسیده باشد کوکب سبک رو خواهد که کوکب کران رو را ببیند

اصل قبول است ... که از فعل کوکبی قبول بود

مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی
از کارها و تردد خاطر و نومیدی از جایگاهی که امید داشته باشند و دلیل
مراجعت مسافران بود و خلاف افتادن میان مردم و امثال این
اما بعید الاتصال انست که کوکبی در برجی اید با وایل برج هیچ
کوکب را نه بیند و در اواخر بیند و در ان حال کوکب ضعیف بود
و این دلیل تعطیل بود و تعویق کارها باشد و کار امروز بفردا
انداختن و تقصیر کردن اما خالی السیر انست که کوکبی در اوایل
برج کوکبی را بیند و هیچ کوکبی دیگر نه پیوندد در ان برج و این وقت
کوکب ضعیف باشد و بدتر ان بود که ان کوکب نحس بوده باشد
و این دلیل بود بر فراق و دور افتادن از کسان و طمع داشتن
در وعدهای او و دروغ و بریدن از مردم اما وحشی السیر انست که
کوکبی در برجی اید و بیرون رود که بهیچ کوکب نه پیوندد و این حال
قمر را بسیار افتد و او نحس باشد در این وقت و بدتر انکه قمر در قوس
وحشی السیر باشد که از برجهای غریب در قوس از همه ضعیف تر است
جهت انک از هبوط بیرون می اید و روی بوبال می نهد و باز از
برجهای غریب هیچ بهتر از جوزا نیست که از شرف بیرون می اید
و روی بخانه خود دارد اما مریخ را عکس قمر باشد در این دو خانه

[illegible]

۱۱۰

و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها و نقصان مال و کسب و
پیش امدن کارهای بی خیر و نفع و این همه احکام بحسب خانهای طالع
بود و نظرهای سعد و نحس اما تربیع طبیعی انست که عطارد در جوزا
بود و کوکبی را بیند که در سنبله باشد یا در سنبله بود و کوکبی را بیند که
در جوزا بود ان تربیع بسعادت چون تثلیث بود و این حال
مشتری را بود در قوس و حوت اما دستوریه بچهار نوع است یکی
انست که بیک بعید است و او را بطلمیوس مواجهه خوانده اند
و دیگری ضعیف است و تعبید انست که صاحب مجلی یاد کرده است
بس یاد و نوع دیگر را که بسیار واقع می شود یاد کردیم یکی انست که
صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع نوع دوم انست که
کوکبی در وتدی افتد و ان وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی را
بیند که ان هم در وتدی بود و ان وتد خانه یا شرف او باشد و
دستوریه کمال قوتست و دلیل سعادتهای بزرگ و حکم او بر سلطنت
باشد و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی قدر و قوت جاه
و عقل و کیاست و فراست و کمال سعادت خارجی و داخلی
تمثّ ثیم در اتصالات محل این اتصالات غیر اتصالات
نظرست و آن را تناظر نیز خوانند و اتصالات طبیعی گویند و بجای

اتصال نظر بکار دارند و اگرچه بهم ناظر باشند و این اتصال سه نوع بود
تسدیس و تربیع و مقابله و نسبت او از دو نوع باشد یکی نسبت موافقت
مطالع دوم نسبت درازی روز و این چنان بود که بعد دو کوکب از
دو نقطهٔ اعتدال برابر باشند ایشان بجای نظر بنشینند مثال آنست که
کوکبی در بیست درجهٔ حمل بود و دیگری در ده درجهٔ حوت میان ایشان
تسدیس باشد که این هر دو جزو موافق اند در مطالع جهت آنک
بعد هر دو کوکب از دو نقطهٔ حمل مساوی است مطالع حمل بر توالی و
مطالع حوت بر خلاف توالی پس اگر دو کوکب در این جزو باشند
بجای تسدیس نشینند و همچنین اجزاء ثور با اجزاء دلو موافق اید در
مطالع ثور بر توالی و دلو بر خلاف توالی و این تربیع بود و اجزای
جوزا با جدی موافق اید جوزا بر توالی و جدی بر خلاف توالی و این
بجای مقابله بنشینند و همچنین اجزای سرطان با قوس و اجزای اسد
با عقرب و اجزای سنبله با میزان و اگر ابتدای این قسمت از میزان
کنند حکم همین است اما آن جزو که موافق اند در درازی روز بعد
ایشان از دو نقطهٔ انقلاب برابر [illegible] چنانک اجزای سرطان
با جوزا سرطان بر توالی و جوزا بر خلاف توالی پس اگر کوکبی در
بیست درجهٔ سرطان بود و دیگری در ده درجهٔ جوزا میان هر دو

تسدیس

تسدیس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطهٔ اعتدال گفته شد جهت
آنک درازی روز در بیست درجهٔ سرطان همانست که در ده درجهٔ
جوزا و همچنین اسد را با ثور اسد بر توالی و ثور بر خلاف توالی
و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی
و اگر از نقطهٔ جدی این ابتدا کنند حکم همان باشد اینست حقیقت
اتصال محل

بحث چهارم

در حدود اتصالات و اجرام
کواکب از پیش و از پس آن اتصالات را حدی هست که تا بدان حد
نرسد اتصال آغاز نشود و حدی دیگر هست که تا از آن نگذرد باطل
نشود و بنای این بر اجرام کواکبست که هر کوکبی را مقداری معین
کرده اند از پیش و از پس و آنرا انوار نیز خوانند پس نور جرم
آفتاب پانزده درجه و نور جرم ماه دوازده درجه و نور جرم مشتری
و زحل هر یک نه درجه و مریخ را هشت درجه و زهره و عطارد هر یک
را هفت درجه و عقدهٔ راس و ذنب هر یک را دوازده درجه اما
اتصالات را سه حال بود هرگاه نور کوکب سبک رو بگران رو
رسد آغاز اتصال بود و چون بعد میان هر دو بنصف جرمین
رسد آغاز قوت اتصال بود و چون مرکز بمرکز رسد غایت قوت
اتصال بود و چون جرم از جرم منقطع شود تمامی غایت اتصال بود

وچون کوکب سبک بگذرد آغاز انصراف بود و چون بنصف جرمین رسد
نهایت قوت انصراف بود اما اعتبار نصف جرمین را باشد در
جمیع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر بود مثال آنست که
جرم مشتری نه درجه بود و جرم قمر دوازده درجه پس دوازده با نه جمع کنند
بیست و یک درجه باشد نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس هرگاه
میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو بهم رسد
آغاز اتصال بود و چون ده درجه و نیم ماند آغاز قوت اتصال بود
و چون مرکز قمر بمرکز مشتری رسد کمال اتصال و غایت قوت او باشد
و چون باز بنصف جرمین رسد نهایت قوت بود و چون به بیست
و یک درجه بعد شود قمر منصرف گشته باشد و اما اگر نصف جرم کمتر
اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول
اول اصح است **شعبهٔ ششم** در تعادیر شهادتها و قوتها
و ضعفهاء کواکب هفت اثمار **ثمرهٔ اول** در شهادتها
اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند حظ را از عیم خوانند و
شاهد خوانند و قوت او را در حظ خود شهادت خوانند و شهادت
پنج بود و هر یکی را مقداری نهاده اند چنانک گفته اند صاحب خانه را
پنج شهادتست یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را

چهار است و صاحب مثلثه را سه است و صاحب حد را دو است
و صاحب وجه را یک شهادت و در این خلافست و آنچه حکیم گوشیار
گفته است خلاف اینست و او صاحب بیت را چهار شهادت
نهاده است و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اول را دو و
صاحب حد را یکی اما مستعمل اهل روزگار نیست پس اگر کوکب در
خانه خود بود شهادت او که پنج است مضاعف یعنی ده گردد و حکم
ارباب حظوظ دیگر همین بود و گفته اند هر برج که صاحب او در وی
نبود چون بدن باشد بی جان پس اگر صاحب وی در وی بود جسمی باشد
زنده از وی هر چه لایق او بود چون طلب کند حاصل آید و اگر
کوکبی غریب در برجی بود هر چند نا مقبول بود قوت دهد و اگر از
ارباب حظوظ کوکبی بدو ناظر بود قوت قوی تر دهد **ثمرهٔ**
دوم در قوتهاء ذاتی کواکب قوتهاء کواکب در حصر نیاید
اما آنچه یاد کرده اند شصت و شش نوعست از ذاتی و عرضی و قوی
و ضعیف و میانه آنچه عظیم اثر است سیزده نوعست ذاتی و قوت
ذاتی آنست که کوکب در خانه خود یا شرف خود یا مثلثه یا حد یا وجه خود
مستقیم بود و علویان مشرقی و سفلیان مغربی بوند و کوکب در حیز خود
و کوکب مذکر در برج مذکر و کوکب مونث در برج مونث و زاید بود

در سیر و صاعد در افلاک خود آما زاید آنست که حرکت کوکب از سیر وسط او زیادت
باشد و صاعد آنست که از نقطه حضیض روی باوج دارد یا بذروه فلک تدویر
و حیز آنست که کوکب روزی بروز بر بالای زمین بود و کوکب شبی بشب بر
بالای زمین آما تصمیم را یکی از قوتها نهاده اند و صمیم آنست که بعد کوکب
کمتر از شانزده دقیقه بود وقتی که مرکز او و مرکز آفتاب رسد از احتراق با
این مقدار بگذرد از مرکز آفتاب و این او صمیم بود و همچنین عطارد
قوی باشد که بمثابه دو شمس باشد و این از همه اتصالات بود کواکب را
آما گفته اند قوتهای ذاتی کوکب دلیل سعادتهای باطنی باشد از مولید
چون عقل و تمیز و فهم و ادراک و رسیدن بغور چیزها و کیاست و فراست
ثمره ششم در قوتهای عرضی قوتهای عرضی آنست که بسبب
طالع پدید آید چنانک طالعی اتفاق افتد و کوکبی در وتدی بود از اوتاد
طالع و از همه قوی تر طالع است و باز عاشر و باز سابع و باز رابع و
چون کوکب در وتد بود قوت او از روی تقدیر دیناری بود و در مایل
الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ و از همه مایل الوتد قوی تر
حادی عشر است و باز خامس و باز ثانی و باز ثامن و از همه زایل الوتد
قوی تر تاسع است و باز ثالث و ساقط را مقدار ننهاده اند آما وجه
دیگر آنست که کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان بدو ناظر باشند

خاصه بنظرهای مودت و بودن کوکب در فرح هم قوت عارضی بود
و این قوتها دلیل سعادتهای خارجی ظاهری بود چون مال و جاه و حرمت و شهرت
و عزت میان مردم و مانند این آما وقت باشد که کوکب را هم قوتهای
ذاتی باشد و هم عرضی چنانک طالع حمل باشد و مریخ در جدی که خانه شرف
او نیست و بیت عاشر از طالع قیاس دیگرها همین است و این نوعی بود
از دستوریه ثمره هفتم در ضعفهای کواکب چنانک قوتهای
کواکب در حصر نیاید ضعفها نیز نیاید آما آنچه یاد کرده اند پنجاه و
نحست آنچه ازین مبلغ ظاهرتر است سیزده نوع است چنانک کوکب در
وبال یا در هبوط خود بود یا راجع یا محترق باشد یا تحت الشعاع و مهر او
نیز در خسوف یا کسوف باشند یا در عقده ذنب و بودن قمر در طریقه
محترقه و آن از شانزده درجه میزانست تا سه درجه عقرب یا قمر خالی
السیر یا وحشی السیر باشند یا کوکب در عقده ذنب بود یا ناقص نور بود
در سیر یا هابط بود در افلاک خود یعنی از نقطه اوج یا از ذروه فلک
تدویر روی بحضیض نهاده باشد یا در طالع بخانهای بد افتاده باشد
یعنی در خانهای ساقط یا در وبال یا در هبوط کوکبی دیگر بود که بدو
ناظر بود بنظر عداوت یا در ربعی یا برجی افتاده باشد بر خلاف
مزاج خود یا در حظوط نحسان بود یا نحسان بدو ناظر بوند خاصه بنظر

عداوت اما اگر کوکبی در وتدی از اوتاد طالع افتاده بود و در موضع وبال
او بود یا هبوط او این ضعف زیادت از قوت عرضی او باشد

ثمرهٔ پنجم در تشریق و تغریب کواکب و حدود آن هر کوکب که
پیش از آفتاب طالع شود آنرا مشرقی خوانند و چون بعد از آفتاب فرو
رود اورا مغربی گویند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه
است یعنی چون آفتاب از احتراق ایشان بگذرد تا بشصت درجه ایشان
ایشان مشرقی باشند و چون شصت درجه بعد ماند تا آفتاب بدیشان
رسد در حد تغریب آیند و تیر در آن از پس او حد نه مشرقی بود و نه مغربی
اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و آن از عطارد بیست
و یک درجه و بیشتر نیز گفته اند تا بیست و شش درجه و حد قمر دوازده درجه

ثمرهٔ ششم در دانستن کوکب مستولی بر خانهای طالع و کواکب
مستبد و مستعلی مستولی بر جزو مطلوب آن کوکب بود که در آن جزو باشد
و آن جزو حظ او باشد یا ناظر بود بجزو مطلوب و اگر هر پنج ارباب حظوظ
در آن جزو مطلوب بوند یا ناظر باشند صاحب بیت را مقدم دارند در
استیلا و دیگرانرا شریک او کنند و اگر چهار یا سه یا دو ناظر بوند اورا
که شهادت بیشتر باشد مقدم بود اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ
در آن خانه نبود یا ناظر نباشد آن جزو را مستولی نبود و اگر کوکبی غریب

اگر مستولی قوی بود او را بر نیک ... صاحب حد و مثلثه در

در آن بیت افتاده باشد او مستولی باشد و اورا دلیل آن برج گویند اگرچه
او در آن خانه ضعیف باشد و نامقبول و اگر کوکبی غریب هم نبود و همه
کواکب از آن جزو ساقط باشند آن برج همچون بدنی بود بی روح چنانکه
گفته ایم و اصحاب احکام را اعتماد بر مستولی بود بر هر دوازده خانه
طالع نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط افتاده باشد اما
مثال آنکه کوکبی غریب در بیتی باشد و مستولی باشد آنست که اگر شخصی
در خانه دیگری بود حکم او را باشد بر نیک و بد آن خانه تا در آن خانه باشد
و اگر ناظر باشد بدان ماند که شخص خانه دیگری را محافظت میکند اما مبتز
آنست که در صورة طالع از همه کواکب آراسته تر بود بقوتهای ذاتی و عرضی
و قوی تر آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف در طالع بود
یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرف وی
یا صاحب سابع در سابع بود یا صاحب شرف وی یا صاحب رابع در رابع
بود یا صاحب شرف وی یا صاحب حادی عشر در وی بود یا صاحب شرف
وی یا صاحب خامس در خامس بود یا صاحب شرف وی و همچنین تاسع
با ثالث اما وقت باشد که کوکبی قوتهای ذاتی دارد و از طالع ساقط بود
اثر او ظاهرتر از کوکب ضعیف باشد اما وقت باشد که چند کوکب مبتز
بوند قوی تر را مقدم دارند و دیگرانرا شریک او کنند تا بر مدار احکام کلی

طالع بر مبتز بود بعد از آن بر مستولی بعد از آن بر صاحب طالع اگرچه
ساقط بود بعد از آن بر کوکب غریب که ناظر بود اما مستعلی آن کوکب بود
که وقت قران بذروه فلک اوج باشد و بر خود نزدیک تر باشد یا عرض او
در شمال بیشتر از آن کوکب دیگر بود یا بر وی بگذرد یا کوکبی در عاشر طالع
افتاده بود او مستعلی باشد بر کوکبی که در حادی عشر یا ثانی عشر طالع افتاده
باشند و مدار احکام در قران بر کوکب مستعلی باشد و کوکب مبتز و مستولی
برج و قران **ثمره هفتم** در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و
تمثیل آنچه اسرار احکام است مزاج دادن کواکب است و آن چنانست که
بعضی کوکب علت گرمی اند و بعضی علت سردی و همچنین تری و خشکی و سعادت
و شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه یا بیش از کواکب جمع شوند
در طالع یا جایی دیگر واجب کند که امتزاج دهند تا از بین همه مزاجی معلوم
شود که از همه نسبت دارد و از همه بباشد و آیین را امثال علاحده انست که
اگر پاره شیر با اندکی جبر و قدری چوب با آب در آمیزند رنگی و مزاجی و طعمی
از آن جمله حاصل آید که به هر چهار منسوب بود و به هر چهار نماند و لابد
بدان مزاج مایل تر بود که غالب باشد از هر چهار پس اگر مولودی را زحل
در طالع بود و مشتری و زهره و مریخ زحل دلیل سیاهی است و ترشی روی
و صبوری و سرد و خشک است و مشتری دلیل سپیدی است که بزردی زند

دلایل

وک

و گشاده رویی است و نیکو خلقی و گرم و تر است و زهره دلیل سپیدی است
و روشنی و لطیف طبعی و معاشرت و خوبی صورت و سرد و تر است و مریخ
دلیل سرخی و غضب و خیانت و تندی و گرم و خشک است پس واجب کند با امتزاج
این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ سپیدی بود که بگندم گونی زند و بحلم
و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد و پاکیزه بود و نیکو اعتقاد و خوش
طبع و معاشر و خیانت کند در نهان و اندکی مستور دارد و متعصب بود
و شیرین صورت و مزاج او معتدل باشد و مایل بخشکی و برجی که در وی بوند
دلایل آن نیز اعتبار کنند که مزاج برج با هر کوکب که موافق بود دلیل او
را ظاهر تر گردانند و از این کوکب هر کدام که شهادت بیش دارد اثر او
ظاهر تر باشد و اگر دو یا سه قوی باشند اثر ایشان بقوت فکر باید آمیختن و آن
که ضعیف بود و نامقبول اثر او پوشیده تر ماند اما اگر در برجی یک کوکب
بود او را با برج امتزاج دهند و اگر کوکب بد و ناظر باشند بقدر قبول او را در
و موضع با او مزاج دهند اما اگر همچنین کواکب در خانه مال اتفاق افتد
چون منسوبات از نبات و حیوان و جواهر نموده ایم پس اطعمه و اشربه
و بازی گردان او از آنجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را همین است
قیاس و از حقیقت آنست که هر کجا اعتدال است دلیل سعادت و صحت
بدنست و هر کجا مزاج با فراط است دلیل نحوست است و درین مثال و

تشبیه دیگر انست که اگر زهره در ثور بود خاتونی بود مطرب در سرای خود
واگر قمر با او بود چون ملک زاده باشد در مملکت خود با او در طرب
واگر عطارد انجا باشد چون ندیمی باشد یا وکیلی یا مداحی واگر مریخ انجا
بود چون رندی بود عربده کننده و در خصومت افتاده پس از این امتزاج
ان معلوم شد که بزمی باشد ملکزاده را در سرای مطرب و هر دو باهم
مایل باشند و دوست چون هر دو در این موضع مقبول اند و عطارد
چون صاحب ادوم و بخست از ثور این هر دو را ابدح و ندیمی در
فرح می ارد و خوردن ایشانرا ترتیب میکند و چون مریخ صاحب
دوازدهم و هفتمست دشمن وضد ایشانست فتنه و شر می انگیزد
و خود ازان در زحمت می افتد و هر دو او را قصد بد میکنند اما
اگر افتاب ساقط بود از ایشان از پادشاه یا از پدر خایف
بوند واگر با ایشان بود یا بنظر مودت ناظر از پادشاه ایمن باشند
و او از ایشان خشنود بود واگر مشتری از ایشان ساقط بود از قاضی
و محتسب در بیم باشند واگر با ایشان باشد یا ناظر بنظر مودت
از محتسب و مفتی ایمن بوند واگر بنظر عداوت بود خایف شوند
و مجلس کم طرب بود واگر زحل با ایشان بود پیری با ایشان بود
چون اتابک یا بستانبان واگر ناظر بود بدوستی رعایت حال

ایشان

ایشان کند واگر بعداوت بود بزم ایشانرا ناخوش کند وجه دیگر
انست که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او همچون قحبه بود
درمانده بدست امیری یا ترکی یا لشکری واگر عطارد با ایشان بود
چون دوستی بود ان مرد را و دشمن آن قحبه را واگر قمر انجا بود چون
مسافری باشد که دران میان محبوس مانده بود پس بسبب وبال
زهره است وضعف او که او همچون قحبه است و بسبب قبول او کرب
مریخ است که چون امیریست و عطارد چون صاحب خانه یازدهم عقربست
دوست مریخ است و چون خانه دوازدهم زهره است عطارد
دشمن اوست و چون قمر صاحب نهم عقربست مانند مسافر و شکست
در این خانه و چون هبوط اوست محبوس است و کواکب دیگر را
در هر برجی همین نسبت نگاه باید داشت آنیست طریق امتزاج
کواکب پس تامل و تفکر واجب دارند از سر ذهن و اعتقاد تمام
تا فایده حاصل اید و اغلب احکام راست رود و الا حکم برخلاف
نوزده افتد **شعبهٔ هفتم** در احوال دلایل بانواع مختلف هیژده
اشمار **ثمرهٔ اول** در کلیات اصول احکام احکام نجومی
دانستن خیر و شر است پس هر کجا سعدان غلبه کنند بجرم یا ناظر بوند
دلیل بر امدن کارها و امیدها باسان ترین وجوه بود و هر کجا نحسان

غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل ببر فرو ماندن کارها باشد و افتادن خللها
سختی و رنج در مصالح و دور گشتن از غرض و پیش آمدن دشواری در
امور و نومیدی فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل
شقاوت **ثمرهٔ دهم** تثلیث و تسدیس دلیل دوستی بود
و راحت و بر آمدن کارها باسانی و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و
رنج و دشواری در امور و نومید شدن و نظرهای مقبول دلیل تمام شدن
کارها بود و بدلخوشی خاصه از اوتاد و نظرهای رد و نامقبول دلیل فرو
ماندن کارها باشد خاصه از زایل الوتد یا ساقط **ثمرهٔ سیم**
نظرهای عداوت کوکب سعد را ضرر نبود چنانک نظرهای مودت نحس را
نفع نباشد **ثمرهٔ چهارم** دلیل یک امر اگر بهمدیگر ناظر باشند بنظرهای
مودت دلیل تمام شدن ان امر بود و دلیل بقاء او بوجه احسن و اگر
بنظرهای عداوت نگرند دلیل تمام شدن بعضی از ان امر بود اما بسختی
و دشواری **ثمرهٔ پنجم** اگر سعد ضعیف بود چنانک راجع
باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود فرو ماند از رسانیدن سعادت
و از اینجا گفته اند که سعد مقبول مثل شخصی [illegible] بود که کریم بود و سعد نامقبول
مثل شخص کریم درویش و اگر نحس قوی حال باشد و مقبول و در حظوظ
خود مستقیم بود نحوست و بدی دور کند پس نحس مقبول بهتر از سعد

نامقبول

نامقبول بود **ثمرهٔ ششم** اگر بر جایگاه امن و رجا کوکب
سعد مستولی بود نیکوئی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از کسانی
که امید باشد بوجه احسان اما اگر نحس مستولی بود مکروهی رسد از قوم
بدکار و از کسانی که توقع فساد باشد اما اگر بر جایگاه خوف و خطر سعد
مستولی شود بدی و مکروه رسد از کسانی ظالم که توقع بدی باشد از ایشان
ثمرهٔ هفتم اگر طالع مولود بموضعی بود که انجا نحسی افتاده باشد
و در دیگر طالع مولودی سهم در ان جزو سعدی افتاده بود این هر دو شخص
ضد یکدیگر باشند و آن شخص که نحس در طالع او بود بدان شخص دیگر
بدی و ضرر رساند و آن که سعد در طالع او بود بدان دیگر خیر و نفع
رساند اما اگر هر دو را سعد در یک موضع افتاده باشد میان
ایشان مودت و محبت باشد و بهمدیگر نیکی و منافع رسانند و اگر
هر دو را نحس در یک جزو افتاده بود قاصد همدیگر باشند و بهمدیگر
بدی و ضرر رسانند چنانک اگر هر دو را سعد و نحس در خانه مال افتاده
بود نفع و ضرر هر دو از سبب مال بود و معاش و یاری کردن و اگر در
عاشر افتاده بود سبب جاه و شغل سلطان بود و باقی بیوت را
همین قیاس است **ثمرهٔ هشتم** اگر در دو مولود افتاب
در یک جزو افتد میان ان دو مولود دوستی بود و همدیگر را بزرگ

ثمرهٔ هفتم

مستولی شود اندر وی سعد ازجهت نیکوکار [illegible]

دارند حکم قمر همین باشد و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد حکم همان بود
اما اگر در مقابله بود دشمنی پدید آید و حکم تربیع همین باشد اما بودن
سهم السعاده در یک جزو از دو مولود دوستی افتد میان هر دو کس
بسبب طمع داشت و امیدها هر دو بر آید **ثمرهٔ نهم**
اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار
افتد یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق افتد میان ایشان طایفه
موافقت و محبت بغایت رسد و بجانند با همدیگر مدتها امید و بر خوردار
یابند از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم بر عکس شود و قیاس
باقی بروج همین است اما اگر دو شخص را با همدیگر پیوستگی شود و
صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع هر دو از یک مثلثه بود
چنانک طالع یکی حمل بود و دیگر را اسد میان ایشان در اغلب چیزها
موافقت بود و بروزگار دراز با همدیگر بمانند و حکم قوس با هر دو
برج همین باشد و منافع هر یک از دیگر از جوهر آن برج رسد مثلا طالع
حمل برا از قوس فایدهٔ علمی باشد و انچه بنهم منسوبست و قوس را از
حمل فایدهٔ طرب باشد و انچه بپنجم منسوبست باقی را حکم همین است
ثمرهٔ دهم آفتاب را النحوست و زیان از مقارنهٔ مریخ است
و مقابلهٔ زحل و ماه را از مقارنهٔ زحل و مقابلهٔ مریخ **ثمرهٔ یازدهم**

بدترین نحسها ان نحس بود که هر دو نحس بیش از آفتاب بر آیند بوقتی
که هنوز در تحت الشعاع بوند یا بعد از ماه بر آیند بوقتی که ماه نور بایشان
رسانیده باشد **ثمرهٔ دوازدهم** نحس مشرقی در این وقت دلیل
کند بر آفت و نحس مغربی در این وقت دلیل کند بر علت و آفت ان بود
که ناگاه چیزی حادث شود از خارج که سبب فساد بود یا بتن یا بمال و
یا بجاه و علت ان بود که چیزی پدید اید در بدن که سبب بیماری باشد
و عارضه که روز بروز در تزاید باشد **ثمرهٔ سیزدهم**
کواکب علوی بتثلیث قوی تر اند و کواکب سفلی بتسدیس قوی تر اند
ثمرهٔ چهاردهم پیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدای
کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب ان رفتن چنانک اگر صاحب
طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت سلطان
و صحبت اکابر و طلب شغل داشتن و اگر صاحب عاشر بصاحب طالع
پیوندد دلیل کند بر طلب داشتن اکابر مولود را و فرمودن عمل
و اگر کوکب دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین است تا صاحب
طالع بدیگری پیوندد اما از پیوستن ان میخواهم که کوکب سبک رو
بگران روی رسد و تدبیر بدو میدهد و از این جهت است که کوکب
سبک رو را دافع تدبیر شناسند و گران رو را قابل تدبیر دانند

تنبیه وقتی که مریخ از مقابله بدتر بود و از زحل قوی تر است

ثمرهٔ پانزدهم اوتاد طالع دلیل کند بر قوت ظهور چیزها و با تمام
رسانیدن آن خاصه طالع و عاشر و مایل الوتد دلیل کند بر طمع بچیزها
و امیدواری و توسط بیشتر چیزها و با تمام رسیدن بعضی یا بیشتر آن
خاصه حادی عشر یا خامس و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن چیزها
و امیدها و آنچه باطل گشته بود یا خواهد گشت **ثمرهٔ شانزدهم**
در دلالات از وجه عام و خاص دلیل چیزها بر دو قسم است عام و خاص
عام آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاه اند و ثور و زهره
دلیل زنان و برج حمل و مریخ دلیل لشکرها و بر همین قیاس چنانک در
منسوبات بروج و کواکب یاد کردیم اما خاص آنست که طالعی افتد
بیت عاشر و صاحب او دلیل پادشاه بوند و هفتم او دلیل زنان
پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل زنانست اسد باشد و آفتاب
و این دلایل خاص بدین طالع چو تعلق دارد یا طالع جدی بود برج سرطان
و زهره دلیل پادشاه افتد پس هر طالع که دلایل خاص با عام موافقت
کنند مولود در اکمال رسانند و این دلیل ظهور مدلول بود در تمامی
مدلول و بقای او بغایت و نهایت بود مثال آنست که شخصی را طالع
عقرب افتاد اسد عاشر او بود پس آفتاب و اسد که دلیل پادشاه اند
از روی عام اینجا از روی خاص همه دلیل پادشاه اند پس دلیل عام و

خاص

خاص موافقت کرده باشند و اگر آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت کند
و سروری و طول مدت بقا و برج هفتم ثور است از عقرب و زهره صاحب او
اینجا نیز دلیل خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر زهره اینجا باشد
دلیل سعادت و برخورداری از روی زنان و مناکحت و بروج و کواکب
دیگر همین است **ثمرهٔ هفدهم** در اثرهای کواکب علوی عظیم
تر است و مدت او مدید تر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت و اوتاد
طالعها و اثر کواکب سفلی حقیر تر است و مدت او قصیر تر خاصه در بروج
سفلیات و بروج منقلب و زایل اوتاد طالعها اما گفته اند اثرهای کواکب
علوی بعد از امتزاج پدید آید که افلاک ایشان از بین عالم دورتر است
و اثرهای کواکب سفلی زودتر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیک
تر است اما آنچه در مدت روزگار خود تجربه شده است آنست که
همه اثرهای کواکب بیش از امتزاج ظاهر میشود و آنچه عظیم اثر تر است
زودتر حادث میگردد و دیرتر میدارد و آنچه حقیر تر است چون
با امتزاج نزدیکتر میرسد ظاهر میشود و زود منقطع میشود و هیچ
شک نیست که اثرهای زحل بیش از امتزاج او ظاهر میشود و حادث
میگردد و آنچه از امتزاج او بوقوع میرسد و ابو المحامد غزنوی در کتاب
آورده است که زحل از آن بیش اثر میکند در حوادث و از پس میکند و اگر

درین تجربه بر قول او محقق شده است

کسی این قول را قبول نکند چون تجربه کند پدید آید اما بی شبهه اثر برخ بیش
از معارجت ظاهر میشود جهت انک او پیش تر از ورود حوادث با آثار
چون اثر کواکب علوی بمدید مدتست و اثر ایشان را بعد از وقوع می بینند
گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و چون اثر سفلیان اندک
مدتست گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و حقیقت انست که
گفته شد همهٔ احوال کواکب که اثر امتزاج ایشان متوقع است پیش
از ان امتزاج می بینیم بمدتها و در ان امتزاج نمی بینیم اما اثر آن
می بینیم در ان وقت و بعد از ان نیز بمدتها بقدر قوت ان امتزاج
و چهار قران علویین در مثلثهٔ هوائیه و دو قران نحسین در سرطان
و قرانات دیگر از سعدین و نحسین و امتزاجات دیگر و چند بین
انواع مختلف که افتاده باشد بمدتها ما دید همه ان بوده است
که اثرها از پیش کرده اند و بعد از ان نیز بوده اینست حقیقت
محصول و تجربه **ثمرهٔ بیستم** در شرح علامات که تحت فلک
قمر حادث شود آثارها که در هوا پدید آید هفت نوعست و چهارده
نیز گفته اند و همه را ثوانی نجوم خوانند و ذوات الاذناب گویند
و هر یکی را علی حده نامی گفته اند مناسب صورت او چنانکه اول
را نیزک خوانند دوم را شهاب خوانند سیم را عمود چهارم را بوق

باحق و افتادن اراجیف و زدن فلس و رنج صناعت و رواج کساد
بازارها و تازه شدن سخنان گذشته و امدن کارزارها و بودن
بازرگانیها بی نفع و تغیر هوا و سرما و رعد و برق در وقت و فساد
کشت و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان
و عقاقیر **ثمرهٔ دهم** در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ خاکی
قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و
عقار و قوت حال مشایخ و سعادت حال خاندانهای قدیم و فراخی طعام
و رغبت خلایق بزراعت و عمارت و افتادن انتقال دولت و بودن
زلزله و خسف و اراجیف و توسط بارندگیها و فساد بعض نباتات و
اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریها در ازکشن خاصه در بهایم
و آیین تاثیرات میان مشرق و جنوب بود قران مریخ و زحل دلیل کند
بر بدی احوال امرا و لشکر و خاستن فتنه و قوت کردن فرومایگان و
بدی حال دزدان و راهداران و خرابیان و بیماریها بد و قطع العصا
و قتلها و حرب و مصادره و موت الاکابر و شدت و هراش و دام و
نقصان بارندگیها و ابها و فساد اشجار و نباتها و زرعها و حیوانات
و بیم بودن از خسف و زلزله و پدید آمدن حشرات مضر چون ملخ و مانند
ان و افتادن اراجیف و قصد و بغی هد یکر و اغلب این تاثیرات ار

اقلیم سوم بود و زمین روم قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان
و سختی خادمان و بیماری در این طبقه و دشواری وضع حمل و ناسازگاری
زنان با جردان و رغبت مشایخ بطرب و نکاح و زینت و فساد میوه‌ها
و نباتها و عطارتها و تفاوت نرخها و سرما در وقت و تاریکی هوا و
کمی بارندگی و ارزانی برده و عطر و آیین تا نشر در اقلیم پنجم و از رابع بال
بود و دو شب عرب قران عطارد و زحل دلیل کند بر مکر و خاطر
دبیران و ارباب قلم و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان و اصحاب
حرف و افتادن اراجیف و سخنان دروغ و تهمت و غم و بدان بیع و ضیاع
عقار و بدی حال کاروانها و کساد بازارها و خواست و فساد کشت و
زرع و تفاوت نرخها و تغیر هوا و سرما و باد در وقت و بیماریها از انواع
صرع و موتهای ناگاه و فساد غلامان و دزدان **ثمره سیم**
در قران کواکب با زحل در مثلثه بادی قران مشتری با زحل دلیل کند
بر قوت حال اهل ادیان و رفتن سخنان در ادیان و مذهب و اگر
برج الوبحث و مناظره بود در علوم دقیق و تنگی افتد و اگر در برج
جوزا بود علم خط و بلاغت و ریاضی فاش گردد و خروج مدعیان بود و شعر
و فضلیات بسیار بود و علم استیفا شایع بود و بادها وزد و بیماریها
افتد در اشجار و اگر در برج میزان بود قحط پدید آید و علم موسیقی

ششم در احکام قرانات سعدین و نحسین دو اثار **شعبه**
هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات چهار اثار **شعبه**
هشتم در تربیعات و مقابلات سه اثار **شعبه نهم** در
احوال قرانات چهار اثار **ثمره اول** در ذکر ادوار ستاره‌ای
است که بر احوال کلیات عالم دلیلست یکی ادوار و دوم قران
مشتری و زحل اما ادوار بچهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر
دور اعظم انست که هر هزار سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج
انتها و این برج را انتهار الوف خوانند و الوف برج را بنام برج نسبت
کنند چنانکه گویند الوف حمل یا ثور و صاحب برج را مدبر الوف خوانند
و صاحب حد درجه تسییر را قاسم الوف اما دور اکبر انست که هر صد سال
شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و آن درجه را درجه قسمت گویند
خوانند و این برج را منتهاء مابین و مابین را بنام برج نسبت کنند
چنانکه در دور الوف گفتیم اما دور اوسط انست که هر ده سال شمسی
یک درجه تسییر کند و یک برج انتها اما دور اصغر انست که هر یک سال
شمسی یک درجه تسییر کند و یک برج انتها را و این دور است که او را
بطالع جهان نگاه دارند اما دور دیگر هست و آن چنانست که سیصد و شصت
سال شمسی را یک دور نهاده اند و چنانک سال را چهار فصل است

[Margin, right page: ضیاع]
[Margin, left page, oblique: در اقترانات سبع شش اثار شعبه دهم در احکام مجامعات / با کواکب ثابت هفت اثار شعبه یازدهم در قرانات ... / در اجتماعات و ... شش اثار شعبه دوازدهم ...]

این دور را نیز چهار فصل است پس مبدل شدن دوری بدوری دلیل باشد بر
برگشتن دولت از قومی بقومی و تبدیل شدن فصل بفصل دلیل باشد بر
انتقال دولت از خویشی بخویشی از همان دولت قایم اما چون دور بدور
بدل شود اگر کواکب مسعود مدبر آن دور باشند در مدت آن دور پادشاهان
عادل منصف ظاهر شوند و خلایق آسوده حال گردند و اگر کواکب منحوس
مدبران دور باشند در مدت آن دور پادشاهان جبار قاهر پدید آیند
و مردم در شدت افتند و حکم تبدیل فصل بفصل همین باشد ولیکن کمتر
از دور و اگر در وقت مبدل گشتن دور قران اتفاق افتد مشتری
و زحل را آن دور بکمال رسد در خیر و شر و حکما اوایل ادوار را عظیم
اعتبار کرده اند خاصه اهل هند و برین قدر ختم کردیم بمشرهٔ
دوم در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات
عظیم تر است از ادوار و مؤثرترین قرانها قران مشتری و زحل است
و قران این دو کوکب بچهار نوع بود اعظم و اکبر و اوسط و اصغر چنانکه
ادوار اما قران اعظم انست که نخست قران کنند در اول حمل و بعد
از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و نهصد و
چهل سال شمسی در هر چهار مثلثه بسه دفعه پس هر دفعتی چهل و نه قران
بود و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسور پس در هر مثلثه دوازده قران

کرده

کرده باشند و از بعضی سیزده و چون این مقدار تمام شود باول حمل باز
رسند و تفصیل این انست که چون در اول حمل پنج درجه قران کنند قران
دوم در سوم درجه قوس افتد جهة آنکه هر دوری دو درجه و نیم بپیش — دو درجه و نیم
رود پس قران سیم در پنج درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه
و نیم حمل رسد همچنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود در
مدت دویست و چهل و پنج سال بترتیب و آنقدر تا قران مدت بیست
سال باشد بترتیب پس قران سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کند و آن از
اول ثور باشد پس این قران اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند
و درین مثلثه خاکی نیز دوازده قران کنند و تا باشد که سیزده قران کنند
بسبب کسور و بمثلثه بادی نقل کنند و قران اول او را نیز از مثلثه
قران اوسط خوانند و همچنین دوازده یا سیزده قران کنند در مثلثه
بادی و بمثلثه آبی نقل کنند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در
چهار مثلثه که قرانها کنند مبلغ چهل و نه قران بود و کم و بیش ازین در مدت
نهصد و هشتاد سال شمسی بترتیب باز ابتدا از اول دقیقهٔ اسد کنند
پس این قران اول را قران اکبر خوانند در اول مثلثه آتشی و یکبار دیگر
این مثلثه را قطع کرده اند و آن کرت ثانی است ابتدا از مثلثه آتشی
آید باز قران در دو درجه و نیم حمل افتد و سیم در پنج درجه قوس و چهارم

در هفت درجه و نیم اسد بهمان نسبت که گفتیم با دوازده یا سیزده قران بود
در مثلثه آتشی و باز باول سنبله نقل کنند و بر همان قیاس در هر چهار مثلثه
قران کنند تا باول قوس رسند قریب چهل و نه قران کرده باشند باز
ابتدا از اول قوس کنند و آن قران اکبر بود و بهمان ترتیب قرانها میکنند
تا در هر چهار مثلثه قرانها تمام شود باز باول حمل رسند در آن مدت که
گفتیم پس قران اول حمل قران اعظم است و هم اکبر و هم اوسط و هم اصغر است
از آنک چون اول قرانست در حمل اعظمست و چون آغاز از مثلثه آتشی
اکبر است و چون نقل قرانست در اول مثلثه اوسط است و چون یک
قرانست از دوازده قران اصغر است پس در یک قران اعظم سه
قران اکبر باشد و دوازده قران اوسط از مبلغ صد و چهل و هفت
قران اصغر و این قرانها بوسط مسیر بود اما آن قران که واقع شود
آنرا تقویمی خوانند و عدد و مدت آن بیش و کم باشد اما قرانها درین
وقت در مثلثه هوایه میکرد و قران اول تقویمی که در مثلثه هوایی واقع
شده در دلو بوده است ماه ربیع اول سنه ۶۲۳ هجریه بحسب این
زیج و نقل در ضیعه کرده و جزو قران بدوم درجه دلو بطالع جوزا باز قران
دوم در میزان شد و سیم در جوزا و چهارم باز در دلو رسیده است
دوم ذوالحجه سنه ۶۸۴ هجریه موافق سی و یکم اسفندارمذ ماه قدیم

سنه ۶۴۴ یزدجردیه چه قران این سال زیج ورالکعبی بوده است بر جای
دیگر تفاوت کرد و تاریخ همه مقدم بود بر بیست تاریخ باز قران پنجم در میزان
بود و آن دلیل متغلبی باشد که از میان همین قوم بیرون آید و این قران
که سر چهارم است در مثلثه هوایه تقویمی و ششم است و سطی و اول است
بقول اهل عرب اما وقتها بود که بیشتر کواکب در برجی آیند و آنرا اجتماع
کواکب خوانند و حکمی هست که هر هفت جمع آیند اما در یک درجه نباشند
و اگر باشد در وقت قران اعظم بود و اما شش کوکب آمدیم در میزان
بوقت قران اول درین مثلثه و مریخ در جدی رفته اثر آن بود که منکوقا
آن خروج کرد و چند سپه خورشیا و ندانرا با لشکرها بکشت و ملک عالم فرو
گرفت و باز شش کوکب دیدیم در جدی و قمر در سرطان منخسف بیش از
قران چهارم در دلو بیک سال اما اثر شش آن بود که ارغون خان او ملک
بیرون آمد و او را و لشکر سلطان احمد را بکشت و بر تخت نشست و بعد از آن
سه و چهار و پنج آمدیم در برجی نه در یک درجه اما در عهد انوری اقتحالی
بوده است در میزان شش کوکب را و حکم بر طوفان باد کرده اند و سهو
شده است اگر این اتفاق نزدیک تحویل ادوار یا فصل افتد اثرش عظیم
باشد و شعرا ذکر آن کرده اند و شعرها گفته و آمدیم ما احکامی در آن سال
بمبالغهٔ تمام که بادها جهان وزد که از در دو عمارت اثر نماند در عالم مگر

کسی که در سوراخ کوهی بود و چنین منقولست که در آن مدت تنها باد بجنبید و
این قطعه دالست بر آنکه حکم آن طوفان انوری کفته است
کفت انوری که از شر بادهای سخت ** ویران شود عمارت و کهسار بر سری
از بعد حکم او نوزیدست هیچ باد ** یا مرسل الریاح تو دانی و انوری
اما اکر مولودی بر آن طالع زاید اغلب اقالیم در حکم آورد و قیاس آنست که
جنکز خان در آن اجتماع زاییده است بر طالع میزان جهت آنکه سال
عمر او قریب شصت بوده است که بدر شهر بخارا رسید در ذوالحجه ۶۱۶
هجریه و آن شهر اسلام اول بخارا جهت آن آمده است که راه نمایان او را
کفته اند تو اکر بخارا را بکیری ملک عالم از آن تست و چنان که آمده است
از این تاریخ وا پس میرویم نزدیک بدان اجتماع میرسد پس آن طوفان
خون بوده است نه طوفان باد که از بسیاری ریختن خون و سوختن
شهرهای عالم خراب شد و خاندانهای بزرک قدیم برافتاد و میافتند و اثر
قلعها و حصنهای محکم نماند چنین که ظاهرست و چون انتقال قران از
مثلثهٔ ارضیه بمثلثهٔ هوائیه شد دولت او قوت کرفت روی بجانب عرب
آورد از منشار خود و بخارا بکرفت و در چهارده روز لشکر او از جیحون
بکذشت و بحد مغرب رسید و قوت ایشان در ترقی است و باشد تا قران آتش
در این مثلثه کردد و اکر ارباب عقل تفکر کنند شناسند که جمله رسوم و قواعد

وشکل

۱۰

وشکل ایشان مناسب طالع میزان و استیلاء زحل و عطارد است ثمّن
ابیمه در تاثیر این چهار قران آثر قران اعظم آنست که طوفانی بود
واحوال عالم بکردد و خرابیها آبادان شود و آبادانیها خراب کردد و هیات
و خلقت و رسوم مردم بر نسق دیکر کردد مناسب صورت طالع قران و
مستعلی و مستولی و دیکر آن و بیرون آیند پادشاهان جبار و دعویهای بزرک
کنند و کارهای قوی بر دست ایشان برآید و اثر این قران بماند تا قران
اعظم دیکر و آن مدت دو هزار و نهصد و چهل سال بود بتقریب و آثر قران
اکبر آنست که بعضی از احوال عالم تبدیل پذیرد و بیرون آیند کسانی که دعوی
نبوت کنند و ملت و شریعت نو نهند و بعضی از قوانین و رسوم قران
اعظم را نکاه دارند و بیشتر اقالیم منقاد ایشان شوند و قوت او
مدت نهصد و هشتاد سال بردارد بتقریب و چهل و هشت کس حکم
پادشاهی کنند و آثر قران اوسط آنست که بیرون آیند پادشاهان که
بعضی از اقالیم را حکم کنند و بر دین صاحب قران اکبر روند اکرچه رسوم و
قواعد دیکر نهند بر مقتضی قران اوسط یا بیشتر و آثر قوت او دویست
و نود و پنج سال بردارد بتقریب و دوازده یا سیزده کس حکم کنند و
اثر قران اصغر آنست که دولت و حکومت از خاندانی بخاندانی
نقل کند در همان قبیله که دولت او قایم بود چنانکه از برادر ببرادر و

از عزاده بعزاده و امثال این چنانک دیدیم در ایام خود چند کرت و مدة
آثار او تاثیر او در احوال بیست سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد
و موافق طالع او دلایل اصل یا موافق طالع شخص دولت بدان شخص
قرار گیرد و انتقال نکند بخویشی دیگر و اگر ضد آن باشد خارجیان غلبه
کنند دران قران و فتنها خیزد و حربها افتد خاصه که مریخ دران قران
دلیل حرب افتاده بود و احکام کردیم قرانی را که در الوس شد کرت دوم
که آن قران ششم است باجزا اوسط و قران چهارم است بحکم تعویضی
در سیم مثلثه **تتمهٔ چهارم** در طالع قران طالع زمان قران اصلست
و طالع سال قران بدل است پس بهیچ وقت بهیچ چیز بدل بکار ندارند
تا اصل متعذر نبود پس چون طالع وقت قرانها دریافتن ممکن نیست
بسیاری از اسباب طالع سال را که در وی قران افتد طالع قران
نهادند و شک نیست که این طالع مستعارست اما خلاف بزرگان
نتوان کردن و بر قول ایشان اعتراض نمودن و چاره نیست که طالع
آن زمانها در نتوان یافت غرض آنست که بتحقیق نتوان یافتنش
پس اعتماد بر آن شاید پس بعاریت بنیاد احکام بر طالع سال قران
باید نهاد اما چون قرانی واقع شود بنگرند که مستعلی کدام است از
مشتری و زحل پس او مدبر باشد بر احوال قران و بنای احکام بر مستعلی بود

و مستولی

و مستولی بر جزو قران و صاحب برج قران بعد از آن طالع و دلایل
او و کوکب مبتز و مدبر و قابل تدبیر هر یک را امتزاج دهند دلایل طالع
را دلایل قران و احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال کواکب
ممالک مضطرب بود البته انتقال دولت کند نسبت بمزاج قران و
اگر بر خلاف آن بود حکم بر عکس افتد و نیکو معلوم کنند که هر کدام
کوکب راست یعنی کدام بر جرمی از اطراف شمالست از آن دیگر و قبول
ورد هر یک را نیکو اعتبار کنند در وقت قران و در طالع سال قران و
طالع اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک و بر حسب احوال این دلایل
احکام کنند پس اگر مستعلی زحل بود دلیل کند بر شدت و زحمت خلایق
در مدت آن قران خاصه در آن سال قران و نا ایمنی و تنگی افتد
و بیماری مهلک دراز کش و فساد حال اکابر وقت و اگر طالع سال
و دلایل بدحال باشند خاصه بزحل کار بدتر باشد و اگر زحل مقبول
بود وبا و قحط پدید آید و اگر دلایل طالع سال قوی افتاده باشد
فساد کمتر بود یا نباشد اما اگر مستعلی مشتری بود دلیل کند بر بسیاری
راحت و سعادت حال مردم و امن و فراغت و فراخی و اگر دلایل
طالع سال بد و مسعود باشند خیر و سعادت غالب بود و بکمال رسد
و تا قران دیگر واقع نشود حکم حال اهل عالم از بین قران و دلایل کنند

وبنگرند هر سال به برج انتها و سالخداه که چندم برج است از برج قران
و موضع سالخداه کجاست و چگونه است و در وقت قران چگونه بوده
است و چه نسبت است او را از صورت قران و از اینجا احکام سال
معلوم کنند چنانکه گفته شود اما در اواخر هر قران احوال عالم روی
بفساد نهد و اضطراب در احوال خلایق پدید آید از آن جهت که
عالم کون و فساد است و هیچ کون بی فساد نبود و هیچ فسادی بی کون
نباشد و چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج
هر دو کون و فساد واجب کند پس هرگاه که چیزی مستعد فساد بود
و هر چه اندک سبب پدید آید فساد بسیار ظاهر گردد چنانکه گل
آغشته را اندک آبی بس باشد مثال آنک شخصی را مزاج مستعد عارضی
باشد هر چند اندک چیزی بکار دارند که مقوی آن عارضه بود بسیاری
زیادت کند در آن و نتیجه این آنست که هرگاه که مدت قران باخر
رسد و قران دیگر نزدیک شود احوال این قران بفساد انجامد بتدریج
تا احوال این قران دیگر موجود شود پس مستعد شده باشد فساد را و
سعادت کسانی که دولت ایشان در آن قران قایم بوده باشد
در این وقت مستعد فساد شده بود پس چون دلایل این قران قوت
گیرند و مدت آن قران باخر رسیده باشد لابد در عالم فسادها شود

در مدلولات آن قران و کون پدید آید که مدلولات این قران دیگر
باشد پس هر چه روی بفساد نهاده باشد از مدلولات آنچه ضعیف
تر باشد باطل گردد و آنچه استعداد فساد او را اوسط باشد دیر
تر باطل شود و آنرا که استعداد فساد اندکی باشد باطل نشود
مگر بعد از آن اسباب دیگر افتد که او را باطل گرداند و الا چنان
بماند که بود مثال آن که سه شخص رنجور شده باشند و فساد
مزاج یکی از درجهٔ کمال بود و از آن دیگری در حد وسط و از آن دیگری
اندک چون فصل سال بگردد و هوا مخالف پدید آید زودتر آن
شخص باطل گردد که فساد مزاج او در حد کمالست و باز آن دیگر که
در حد وسط است و ثالث را اگر سببی دیگر حادث شود باطل گردد و
الا در آن ایام با مزاج فصل خو کرده باشد صحت پذیرد یا چنان بماند
و همه اینه اثر فساد آنجا ظاهرتر بود که دولت آن قران بیشتر و قوی
تر بوده باشد و از این جهت است که فساد انقلاب اول بر پادشاهان
زند و نزدیکان او و انگاه بقومی دیگر و بدین سبب است که چون
دولت شخصی روی بترقی نهد هر حکمی که سعادت که برون کنند راست
اید و چون روی بانحطاط نهد هر حکم فساد که برون کنند راست اید

شعبهٔ دوم در احکام قرانات کواکب جبار اثمار **ثمره**

[illegible]

از قرانات کواکب علوی [illegible]

اوّل در قران کواکب با زحل از مثلثهٔ آتشی قران مشتری و زحل
دلیل کند بر خروج کسانی که در دین و شریعت سخن گویند و انتقال
دولت و فرو رفتن سلطان و تشویش اکابر و اشراف و حکام
و بدگشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال و
تفاوت نقود و تغیر بعض عادتها و این تاثیر اغلب از مشرق بود
و اقلیم دوم قران مریخ و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت لشکرها
و افتادن حروب و بزرگ شدن فرومایگان و ساختن سلاحها
و خرابی جایها و خوف و موت اکابر و زدن درم قلب و فلس و
نقصان بارندگیها و مکروهی سلاطین و معارف و ظلم و کدورت
هوا و بدگشتن مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریها و خونریزی
و قتلها و تاثیر او بیشتر از مشرق بود و اقلیم سوم قران زهره و
زحل دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماریها در زنان و خادمان
و اصحاب طرب و برآمدن نکاحهای بزور و دشواری وضع حمل و
خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها و بودن ابرهای
سیاه و فساد بعض میوهها و لهو و طرب در مشایخ و اهل صلاح و اهمال
کارها و اهانت و آوردن بردهها قران عطارد و زحل دلیل کند بر بدگشتن
هوا و فساد حال دبیران و اصحاب دواوین و بر سعی خطها

بماه

پنجم جابیه ششم را ذوذوابه هفتم را ذوذنب و این همه نحس باشند
در هر شهری یا ناحیتی یا اقلیمی که یکی از اینها ظاهر شوند سبب فتنه
و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در آنجا قحط بود و
بیماری حادث شود و وبا پدید آید و علت حدوث اینها از بودن گونی
مریخ بسببی از اسباب بر اقلیمی یا بر ناحیتی یا شهری مستولی شود
آن زمین را خشک گرداند و آبها در وی کم شود بخارهای دخانی بسیار
خیزد و غلیظ باشد و چون بفلک اثیر رسد بیفروزد و از وی صورتی
ظاهر شود و از آنچه گفته شد در کشت و زرع نقصان افتد لابد قحط
پدید آید و چون غذاها متفاوت شود بیماریها حادث گردد متفرقه
و هوا نیز بد شده باشد و وبا افتد و از استیلاء مریخ قوت غضبی بر خلایق
غالب شود و مردم مایل شوند بافعال بد چون خیانت و بی اعتقادی
و دزدی و شر انگیزی و سبب تغیر مزاجها مزاحم بهاقایم شود و لشکرهای
بیگانه قصد آن اقلیم و ناحیت کنند و بادهای مضطرب بسیار جهد و
ولایتها روی بخرابی نهد و ملوک و سلاطین از ولایتها باطل شوند
و مردم درویش و بی خیر و کم خیر شوند اما از این هفت صورت ذو ذوابه
چون سر آدمی بود و چون دو گیسو از آتشها پیدا آمده اما ذو ذنب
آتشی بود دیگر دو با دم بود و گفته که از هر طرف که دم او بود فتنه از آن

طرف خیزد و بعضی گفته اند ان طرف خواب شود که دم او بود و ذو ذوابه
بصبح طالع شود در جهت مشرق و ذو ذنب شبانگاه پدید آید در مغرب
پس بحقیقت خلاف این نیز دیده شده و هر دو را سیر باشند پس از این هر دو
هر کدام که ظاهر شود اگر درنگ او بسیار بود فتنه بیشتر بود و قوی تر بود
و بزرگی و خردی او همین حکم دارد اما اثر ان پنج دیگر اندک تر باشد
که درنگ ایشان کمتر بود و اگر شهاب بسیار بود از هر طرف بادها تند
خیزد و گفته اند این آتشها خلیفگان و نایبان کواکب اند در عالم اجسام
و طبیعت ایشان مثل طبیعت کواکب بود و ذو ذوابه و ذو ذنب بر
طبع زحل و مریخ اند و عطارد شریک ایشان و آثار ایشان مثل این
کواکب باشد زیر فلک قمر در فسادهای عالم باقی شرح او گفته شود انچه
مشاهده افتاده است در شعبهٔ آثار علوی **شجرهٔ دهم**
در احکام قرانات و تسدیسات و مقابلات و احتراقات و مجاسدات
با راس و ذنب و سایر احوال قمر با کواکب دوازده شعبه **شعبهٔ**
اول در احوال قرانات چهار اختر **شعبهٔ دوم** در احکام قرانات
کواکب با زحل چهار اختر **شعبهٔ سیم** در احکام قرانات با مشتری
چهار اختر **شعبهٔ چهارم** در احکام قرانات با مریخ چهار اختر **شعبهٔ**
پنجم در احکام قرانات عطارد با زهره چهار اختر **شعبهٔ**

لشکر

شعر و خواندن قصه‌ها بسیار بود و کم‌عمر مردم شریف باشند و بارندگیها
باندازه بود و پادشاهان عادل پدید آیند و خانه‌ها و انهار قدیم رونق
پذیرد و بیشتر این تاثیر در زمین مغرب بود قران مریخ و زحل
دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بد گشتن هوا و بیماریها
و افتادن عداوتها و خطا شدن علاجها و احکام نجوم و خرابی
و ظلم پدید آید و هراس و حیرت و قتل در معارف و بزرگان و خشکی
سال بود و رفتن آتشها در هوا و بودن بادهای بد و فساد اشجار
و خرابی جایها و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم در کار
دین و بودن سرما و باد در وقت و تفاوت نرخها بود و کساد
بازارها و اغلب این تاثیر در زمین مغرب بود و اقلیم سوم قران
زهره و زحل دلیل کند بر نکبت هندویان و خادمان و افسونگران
و ناسازگاری زنان با شوهران و فساد حال عطاران و بزازان
و بر آمدن ابرهای سیاه در وقت و بارندگیها و سرما و دشواری وضع
حمل و فاش گشتن اصوات و الحان و فساد اهل طرب و بردن و
عشق آوردن مشایخ و بر آمدن نکاحها قران عطارد و زحل دلیل
کند بر بیماریهای بزرگان و عالمان و اهل فضل و متوهمان ناگاه و شدت
اهل دیوان و تجار و محاسبان و وکیلان و متصرفان و بودن اراجیف

وگواهی دروغ و کساد بازارها و گرانی اطعمه و آمدن کاروانها و فساد نباتات
و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندگی در وقت و میل مردم بعلوم دقیق
و راست رفتن احکام نجوم **ثمرهٔ چهارم** در قران کواکب
با زحل در مثلثهٔ آبی قران مشتری و زحل دلیل کند بر رفعت مردم فرود
مایه و درویش و انتقال دولت بمردم عوام و دون و خلاف کردن
قومی با ملوک و بزرگان و بسیاری بهاو تفاوت نرخها و فساد مسافران
دریا و کشتیها و بودن سرما و بارندگی و خرابی از آبها و باران‌ها در وقت
و اغلب این تاثیر در جهت شمال بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر
فتنه و تشویش و خلاف قومی با بزرگان خود و جنبش مردم سفله و دست
بالا کردن و کردن نادادن و قتل بزرگان و افتادن چوب و هراس
خلایق و پریشانی مردم و خرابی جایها و نکبت خاینان و دزدان و
فساد مسافران دریا و کشتیها و بدکاری لشکریان و اگر در برج سرطان
بود کار بدتر باشد و خروج مدعیان سفله باشد و زود باطل شوند
و اگر در برج عقرب بود از دزدان خرابیها شود و لشکرها فرومایه
و بیگانه قوت کنند و زحمت رسد بخاندانهای قدیم و بزرگان و مردم
صحرا و جزیرها و ساحلها و اگر برج حوت بود علما و قضاة و وزرا
را زیان رسد و کار مسافران دریا بد باشد و باران انهار خراب کننده

بارد و فساد جواهر آبی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سوم بود در طرف
شمال قران زهره با زحل دلیل کند بر غلبه کردن آبها و بارندگی و
سرما در وقت و شکستن کرها و زیان میوها و گلها و نباتها و بهارها
از سردی و خرابی از آبها و بودن علتها در زنان و بسیاری کشت و
زرع و فراخی طعام و اگر در برج حوت بود زحمت خاتونان باشد
و اهل نسب و تو به مطربان و اگر در برج عقرب بود فساد حال زنان
بدکار بود و در سرطان خلاص محبوسان بود و سفرها در دریا قران عطارد
و زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه و بارندگیها و سرما و یخچه در وقت و
زیان نباتها و فساد مسافران دریا و امدن کاروانها و کسادی بازارها
و افتادن اراجیف و رونق دهاقین و بستان بانان و بیماریها در
ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه و باشد که خشک سال بود
بدیگر سو اما و نرخها تفاوت کند و خطها از دروغ نویسند و گواهی ناحق
دهند **شعبهٔ ششم** از احکام قرانات کواکب با مشتری چهار اثمار
ثمرهٔ اول در قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ آتشی قران
مشتری و مریخ دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و امرا و جمع امدن
لشکرها و تعصب دینی و قصد وزرا و ائمه و قضاة و اشراف و توانگران
و افتادن قتل خاصه بوجه قصاص و بودن عدل پادشاه و زدن دراهم

وفراخی طعام و گرمی هوا و بخارها از حرارت و اغلب تاثیر از مشرق و
خراسان بود و عراق و اقلیم دوم قران زهره و مشتری دلیل کند بر
عفت و صلاح زنان و توبه اهل طرب و برامدن نکاحها و امانت در
مردم و قوت دین و اسلام و بسیاری لهو و طرب و زینت علما و ایمه و
قضاة و وزرا و راستی در امور و بودن عدل و اجابت دعاها بود
و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات
و امدن مسافران از اطراف قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق
کار ضرابان و صناعت وران و مستوفیان و دبیران و متصرفان
و تجار و راستی و امانت در طبقات و امدن کاروانها و بسیاری بیع
جواهر و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شری
با نفع و ارزانی و فراخی و راست رفتن معالجات و احکام و گفتن
سخنان حق و رونق اهل ادیان خاصه دین اسلام **ثمره دوم**
در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی قران مریخ و مشتری دلیل کند
بر فتنه حال بزرگان و نکبت معارف و ایمه و قضاة و وزیران و افتادن
اراجیف و فساد اشیا و رو بد گشتن هوا از حرارت و زیان کشت و
زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بودن بخارها از گرمی و خشکی و قوت
ارباب سلاح و راهداران و اگر در برج ثور بود فساد نباتات بود و اگر

سنبـ

سنبله بود افساد انبارها و اعونه باشد و مکر و غدرها و اطعمه و اگر برج جدی
بود قوت حال امرا و لشکرها باشد و زیان وزرا و اکابر قران زهره
و مشتری دلیل کند بر نیکی احوال اهل طرب و زینت فقها و علما و
میل این طایفه بلهو و طرب و برامدن نکاحها و جمعیتها خیر پدید
آید و اجابت دعاها بود و فراخی طعام و نعمتها و شیرینیها و ملبوسات
و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع و عمارتها
خیر و راستی کردن در سرای شرع قران عطارد و مشتری دلیل کند بر
روایی بازارها و فراخی طعام و ارزانی و نیکی نباتات و قوت حال
وزرا و ایمه و اطبا و اهل تنجیم و اصحاب حرف و بازرگانان و بیاعان
و اهل بازارها و امدن کاروانها و اخبار خوش و شنیدن سخنان
حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان و رونق متکلمان
و بحثها در علوم و ایمنی و نقصان بارندگی و رفتن بادها
ثمره سیم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی
قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنها و خصومتها میان اکابر و
وزرا و علما و قضاة و اشراف و بد گشتن هوا و بادهای ناخوش
و مضر و بخارها از سرخ باد و آبله و مانند این و افتادن قتلها و
مصادرها و میل قضاة و حاکمان و بودن خیانتها و فساد اطعمه و رفتن

آتشها در هوا و توسط بارندگیها و خیانت عدلان و کاتبان و خطا نوشتن
فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال ادیان خاصه
اسلامیان و جمعیتها خیر و رفتن مزارهای متبرک و اجابت دعاها و
راستی و امانت در مردم و بودن لهو و طرب در بزرگان و اشراف
و قیمت عطرها و ملبوسات و رفتن بادهای خوش و تندرستی مردم
و بسیاری انواع نباتها و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بودن
بارندگیها و راست رفتن احکام شرع و علاج اطبا قران عطارد
و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا و مستوفیان و دبیران
و عمال و تجار و اهل بازارها و بسیاری علوم و مجادله و رونق مدرسها
و آمدن قوافل و آوردن برده و رفتن بادهای خوش و اعتدال
هوا و صحت خلایق و نیکی اشجار و فراخی اطعمه و راست رفتن
احکام و علاجها و رونق متکلمان و فضلا و راستی در عدول و بحث گفتن
حق و گواهی راست و توسط جایها خیر ثمرهٔ چهارم
در قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ آبی قران مریخ و مشتری دلیل کند
بر بدی سفرهای دریا و قصد جاهلان بر وزرا و ایمه و توانگران و
اگر در برج عقرب بود قوت حال لشکریان و زاهدان بود و اگر سرطان
بود خلاص محبوسان باشد و قصد بدکاران و قوت فرومایگان

و سفلگان

و سفلگان و اگر در حوت بود فساد حال وزرا و قضاه باشد و بدی کشتن
آبها و فساد کشتیها و دلیل مخالفت بود میان اکابر و ایمه و معارف
و افتادن فتنها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال وزرا
و ایمه و قضاه و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری نم و
بارندگی و آبها و اعتدال هوا و صحت خلایق و ایمنی و فراخی و
ارزانی نرخها و نیکی سفرهای دریا و خوبی نباتات و میوهها و طعام و اگر در
حوت دلیل کند بر جمعیتها خیر و نیکی حال خاتونان بزرگ و اهل نسب
و اجابت دعاها بود و برآمدن نکاحها بزرگان و رونق دین اسلام
و عدل پادشاه و اگر برج عقرب بود دلیل کند بر توبه بدکاران و
خلاص محبوسان و در سرطان دلیل کند بر صلاح حال وزرا و نیکی
احوال عوام و مسافران دریا و قیمت جواهر آبی قران عطارد و مشتری
دلیل کند بر خوبی احوال مسافران دریا و اهل بازار و بیع و شرا و نباتات
و جواهر آبی و کاغذ و ادویه و رونق کار اطبا و معالجان و خنکی هوا
و بارندگی و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوهها و نیکی نباتات و اخبار
خوش و بیع و شرا و اسباب و ضیاع و کاریز و اجتماع بزرگان جهت
صلاح کارها و بردن بحث و مناظره و دعویها بدار القضا و بودن
خلاص درماندگان و نیکی حال دبیران و مردم اهل کار و تجار

شعبهٔ چهارم در قرانات کواکب با مریخ چهار اثمار **ثمرهٔ**
اوّل در قران سفلیین با مریخ در مثلثهٔ آتشی قران زهره و مریخ
دلیل کند بر فساد زنان و شوهران و ضرب و قتل و بسیاری فسق و
فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده و آشکارا شدن فواحش و بیماریهای
خونی و اسقاط حمل و نکاحهای فاسد و ناستوده و دلیری زنان بدکار
و نقصان بارندگی و بد گشتن هوا و غلبهٔ دزدان و زنان خیانت کننده
و تغیر هوا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر ساختن آلت حرب و حرکت
لشکرها و غضب و سفاهت از مردم و زحمت بر ارباب قلم و تجار و عمال و
اهل بازارها و غم و تهمت و خیانت از محاسبه و کیلان و متصرفان و
بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن فلس دراهم و ظهور
طراران و قلب کاران و کیمیاگران و داغ دواب و غلبهٔ دزدان و راه
داران و خشکی و بدی هوا **ثمرهٔ دوم** در قران سفلیین با
مریخ در مثلثهٔ خاکی قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری دزدان و راه
زنان و بسیاری فسق و فجور و فاش گشتن لهو و طرب و فساد نباتات
و بد گشتن هوا و تغیر و تفاوت نرخها و بیماری زنان و ناسازگاری
با شوهران و افتادن طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر در برج ثور بود
فساد دزدان بود و بدکاران و اگر جدی بود قوت حال امرا بود و لشکرها

الی وقت

و کم قیمتی و لایتها و بیراه کردن و اگر سنبله بود فساد اطعمه باشد و رنج
زنان و درماندگان و زحمت خادمان و فساد تجار و عطاران و خیاطان
بود قران عطارد و مریخ دلیل کند بر خروج فضولان و بدی راهها و غلبهٔ
دزدان و طراران و مقامران و فساد حال تجار و دبیران باشد و خرابی
مزارع و خوردنیها و میوهها و امدن کاروان و افتادن اراجیف و بدی
حال متصرفان و وکیلان و محاسبهٔ اعمال دیوان و آفت دواب و نقصان
بارندگی و اگر برج جدی بود دلیل بر ترتیب لشکرها بود و ظهور حکام و اگر
در سنبله بود ظلم و خواست بود و فساد کشت و زرع و اگر ثور بود
فساد حال زنان بود و نباتها و انبارها و دواب باشد **ثمرهٔ**
سیم در قران سفلیین با مریخ در مثلثهٔ بادی قران زهره و مریخ
دلیل کند بر فساد حال مغنیان و بسیاری فسق و فجور و خصومت میان
زنان و شوهران و فساد خادمان و آفت اشجار و میوه از و قتی
بیماری مردم و اسقاط حمل و بر آوردن خون و فساد حال بزرگان و
زفاف و اختلاف هوا و آشکارا شدن فواحش و دلیری زنان و اگر
برج میزان باشد فساد کمتر باشد و طرب و زینت بسیار بود و رونق
اهل طرب باشد و بادها بود قران عطارد و مریخ دلیل کند بر زحمت
دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و متصرفان و اهل بازار و شوا

واهل فضل وگفتن هجاها و سخنان بدروغ و بسیاری اراجیف و بیع
دواب و برده و بدگشتن هوا و بیماری دراداب و زحمت مردم از
حرارت و یبوست و دمیدگیها و سرخ باد و صرع و برانداختن خون
و بودن دردها و طاریها و نوشتن خطها بزور و دروغ و اگر
در برج جوزا بود بدی کمتر باشد و فساد حال خطاطان و نقاشان
باشد و بدی حال اشجار و اگر دلو بود ظهور حیلها و طلسمات بود
و اگر در میزان بود بدی حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان
و خادمان و ندیمان و شعرا **ثمن چهارم** در قران
سفلیین با مریخ در مثلثهٔ آبی قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد
حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکار و سقط شدن
کودکان و فساد نکاحها و زنا شوهری و بودن سرما و بارندگیها
در وقت و اختلاف هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود
خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب بود فساد زنان بدکار باشد
و اگر حوت بود تهمت محارم باشد و اهل نسب و فساد مسافران
دریا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر فساد کشتیها و مسافران دریا
و متصرفان و عمال و تجار و سرابداران و بدی آبها و افتادن اراجیف
و خاستن بخارها و تاریکی هوا و بیماری از سست شدن اعضا

وکندی

وکندی زبان و رطوبت دماغها و بودن ظلم و خواست و غرور تهمت
و اگر برج حوت بود بدتر بود خاصه سفر دریا و رنج دبیران و ظلم
و اگر عقرب بود تنگی حال کشتیها بود و اگر سرطان باشد از دریا
بسیار افتد خاصه در سفر دریا **شعبهٔ پنجم** در قرانات
عطارد با زهره چهار است **ثمن اول** قران عطارد
و زهره در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر رونق کار پیرایه فروشان
و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده
و حیوانات و جواهر و اعتدال هوا و بخارها و تاریکی و رعد و
برق و نم و افتادن عداوتها و غضب و خصومتها و ارزانی
چیزها خاصه گوشت **ثمن دوم** در قران عطارد و زهره
در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر بسیاری بیع و شرا و اطعمه و حیوانات و
لباسها و شیرینیها و نیکی نباتات و بسیاری غله و ارزانی و فراخی
و خوبی کشت و زرع و آمدن و شدن کاروان و مسافران و افتادن
اخبار خوش و بسیاری خصومتها و عداوتها و بدی حال وکیلان
و متصرفان و رونق حال مشعبدان و بازیگران و کمی بارندگی
و بودن خشکی و سرما در وقت و اگر از برج سنبله بود اطعمه ارزان
بود و بیع و شرا کنند و در شور انبار نهند و فراوان باشد میوه‌ها

ثمرهٔ سیم قران عطارد و زهره در مثلثهٔ بادی
دلیل کند بر رونق مستوفیان و دبیران و عمال و تجار و متصرفان
و بسیاری بحث علوم و اجتماع فضلا و جمعیتها زنان و کودکان و
نوشتن عشق نامهها و نیکی اشجار و میوهها و رفتن بادهای خوش
و بودن ابرها و نم و امدن کاروانها و رونق دین و اسلام و بودن
سورها و ضیافتها و رواج مغنیان ثمرهٔ چهارم
قران عطارد و زهره در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر امدن مسافران از دریا
و بسیاری بیع جواهر آبی و ساختن باغها و بستانها و سردابه و تغیر
هوا و بسیاری ابها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار سراب
داران و ملاحان و غواصان و خمرفروشان و لهو و طرب میان
عوام و عداوت انگیز بهاء مردم سفله و اگر برج عقرب بود لواطه
و فواحش بسیار شود و معالجات و اگر سرطان بود بیع جواهر
ابی بود و طرب عوام و امدن رسولان بود و اگر حوت نیکی حال
ملاحان و غواصان باشد و سلیطه گشتن زنان و برامدن نکاحها
و در ماندن موقن بدست خصمان و بارندگی و علتها. از شعبهٔ
ششم در احوال قران سعدین و نحسین آن دو ثمره ثمرهٔ
اول در قران نحسین از این قرانات دو قران موثر است بعد از

قران

قران علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان دوم قران زهره و
مشتری در حوت اما قران نحسین در حوالی هر دو سال یکبار واقع
شود در هر برجی و تا باشد که در برجی سه بار اتفاق افتد بوقتی که
مریخ راجع بود و بدترین این قران نحسین ان باشد که در سرطان
کنند در حوالی هر سی سال یکبار روی بدهد و از جهت ان بود که هر دو
در سرطان بدحال و نامقبول بوند که یکی در هبوط است و دوم
در وبال و با زهر نحسی بنحس مبتلا شود و اثر فساد نحس دوتن ظاهر
تر است که ضعیفست و بدحال و نامقبول و از اینجا گفته اند که نحس
بدحال مار دم بریده است و نحس مقبول گرگ امیخته تیز تاثیر قران
این دو نحس در سرطان ان باشد که مدعیان بیرون ایند و مردم دون
و سفله قوت گیرند و غلبهٔ عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت
رسد و فتنهای عظیم افتد و زود باطل شود و اضطراب احوال ملوک
و سلاطین و اکابر و معارف باشد و حربها و قتلها رود و خرابیها
شود و این قران در حد هر کوکب که افتد فتنه از قومی خیزد که بصاحب
حد منسوب بوند و بدان کسان نکبت بیشتر رسد اما اگر این
قران نزدیک انتقال دوری یا فصل دوری افتد یا نزدیک انتقال
دولتی یا نزدیک قران علویین اثر او عظیم تر باشد و دیرتر باشد

ملش

وخونها بسیار افتد و ما احکام یاد کرده ایم قران نحسین را که در شهور
سنهٔ ثمان وتسعین وستمائه هجریه خواهد بود بیش از تاریخ این کتاب
در اخر احکام قران که علویان را در دلو خواست شدن ثمرهٔ
دوم در قران سعدین آن قران در حوالی هر یکسال یکبار
واقع شود در هر برجی و باشد که در هر برجی سه کرت اتفاق افتد و
قوی ترین این قران انست که در حوت بود و آن هر دوازده سال
یکبار واقع شود و بهترین قرانها از آن جهت است که هر دو سعد در
در حوت مقبول اند که یکی را خانه است و دوم را شرف و اگر این
قران نزدیک انتقال دور یا فصل یا نقل دولتی یا اخر قران علویان
اتفاق افتد دلیل راحت و اسایش و فراغت بزرگان و خلایق بود
وعدل پادشاه و امن و فراخی و رفاهیت خلق والله اعلم شعبهٔ
هفتم در احکام تسدیسات و تثلیثات چهار اثمار ثمرهٔ
اوّل در اتصالات کواکب با زحل تثلیث و تسدیس مشتری با
زحل دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و صلاح
پذیرفتن امور رعیت پادشاهان با عدل و میل خلایق بخیرات
و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانها، قدیم تثلیث و
تسدیس مریخ با زحل دلیل کند بر ترحم ملوک و اکابر و اشراف برابر

دستان

دستان وضعفا و رعیت و فقرا و رونق کار احتساب و پدید آمدن
حق از باطل و عمارت حصنها و درستی کردن اهل شر و فتنه با مشایخ
و گوشه نشینان و خشکی هوا و توسط حال خوردنیها تثلیث و
تسدیس افتاب با زحل دلیل کند بر یافتن ریاست مردم فرومایه
واهل صحرا و رونق خاندانهاء قدیم و نیکی حال مزارعان و نقصان
جور و ستم و فراخی طعام و میوهها و شیرینیها و رعایت ملوک با اکابر
و تغیر هوا و سرما در وقت تثلیث و تسدیس زهره با زحل دلیل کند
بر موافقت میان زنان و شوهران و فرح مشایخ و دهاقین و
بیع بردگان و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در
تابستان و در وقت سرما و بارندگی و بودن میوهها و عشرتها و ضیافتها
تثلیث و تسدیس عطارد با زحل دلیل کند بر قرار کارها و بستن
عهدها و نوشتن عهدنامه و رونق اهل بازار و ظهور سخنان دور
و محالات و بیع و شرا املاک و غلامان و رونق کار حکما و تغیر هوا
و سرما و باد و بارندگی و نوشتن قبالها و بر کار شدن وکیلان
و آمدن اخبار خوش ثمرهٔ دوم در اتصالات
کواکب با مشتری تثلیث و تسدیس مریخ با مشتری دلیل کند بر قوت
حال ارباب سلاح و توبه اهل شر و فتنه و ساختن مصالح میان وزرا

و ارباب سلاح و او رغبت نمودن در خیرات و ایمنی راندن قضا
و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن سرما تثلیث و تسدیس آفتاب
و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سرور ایشان افزونی
جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضاة و حکام و
اشراف و داد و عدل و روانی نقود و بسیاری خیرات از پادشاهان
و اکابر و ارزانی و گرمی هوا تثلیث و تسدیس زهره و مشتری دلیل کند
بر رونق اهل ادیان و فرح ائمه و قضاة و اشراف و توبهٔ اهل طرب
و سعادت زنان و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و خوشی
معیشت خلایق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و نمها از وقت
تثلیث و تسدیس عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و
علما و قوت حال دبیران و مستوفیان و متصرفان و تجار و راستی
مردم در کارها و بازرگانیها و تیزی بازارها و ایمنی راهها و افتادن
اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن مثالها و خطها و راستی
و عدل و راست رفتن احکام و ارزانی نرخها و رفتن بادهای خوش
ثمرهٔ سیم در اتصالات کواکب با مریخ تثلیث و
تسدیس آفتاب و مریخ دلیل کند بر غنایت پادشاه با امرا و ساختن
کار لشکرها و عزت آلت حرب و امن و فراغت و قوت حرارت و

بی‌بوست از فراج بزرگان و گرمی هوا و فراخی و رونق دار الضرب
و روانی نقود و غیره تثلیث و تسدیس زهره و مریخ دلیل کند بر
نکاحها و شرکتها و دوستی میان اهل طرب و بودن سورها و جشنها
و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی از وقت و
عزت گوشت و ارزانی تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ دلیل کند
بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و ظهور کیمیاگران و ساختن
آلت حرب و افتادن اخبار نیک و قوی حال راه‌داران و تیزی
بازار برده و عطر و لباس و مصالحه میان مخالفتها و دوستی و
صحبت
مصاحبت میان زنان و امردان و رونق کار رزامیر و سازهای موسیقی
و فرح از حکما و اهل فضل و ندما و شعرا **شعبهٔ هشتم**
در تربیعات و مقابلات سه اختار **ثمرهٔ اول** تربیع و
مقابله مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و
قضاة و اندوه سلاطین و فاش گشتن خیانتها و نمودن عداوتها
میان بزرگان و ظلم و جور از ناکسان بر شرفا و بجاری معارف
و توانگران و خرابی جایها و تغیر حال ممالک و تعصب میان اکابر
و بدگشتن هوا و تفاوت نرخها تربیع و مقابلهٔ مریخ و زحل دلیل
کند بر فتنه و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال دزدان و قصدها

و عمال

ترک و سلاح و دواب و قوت اهل فضل
دست کاران و اصحاب احکام ثمره
در تسدیس عطارد و زهره دلیل کند
طرب و وزرا و اصحاب دواوین
و اهل بازار و تجار و تیزی بازار
صح

از بزرگان وحیرت خلایق وبدی احوال اهل صحرا وجبال واهل سلاح
وبیماری مهلک ونا ایمنی راهها وقطع وفساد دواب وزرعها و
اندوه خاندانهای قدیم وظلم وجور وبد گشتن هوا تربیع ومقابلهٔ
افتاب وزحل دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر ومعارف وظلم و
ستم وخواست وخیانت وکیلان وفاش گشتن خیانتها وانگیختن
عداوتها وخصومتها وظهور بدیها ورسوا شدن وپشیمانی مردم
درکارها وافتادن تفریق وفساد نقود ورنج رعیت ومهتران و
تغیر هوا وسرما ونم مناسب وقت تربیع ومقابلهٔ زهره وزحل دلیل
کند بر مخالفت میان زنان وشوهران وبیماریها وموت زنان
ودشواری وضع حمل وفاش گشتن خیانتها وافتادن عداوتها
وبودن فتنه وامر معروف وبدی بازار برده وتهمت بر مشایخ وفساد
طعام ومیوها وتغیر هوا وابرهای سیاه وسرما وبارندگی ونجیه وظلم
بر اهل طرب تربیع ومقابلهٔ عطارد وزحل دلیل کند بر دعویهای باطل
وخطهای دروغ وگواهی ناحق وفاش گشتن خیانتها وعداوتها
وزحمت اهل دیوان ومتصرفان ومردم بازاری وتجار وافتادن اراجیف
وتهمت بر غلامان وخیانت محاسبه وکیلان وبیماریها ودرازکشی و
خشکی هوا وسرما وبارندگی وفساد بعضی نباتات در وقت ثمره

دوم تربیع ومقابلهٔ مریخ ومشتری دلیل کند بر قصد امرا ولشکرها
وترکان وغم بر وزرا وایمه وقضاة وخلاف میان اکابر واشراف و
اعیان ملک وتوانگران وشدت وقتل وقید وظهور عداوتها و
خصومتها وحرب وفتنه وغدر در حق بزرگان ومصادره وفساد
حال ضرابان ونقود وبدی نرخها ومیل قضاة وحکام وبد شدن
هوا وبیماریها وفساد اطعمه تربیع ومقابلهٔ افتاب ومشتری
دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا ومعارف ومصادرهٔ توانگران
واندوه علما وقتل قضاه وحیرت اکابر واشراف ومعارف وتفاوت
نرخ طعام وفساد دار الضرب وخواست وگرمی هوا وظلم در صورت
عدل وطلب اسرار اکابر وظاهر شدن خیانتها تربیع ومقابله
زهره ومشتری دلیل کند بر اشفتگی میان زنان وشوهران و
رغبت اهل ورع وعلما بطرب وزینت وصحرا شدن وطلب حقوق
شرعی وتهمت بر ایمه وقضاة ووزرا وافتادن مصیبت وتفاوت
نرخ طعام وشیرینیها واعتدال هوا ورفتن بادها وخوشی ونیکوئی
نباتات تربیع ومقابلهٔ عطارد با مشتری دلیل کند بر جدال ومناظره
وتعصب اهل ادیان ونفاق بزرگان ونوشتن فتویهای مزور
ودوروی کردن اهل ورع وتفاوت نرخها ودرمیان افتادن

خطاها بوجه رخصت و شر و بیر و خیانت متصرفان در صورت راستی
و رفتن بادها و بودن نمها **ثمن ششم** تربیع و مقابلهٔ
آفتاب و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن علاوتها
و فتنه و حیرت مفسدان و فاش گشتن خیانتها و افتادن حرب و مقاتله
و بسیاری اراجیف و هراس از مردم و دزدیها و خرابی جایها و در ماندن
دزدان و خاینان و نکبت ملوک و بدگشتن هوا و خشکی سال و بیماری
اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان و صرافان و کیمیا
گران تربیع و مقابلهٔ زهره و مریخ دلیل کند بر رسوا شدن اهل فسق
و فجور و بودن زفاف و تهمت بر زنان و خاتونان و خدم و فراق
و طلاق زنان و شوهران و دوستان و استقاط حمل و در ماندن
زنان بدکار و پیدا شدن تخلیطات ایشان و سختی حال اهل طرب و
بدنامی خواننده و رسیدن خسارت بدیشان و غم و تهمت بر محارم
و امردان و زنان و خاتونان و بودن بیماریها در زنان و تفاوت
نرخها و علت در میوها و تغیر هوا و کدورت و بادهای مضطرب
تربیع و مقابلهٔ عطارد و مریخ دلیل کند بر عداوتها و غمها میان
امرا و ارباب قلم و متصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان
بر اصحاب حرف و اهل بازار و تجار و خیانت عمال و بسیاری دزدیها

و بدی راهها و حرب و بند و مصادره و خطا شدن علاجها و فساد
کیمیاگران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطهای دروغ
و اندوه دبیران و اهل فضل و ظهور الوطیان و دروغ گویان و این
طایفه **شعبهٔ نهم** در احتراقات پنج انجم **ثمن اول**
الاحتراق زحل از مثلثهٔ آتش دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین
از مشرق و اقلیم چهارم و قتل و زحمت بزرگان دهقانان و فساد نقود
و اضطراب احوال خانهای قدیم و فرازعان و بیماریها و دراز کشش
و تغیر هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا
و نقصان فساد دمها و اگر مریخ بود خلاف لشکرها و شر و موت حیوانات
و فساد دار الضرب و اگر زهره بود بیماریها و موت زنان بود
و بارندگیها و سرما و اگر عطارد بود اندوه اهل قلم باشد و آتش
کاران و کیمیاگران و تغیر هوا و اراجیف و اگر قمر بود بدی حال عوام
بود و دواب و سرما و نم و آن همه احکام مناسب وقت باشد
در سال و فصل و مناسب کواکب دیگر ناظر با او و نظر با سعد و نحس
و قبول و رد در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر
در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و ماکولات
و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال فرازعان و سرما و تغیر هوا

و اشد ضرر الکواکب العلویة اذا کان
الاحتراق ما بین الحمل و المیزان
و السفلیة ما بین المیزان
و الحمل ۴

بحکم نزد من احتراق علوی را ما بین
حمل و میزان است و سفلی را از عقرب
این معرفت احتراق کواکب زا
در دفتی بود که آفتاب را از اول
حمل بود تا سرطان و از سرطان
تا میزان و از میزان تا
حمل ضرر کمتر بود ۴

واگر مشتری اینجا بود یا ناظر باشد فساد ها کمتر بود و هوا معتدل و میوها
و نباتها نیکو و فراخی باشد واگر مریخ بود سال خشک باشد و فساد
اطعمه و بودن فتنه و خرابی کاریزها واگر زهره بود بیماریها باشد
در زنان و نا سازگاری با شوهران اما نبات نیکو باشد و تغیر هوا
و سرما بود واگر عطارد بود اشجار و اثمار بیمارناک بود و فساد
خوردنیها بود و خوف از سرما و مور و ملخ و بیم زلزله و خسف بود
واگر قمر باشد بارندگی باشد و رنج مسافران و پیکان و اهل کار و انها
و اخبار را از مثلثه بادی دلیل کند بر فتنه از ملوک و اشراف و اکابر
مغرب و یمن و علما و بد گشتن هوا و بیماری از خلایق و رفتن بادهای
ناخوش و بودن سرما و فساد اشجار واگر مشتری انجا بود یا ناظر
بادها خوش و قوی تر جهد و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده
تر باشند واگر مریخ بود از زمین مغرب و اقلیم سیم تشویش افتد
و در خراسان واگر زهره بود اهل طرب و زنان را از یاران رسد و میوها
کم آفت تر باشند مگر آن بتوان زحل باشد که فساد اشجار و نباتات
باشد از سرما و تفاوت نرخها و اطعمه پدید آید واگر عطارد بود
علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس را دیانرا اعتبار شود و تغیر
هوا باشد و اراجیف افتد واگر قمر بود بارندگیها باشد و قوت حال

بحال

نباتات بود و خوف سرما در وقت و رنجوریها از مثلثه آبی دلیل کند بر
علت و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد مسافران از ها
و بارندگی و سرما در وقت و فرو رفتن قوس واگر مشتری انجا بود یا ناظر
باشد سفر دریا بهتر باشد و بازارگانیها نیکو باشد و بارندگی نافع
بود واگر مریخ بود خوف باشد از فتنها و قتل و قید و بد گشتن
آبها و هوا واگر زهره بود بارندگی و سرما باشد و گشتن هوا و میغ
و علتها از ماده بلغم واگر عطارد بود بازار جواهر آبی تیزی کند و کاروان
رسد و تغیر حال قوی تر بود واگر قمر باشد سیلها خراب کننده اید
و سرما سخت تر بود و حرکت مسافران باشد **ثمره دهم**
در احتراقات مشتری از مثلثه آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین
از مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا و ائمه و قضاة بود
در اقلیم دوم و فتنها پوشیده افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود و غلا
و فراخی طعام باشد واگر مریخ انجا بود و یا ناظر باشد قتل افتد از
مشرق و خراسان و اقلیم دوم و بسیاری غضب ملوک و خصومتها و
فساد دار الضرب و ساختن آلت حرب واگر زهره بود هوا معتدل
بود و فساد اطعمه و میوه بود واگر عطارد بود بازار عطرها و دوا
تیزی کند و باشد که سکه بر کار کردد و هوا متغیر شود و بازارها با رونق
باشد

[illegible]

واگر قمر بود نمها و ابرها باشد و هوا باعتدال گردد در مثلثهٔ خاکی بود دلیل کند
بر نیکی حال ملوک جنوب و انصاف و عدل نمودن و باشد که مکروه
رسد بوزرا و اهل ورع و قضاة و ائمه و فراخی طعام بود و شیر بیها
واگر مریخ بود یا ناظر دوروی و خیانت و ظلم و خواست پدید آید
و خشکی هوا و فساد اطعمه و حرکت لشکرها واگر زهره بود اطعمه نیکو باشد
و میوه و خوف سرما بود از روت واگر عطارد بود سرما سخت تر باشد
و تفاوت در نباتات و بودن بیع دواب واگر قمر بود سرما و نم باشد
و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه عوام الناس از
مثلثهٔ بادی دلیل کند بر توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن
ناموس و نفاق در میان اکابر و فراخی معاش و نیکی اشجار و میوه‌ها
و صحت خلایق و بودن انصاف و میل بطاعت و خیرات و رفتن
بادهای خوش و حرارت هوا واگر مریخ بود یا ناظر باشد فساد اشجار
بود و بیماری در مردم از باد گرم و علامات شهب افتد و تشویش خیزد
و اراجیف واگر زهره بود نکاح بسیار رود و معاشها ارزانی کند خاصه
میوه‌ها و تغیر هوا و نمها باشد از روت واگر عطارد بود بادهای سخت
جهد و رونق کار اهل فضل باشد و دبیران و تیزی بازار رباحها
واگر قمر باشد باد و بارندگی باشد بوقت و میوه‌ها نیکو باشد و صحت مردم

در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر نیکی حال ملوک و سلاطین و سلامت حال بزرگان
و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران دریا و بسیاری آبها و فراخی و قوت
کردن مردم سفله واگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد فساد کشتی بود و
جنبش اهل شر و فتنه و نقصان آبها و فساد حیوانات آبی واگر
زهره بود آبها و بارندگی بسیار بود و جواهرها ارزان گردد و فراخی
پدید آید و ابرهای سیاه و سرما بود از روت واگر عطارد بود بسیاری
میغ بود و آمدن کشتیها و کاروان و بارندگی و تغیر هوا باشد واگر
قمر بود سیلها آید که خرابی کند و نباتات نیکو بود و مسافران مستعجل
باشند **ثمرهٔ پنجم** در اخر آتات مریخ در مثلثهٔ آتشی
دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن معاتله در مشرق و اقلیم سیم و
چهارم و بودن خونهای پنهان و نکبت اکابر و خلاف لشکرها و تندی
کردن و بودن و بک حیوانات و فساد جواهر و دار الضرب و ضرابان
واگر زهره بود آنجا یا ناظر باشد هوا معتدل باشد و نرخها ارزان
و فراخ و فرح بزرگان باشد اما فساد حال زنان بود واگر عطارد
آنجا بود یا ناظر باشد رعد و برق بود و رفتن آتشها در هوا و
بیع دواب و جواهر و زدن درم و تیزی بازار سلاح واگر قمر بود
نمها و بخارها باشد و بیع مهرها و سلاح در مثلثهٔ خاکی دلیل نکبت ملوک بود

والکا بر در جهت جنوب و قتلها و فرو رفتن قومی و کشتن در نهان و باشد
که لشکر با خلاف کنند و از دزدی و دروغ پدید آید و خرابی مزرعها بود و خانها
عالی و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوها نیکو بود و پنبه و کتان
و انواع لباسها و شیرینیها و سرما شود در وقت و اگر عطارد بود
اختلاف هوا باشد و سرما خشک و بیماریها باشد در بهایم و
بیع و شرا، نباتات و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی و سرما باشد
در وقت و قوت نباتات بود و حرکت مسافران در مثلثهٔ بادی قبل
و بیماری ملوک مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماریهای دموی
و سرخ باد و اختلاف هوا و خشکی و بدی حال لشکر با ین واو او
مخالفان پادشاه و فرو رفتن بدکاران و دزدان و اگر زهره انجا
بود یا ناظر بادهای خوش و بارندگی بود و اعتدال هوا و تندرستی
خلایق و فراخی طعام و ارزانی اثواب و برده بود و بودن فرح مردم
و اگر عطارد بود اراجیف بسیار افتد و تغیر هوا بود و خشکی و بودن
علامات شهب و رونق بازار برده و قوت دستکاران و اطبا و اگر
قمر بود بارندگیها باشد و بادهای مخالف و غلبهٔ عوام در مثلثهٔ آبی
دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوت کردن سفلگان
و شبیخون بردن و فساد آبها و در ماندن خایبان و اگر زهره انجا بود
یا ناظر

یا ناظر ابرهای سیاه بر آید و باندکیها بود و سرما در وقت و نیکی نباتات
باشد و فراخی و اگر عطارد بود نیکو بود حال مسافران دریا و بارندگی
و سرما و رونق دست کاران و کشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر
باشد سیلها باشد و از بارانها زیان رسد **ثمرهٔ چهارم**
در احتراقات زهره در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر بیماریها در زنان و خادمان و
و بزرگان در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنها بود و انداختن
تهمتها و برآمدن نکاحها و طرب در ملوک و لباسهای بزرگ دوخته و
حاصل اید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد انجا بود زر ان سکه باشد
و نقش بستن کارخانها و نقصان بارندگی و بسیاری بیع و شرای
جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا متحرک و گردان بود و بودن نم در
وقت و خشکی در مثلثهٔ خاکی فساد نباتات بود و خاتونان و ارباب خدم
در جهت جنوب و اقلیم پنجم و برآمدن بیماری زنان و دواب در وقت
فساد اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطارد انجا بود تشویش و اراجیف
و سرما باشد و بیماری در نباتات و حیوانات سم شکافته و تفاوت نرخها
بود و افتادن عداوتها و اگر قمر بود بارندگی باشد و فراخی طعام و سرما
در وقت و نیکی حال مسافران در مثلثهٔ بادی دلیل کند بر رنج خواتین
و خدم و بیماری در جهت مغرب و اقلیم پنجم و فساد برده و در رفتن بادها

بحسب وقت و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد انجا بود بیع و شرای
برده بسیار بود و رونق کار وزرا و امرا و تجار بود و قوت حال حکما بود
اهل فضل و دبیران و متصرفان و بیاعان و اگر قمر بود غمها باشد و هوا
خوش گردد و فراخی بود و میوها نیکو باشد در مثلثهٔ آبی دلیل توالد
و تناسل بسیار بود و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب بود فساد
زنان بدکار و نمم و اگر در سرطان بود ارزانی جواهر ابی باشد و اگر
حوت بود نکاحها بزرگان و مستوران بر اید و کار سفر دریا نیکو
بود و قوت اکابر بود در جهت شمال و اگر عطارد انجا بود بازرگانیها
قوی تر بود و آمدن و رفتن مسافران دریا و بیع و شرا حوض و جوی
و مانند این باشد و اگر قمر بود سیلها اید و آبها جنبان بود که خرابی
کند در وقت **ثمرهٔ پنجم** در احتراقات عطارد در
مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر رونق دواوین و نهادن خراج و خواست در
جانب مشرق و اقلیم سیم و رنج متصرفان و عمال و نوشتن مثالها
و بیع جواهر و مصحات و بیماری در طبقات عطارد و محاسبه و اگر قمر
انجا بود یا ناظر باشد غمها بود و کدورت هوا در وقت و بیع و شرای
جواهر بی قیمت چون مهره و ابگینه و مینا در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر تغیر
احوال هوا نامناسب وقت و فساد طعام و نباتات و رنج کاروانها

و بیماری

و بیماری وزرا و اهل قلم خاصه در جهت جنوب و خشکی هوا بود و اگر
قمر انجا بود یا ناظر باشد غمها باشد و کدورت هوا و سرما و تغیر هوا
مناسب وقت بود در مثلثهٔ بادی دلیل قوت اکابر مغرب بود
و قوت حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کار تجار و رفتن بادهای
سرد و عمل متصرفان و اهل فضل و دبیران و بیاعان و اگر قمر انجا
بود یا ناظر باشد بارندگی بیشتر باشد و میوها نیکو و اخبار خوش
رسد و فراخی بود در مثلثهٔ ابی دلیل کند بر فساد کشتیها و فساد
میوها در وقت و غلبه کردن آبها و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر
آبی و آفت میوها در وقت و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد سیلها اید
و آبها بسیار بود و نیکی نباتات باشد و عمارت باغها و جویها

شعبهٔ دهم در احکام مجاسدات آتش انجار **ثمرهٔ اول**

زحل با راس دلیل کند بر قوت حال مشایخ و خاندانهای قدیم و
افزونی عز و جاه ایشان و تازه شدن دولتهای قدیم و خروج مدعیان
در کرامات و سخنان غیبی و تسخیر جن و جمع اوردن پیرایها از جام
و مانند آن و فراخی معاش و زه حیوانات و میل مردم بمزمار و ربا
و ناموس و زیادتیها و نیکویی کار ملوک قدیم زحل با ذنب دلیل کند
بر ضد انچه گفته شد و بد گشتن احوال دواب بارکش و بیماری بهائم

مشایخ و اهل جبال و اکابر از جنس جنون و موتها از زهر و فساد زرعها
و رنج کودکان از دیو و هراس مردم ثمرهٔ دوم
مشتری با راس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت حال
اهل ادیان و میل خلایق بزیارتها و اجابت دعاها و دادن داد و عدل
بادشاه و حاکمان و قضاة و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوشی عیش
خلایق و دادن صدقات مشتری با ذنب دلیل کند بر ضد انچه گفته
شد و بد گشتن هوا و کم دیانتی مردم و بیماریها اکابر و نفاق و
دوروی کردن بزرگان و تزویرات مفتیان و باطل کردن حقوق
شرعی و محروم شدن مستحقان ثمرهٔ سیم مریخ با راس
دلیل کند بر توبه بدکاران و خاینان و پدید امدن پارسایان و علم
از بزرگان و لشکریان و مردم خویشتن پسند و رونق لشکریان و
اطبا و بسته شدن بیماران رنج مند در اقلیم سیم و سوداها و افتادن
در سر فرومایگان و پدید آمدن عزیمت خوانان و جمع آوردن پریان
مریخ با ذنب دلیل کند بر ضد انچه گفته شد و بودن جنایتها و قصد
کردن بزرگان و بیماریها و سوداها و زدن دیو و مصروع شدن
و پدید آمدن عیبها و افتادن قتلها و فتنها و ناایمنی و آفت بر
ترکان و لشکریان و بدی حال رنود ثمرهٔ چهارم افتاب

با راس دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در
ممالک و بیرون آوردن جواهر نیکو از کانها و میل بزرگان بخیرات
و طاعات و صدقات و زیادتی عز و جاه مهتران خاصه در اقلیم
چهارم و تندرستی در خلایق افتاب با ذنب دلیل کند بر ضد انچه
گفته و رنجوری معارف و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب
و ناکسی و خشک شدن بعضی جایها و فساد چرندگان
ثمرهٔ پنجم زهره با راس دلیل کند بر حکومت خاتونان
و شادمان و توبه اهل طرب و رونق دین اسلام و افزونی اعتقاد
و بیرون امدن زنان بکرامات و رونق بازار عطر و مروارید
و برده و رفتن بادهای خوش و فراخی و اجابت دعاها زهره
با ذنب دلیل کند بر ضد انچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماری در
زنان از رمیدگی ریشها و آبله و بیرون آمدن زنان ساحره
و افسون ساز و بیرون دار و فساد مغنیان و بد گشتن هوا
ثمرهٔ ششم عطارد با راس دلیل کند بر قوت حال
اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و تجار و اصحاب حرف و
ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار و
راست رفتن احکام نجوم و طب و نیکی معاملات مردم و راستی

دفترهای محاسبان و امانت و عدل و قیمت کتب و آلت کتابت عطارد
با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغگوی
بیرون آیند و رسوده کنند خاصه میان اهل دیوان و فضلا و حکما
و گفتن هجاها و بیماری از بادها ابر و دیوانگی و رفتن زفاف و
زدن دیو کودکان را و نوشتن خطهای تزویر و کسادی بازارها
و زیان صناعت و هلاک دواب و نوشتن خاتمها و هیکلهای
با تزویر **شعبهٔ یازدهم** در قرانات قمر با کواکب بهفت سیار
ثمرهٔ اول در قران قمر با زحل در حمل دلیل کند بر تغیر حال هوا
و بخارها و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان در
ثور دلیل کند بر اندوه اکابر و بزرگان و زیان محترفه و فساد
نباتات و دواب و سرما در جوزا دلیل کند بر رفتن بادهای مضطرب
و مکروه عوام الناس و مردم فاضل و مسافران و عوام و سستی
بازارها و تیرگی هوا در سرطان دلیل کند که سرما بود در وقت و
بارندگی و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران دریا و بادهای سرد
در اسد فرو بستن کارهای عوام و مکروه بزرگان بود در سنبله
نکبت مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد
طعام و اخبار بد در میزان بادهای مخالف جهد و فرستادن رسولان

جهت نکاح و بیع برده و ابر و نمی بود در عقرب فرو ماندن مسافران
بود و درماندن جاسوسان و بارندگیها و سرما و گرفتار شدن بدکاران
در قوس بیماری افتد در مردم و حیوانات و مکروه بزرگان و ابرها
و بخارها باشد در جدی بدی حال مسافران بود و جاسوسان و فساد
زرع و حیوانات و درشتی هوا و سرما در دلو رفتن بادها باشد
و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما و هراس عوام در
حوت ابرها بود و بخار و بارندگی در وقت و فساد مسافران دریا
و مکروه علما **ثمرهٔ دوم** در قرانات قمر با مشتری در حمل
دلیل کند بر گشادگی هوا و گرمی و امن و نیکی راه مسافران و بیع
و شرای حیوانات در ثور قوت حال حیوانات بود و عوام و فرح
بزرگ‌زادگان و نیکی راه مسافران و رسیدن کاروانها و دواب
در جوزا رسیدن اخبار خوش و اجتماع خیر و اعتدال هوا و نوشتن
خطها در سرطان نیکی حال عوام بود و فرح بزرگان و جمعیت خیر
و بیع جواهر ابری و آمدن مسافران دریا در اسد عزت عوام و بیع
جواهر کانی و طاعت ملوک و روان شدن نقود در سنبله بسیاری
جمعیت بزرگان و اهل دیوان و حکما و نیکی زراعتها و بیع ماکولات
و آمدن کاروانها و مسافران در میزان رفتن بادهای خوش و نیکوی

میوه‌ها و اخبار راست و خوش و جمعیتها اشراف و علما در عقرب آمدن
باران‌ها و توبهٔ بدکاران و اعتدال هوا و سکونت مسافران در قوس
جمعیت ائمه باشد و بیع دواب و نیکی حال عوام و گرمی هوا و طلب امور
دینی در جدی ایمن شدن مسافران باشد و آمدن ایشان و اعتدال
هوا و اجتماع بزرگان بضرورت در دلو رفتن بادها بود و بودن
جمعیتها مشایخ و حکما و ساختن طلسمات و خواندن عزایم در
حوت منصب عوام باشد و جمعیتها خیر از علما و قضاة و آمدن مسافران
و بارندگی **ثمرهٔ ششم** در مقارنهٔ قمر و مریخ در حمل هوا گرم
شود و خصومتها افتد میان عوام وارتود و لشکریان و تشنیعها اود
و فساد حیوانات بود در ثور غلبهٔ عوام بود بر لشکریان و در ماندن
خاینان و تشنیع مسافران از ظلم دزدان در جوزا اخبار دروغ
افتد و فتنه بود میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار و رفتن
بادهای بد در سرطان غوغای عوام بود و فساد بدکاران و زحمت
مسافران دریا و تجار در اسد فرستادن رسول و جاسوس بود و گرمی
هوا و فساد حیوانات و اندوه ملوک در سنبله اخبار دروغ بود و
ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت بازاریان از لشکریان در میزان
خطر مسافران بود و رنج زنان و اهل طرب و رفتن بادهای بد و تشنیع

زنان و شوهران در عقرب فساد مسافران بود و قتل و بند و خاستن
بخارها و کدورت هوا در قوس گرمی هوا و داغ دواب و خصومت میان
اکابر و کردن کارهای آتشی و کاهلی عوام در دین در جدی گرفتار شدن
پیکان و جاسوسان و زحمت عوام از لشکریان و خصومتها در دلو
رفتن بادها باشد و بیماری مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران
در حوت فساد کشتیها بود و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه
عوام و ابرها و بخارها و مکروه علما و اشراف **ثمرهٔ چهارم**
در اجتماع آفتاب در حمل تغیر هوا بود و اندوه ملوک و امرا و تشویش
در عوام و غضب بر زیردستان در ثور فساد نباتات و حیوانات
بود و مسافران و زحمت زنان مطرب و بستانبانان در جوزا
دلیل بادها بود و نوشتن فرمان و امثله و فساد اشجار و میوه‌ها
و گرمی و تغیر هوا در سرطان بزرگی کردن عوام و بارندگی و تیرگی
هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا در اسد اجتماع ملوک و بزرگان
بود و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک
در سنبله خصومت مسافران باشد و آوردن نامه‌ها و نوشتن مثالها
و برکار شدن دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوک و آمدن
رسولان و رفتن بادها و برآمدن نکاحها و تاریکی و غم در عقرب

بارندگی بود و سرما و در ماندن جاسوسان و مسافران و تاریکی هوا و
فساد آبها و کشتیها در قوس اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و فقها
و بیع و شرا ابرده و حیوانات و کارهای آتشی در جدی دلیل سرما بود و
در ماندن جاسوسان و پیکان بود و فساد حیوانات و اندوه عوام
در دلو اندوه ملوک و اکابر و سروران و رفتن بادها و سرما و نم و
بدی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت بارندگی بود و بزرگی
طلب کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا **ثمره**
پنجم در قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود و بیع پیرایه و زنان
زر پیشها و مهمانی و زفاف و معاشرت در ثور قوت بزرگ زادگان
و خواتین و اهل طرب و اجتماع زنان و آمدن مسافران و سرما در
وقت در جوزا بادها و خوش جهد و نوشتن خطوط بود و جنون مهرنامها
و ماندان و آمدن نامه و خبر و نیکی حال دبیران و طرب ایشان در
سرطان افزونی جواهر آبی بود و نیکی حال مسافران و طرب عوام و بارندگی
و نیکی احوال کشتیها و سور و مهمانی در اسد اعتدال هوا بود و برآمدن
نکاحها و طرب در ملوک و خواتین و زدن پیرایه و ساختن حلیها در
سنبله نیکی حال مسافران باشد و پیکان و جاسوسان و نکاحها و بزور
و طرب در وزرا و ارباب قلم و بیع برده و عطرها و جامها در میزان

رونق

رونق اهل طرب بود و برآمدن نکاحها و فرحها در زنان و مجلسهای
عشرت و رفتن بادها خوش و دلخوشی مسافران در عقرب بارندگی
بود و در ماندن مسافران و مکروه زنان و اهل طرب و خدم در قوس
طرب علما بود و میل عوام بنزها و بیع برده و دواب و حیوانات
و روانی دراهم و فلوس در جدی آمدن مسافران بود و درستی از
زحمت و خوف و بودن سرما در دلو بادها بود و نم و عشرت در مشایخ
و حکما و برآمدن نکاحها و بودن طربها در حوت بارندگی بود و سیلها
و جمعیت خواتین و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضاة و
فرح عوام **ثمره ششم** در قران قمر با عطارد در حمل بیع دواب
بود و سلاح و گشتن هوا و بخارها و اخبار و غمها در ثور سرما بود
و بیع طعام و ستور و عمارت و زرع و آمدن مسافران در جوزا
رونق دبیران بود و نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن نامها و اخبار
و رفتن بادها و بیع برده در سرطان فرستادن رسولان بود و حرکت
کشتیها و مسافران دریا و بیع جواهر آبی و تاریکی و بارندگی در وقت
و دلخوشی عوام در اسد حرکت ملوک باشد و سلاطین و رسیدن
قاصدان پادشاه و اخبار ملکی و رفتن شکار و بیع جواهر کانی و طلب
مال در سنبله حرکت پیکان و جاسوسان و رونق دیوانها بود و بازارها

وبیع غله وحیوانات وبرده وکتابت در میزان رفتن بادها بود
وبیع برده ونم وآمدن اخبار خوش ورونق حکما وشعرا واهل طرب
وبندها در عقرب ابرها براید وکدورت هوا وافتادن اراجیف
وفساد مسافران ودرماندن جاسوسان در قوس بیع برده
وحیوانات بود وحرارت هوا در وقت وبخارها وخلاص محبوسان
ومناظره در جدی فروماندن مسافران بود وبیکاری وبیع ستور
وبرده واختلاف هوا وسرما در وقت وبحث حکمت در دلو بادهای
مخالف جهد ومردم عام خایف شوند از اخبار ونم وبحث علوم دقیق
وطلب طلسمات ونوشتن [illegible] در حوت حرکت کشتیها ومسافران
دریا وتیرگی هوا وبارندگی ورونق صیادان دریا وبودن کارهای
شرعی وخلاص از حبس قاضی **ثمرهٔ هفتم** بودن قمر
با دو عقده قمر با راس دلیل کند بر نیکی احوال عالم وبزرگ شدن
عوام ویافتن تربیت از ملوک واکابر واشراف وروا شدن کارها
وبازار کالاها واخبار خوش ورفتن بزارها ومیل عوام بخیرات
وطاعت واجابت دعاها قمر با ذنب دلیل کند بر آن که گفته شد ضدّه
وبیماریها بود در کودکان وزنان حامله وکوفت وکوری میان عوام
وافتادن اراجیف وفساد میوه‌ها در وقت وغم وتهمت وفساد

مسافران

مسافران وبیکاران ورسولان وبد شدن احوال نرخها وجانوران
ودردهای چشم وزدن دیو **شعبهٔ دوازدهم**
در اتصالات قمر با کواکب سه گانه **ثمرهٔ اوّل**
تثلیث وتسدیس قمر با زحل دلیل کند بر دل خوش میان زنان
ومردان وفرزندان وپدران وتغیر هوا ونیکی حال اهل صحرا
ومشایخ وبرزگران وسعادت حال صیادان تربیع ومقابله دلیل
افتادن خصومتها بود میان عوام ودیدن شدت ورنج مسافران
ومکروه میان پدران وفرزندان وتغیر هوا وسرما وبیماریها خاصه
در کودکان وتفاوت نرخها **ثمرهٔ دوم**
تثلیث وتسدیس قمر با مشتری دلیل رغبت عوام بود بخیرات
وطاعات ونیکی احوال مسافران وعدل وامانت وایمنی وفراخی
وبرآمدن کارها وحاجتها باسانی میان خلق وپیش بزرگان
تربیع ومقابله دلیل کند بر مکروه خاطر ائمه وقضاة از عوام وظهور
دعویهای شرعی وافتادن خصومتها ومناظره ومجادله واندوه
توانگران واشراف ووزرا **ثمرهٔ سیم** تثلیث و
تسدیس قمر با مریخ دلیل حرارت بود در طباع وحرکت لشکرها
وفرح در مردم اوباش وشکار کردن وسواری وبکار داشتن

انواع سلاح وخلاص محبوسان تربیع ومقابله دلیل مکر ده عوام بود
وظلم لشکریان وخصومتهای رندان وعوام وقصد یکدیگر کردن و
بیماری کودکان وبدی راه ومعالجه وعلاجها بداغ وشق ملوک را ثمرهٔ
چهارم تثلیث وتسدیس قمر با آفتاب دلیل عدل بود با رعیت و
عوام خلق وعنایت بزرگان با خردان وگرمی هوا ودلخوشی میان پدران
وفرزندان وزنان وشوهران وروا از کارها وبرآمدن حاجتها
وشکستن سرما ورونق خلفا تربیع ومقابله دلیل غضب ملوک بود و
قهر وسیاست فرمودن وفاش گشتن بدیهای مردم فرومایه وعوام
تغیر هوا بود وشکستن سرما وبودن غمها ثمرهٔ پنجم
تثلیث وتسدیس قمر با زهره دلیلست بر بسیاری فرح وطرب از مردم
وسورها ومهمانیها وبرآمدن نکاحها ونیکی حال اهل طرب وزنان
وخادمان ومسافران وعوام واعتدال هوا تربیع ومقابله تیزی
بازار عطر بود ومکروه زنان وفاش گشتن خیانت زنان واغذیه آلها
ثمرهٔ ششم تثلیث وتسدیس قمر با عطارد دلیل تیزی بازار
میوه بود وکاغذ وغلمان ونوشتن نامها وفرستادن رسولان و
آمدن خبرهای خوش وراست رفتن علاجها واحکام نجوم وبسیاری
برآمدن بیعها وفرح متصرفان وتجار ودبیران واهل بازار تربیع

ومقابله دلیل بر کسادی بازارها بود واخبار دروغ وخیانت رسولان
وبسیاری مجادله میان عوام واهل بازار ومحاسبه وکیلان ومتصرفان
وظاهر شدن خیانتهای ایشان وتغیر هوا ونوشتن خطهای بدروغ
اما اصلی دیگر آنست که چون امتزاج کواکب وواقع تدبیر وقابل
تدبیر واحوال اتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه
یا بیشتر با همدیگر جمع آیند یا در شکل نظر باشند انرا امتزاج باید دادن
چنانک یاد کردیم در ثمرهٔ هفتم از شعبهٔ ششم که شجرهٔ اول منسوبست
وحکم بر طبیعت آن کوکب باید گفتن که قوی تر باشد وآنچه در شرایط
منجم گفته شده است آنرا بجای آرد ومانع ومعطی را بشناسد ونظرها
رد وقبول وانچه یاد کردیم نگاه دارند وازان میان کلمه بیرون
آرند وبدانند که جمیع اتصالات ومواضع کواکب وحالات بهر یک
در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی تر باشد خاصه که در اوتاد
افتد ومدة آن اثر سال یا فصل بردارند وحکم طالع اجتماعات و
استقبالات همین باشد که در سال وفصل گفته شد اما اصلی دیگر
آنست که قمر چون از اجتماع بیرون آید بهر کوکب که بپیوندد طبیعت
آن کوکب گیرد وتا باستقبال نرسد همه احوال بر مزاج آن کوکب گذارد
از تغیر حال هوا واحوال مردم ونرخها واین هم بحسب نظر آن کوکب بود

از سعد و نحس و حکم بیرون امدن از استقبال همین بود و در هر اجتماع
واستقبال این را بکار دارند **شجرهٔ سیم** در احکام
طالع تحویل سال عالم و فصول و احوال نیکی و بدی سال و فصول و عوارضاتی
که حادث شود و رنج و راحت اصناف خلایق و کیفیت هر یک در
شش شعبه **شعبهٔ اوّل** در احکام طالع عالم یازده اثمار
شعبهٔ دوم در گرانی و ارزانی چیزها ده اثمار **شعبهٔ سیم**
در اثار علوی چهارده اثمار **شعبهٔ چهارم** در قیمتها و چیزها
دوازده اثمار **شعبهٔ پنجم** در احکام انتها طالع قران
و برج قران پنج اثمار **شعبهٔ ششم** در کسوفات هفت اثمار
شعبهٔ اوّل در احکام طالع سال عالم یازده اثمار
ثمرهٔ اوّل در مقدمهٔ این شعبه طریق استخراج درجهٔ
طالع سال عالم در همه زیجها استادان اورده اند و ما نیز از زیج عمده
بچند نوع یاد کرده ایم مشروح اما هرگاه که طالع سال برج ثابت افتد
حکم همه سال بران طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او و اگر
برج ذوجسدین افتد حکم دو فصل بهار و تابستان ازان کنند و بر
تحویل سر میزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل تیر ماه و زمستان
ازان طالع کنند و دلایل او و اگر طالع برج منقلب افتد طالع سه فصل

دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلی را علیحده طالعی باشد و حکم هر فصلی ازان
طالع او کنند و اگر طالع سال برج ثابت یا ذوجسدین باشد حکم بر چهار
فصل کنند نیکوتر اید و اگر حکم هر پانزده روزی کنند از طالع سال اجتماع
و استقبال کنند و انصراف قمر از اجتماع یا استقبال و اتصال او بکوکبی
بنظرهای مودت و عداوت چنانک گفته شد از پیش و سایر اتصالات
علوی را با ان ضم کنند و امتزاج دهند و همه طالعها را حکم بر یک طریق بود
اما بدانند که طالع را دو نسبت باشد یکی بشهری که طالع باقوال ان شهر
بیرون ارند احکام دران شهر بدان طالع کنند دوم انک بعرض منتصف
عمارت استخراج کنند و تقویمات کواکب بر طول نود بران احکام نهند
و این حکم عام باشد **ثمرهٔ دوم** در احکام کلیات عالم
احکام شناختن احوال موجودات است باثر تحریک اجرام علوی بامر
باری تعالی و متاثر شدن اجرام سفلی بران تحریک جهت کون و فساد
و شناختن این احوال بر دلایل باشد پس واجب ان کند که بر هر چیزی
اول دلیل طلب دارند و از قوت و ضعف او نیکو تامل کنند و اگر
دلایل بیشتر بود امتزاج دهند چنانک نموده ایم و احوال هر یکی از
اصناف خلایق در صورت طالع ازان برج بنگرند و صاحب و
مستولی او و ان کوکب که دلیل صنف باشد چنانک احوال پادشاهان را

از برج عاشر و صاحب و مستولی او نگرند و اگر طالع روزی بود آفتاب را
شریک او کنند و اگر شبی بود قمر را و مناسب سعادت و نحوست هر یک
احکام نهند و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه و مال و لشکریان او
را از برج یازدهم نگرند و صاحب و مستولی او و مشتری و عطارد و
مریخ را شریک او کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل او را از سهم الغیب
و صاحب و مستولی او نگرند و احوال رعیت را از درجهٔ طالع و صاحب
و مستولی او و از ماه گیرند و احوال مال و کسب و معاش مردم رعیت را
از برج دوم و صاحب او و مستولی بر و از سهم السعاده و مستولی
بر و و مشتری و صاحب سهم المال نگرند و احوال نکاح و شرکت و خصومتها
و تهمت و دعویها از خانه هفتم و صاحب و مستولی بر وی و زهره و شمس
و سهم التزویج و صاحب او نگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و
اخبار و لباسها از خانه پنجم و صاحب و مستولی او نگرند و از سهم الاولاد
و صاحب او و زهره و عطارد را شریک او کنند و احوال سفر و مسافران
و دین و مذهب را از خانه نهم و صاحب و مستولی بر وی و سهم السفر
و صاحب او و قمر و عطارد نگرند و احوال ارتفاعات و الطعمه و عمارت
و زراعت و عواقب امور از خانه چهارم و صاحب و مستولی بر وی
و از سهم هر چیز که خواهند و صاحب او و زحل و مشتری نگرند و احوال

[illegible] حکم کنند حال پادشاه [illegible] از آفتاب [illegible] و از صدر او [illegible] و از طالع و درجه [illegible] هشتم و از دوازدهم [illegible] مریخ و برج یازدهم [illegible] عطارد و برج [illegible] از زحل و برج چهارم [illegible] قاضیان و دانشمندان [illegible] و برج نهم [illegible] هشتم [illegible] از عطارد و مریخ [illegible] و رسولان و [illegible] از ماه و برج سوم و پنجم
کتاب علام زحل

دواب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم و صاحب و مستولی و سهم هر یک
و صاحب وی و زحل نگرند و احوال بیماریها و بندگان از خانه ششم
و صاحب او و مستولی و زحل و عطارد و قمر و سهم هر یک نگرند و احوال
وبا و اندوه و نکبت از خانه هشتم و دلایل او و مشتری و زحل نگرند و از
سهم خوف و صاحب وی و همچنین هر خانه در دلایل ضعف وی و قوت
وی بنگرند و نظرها نحس و سعد و رد و قبول اعتبار میکنند پس هر کدام
خانه را که دلایل او قوی تر بوند بقوتهاء ذاتی و عرضی و بهمدیگر ناظر
باشند خاصه از او تا دحکم بر سعادت آن قوم کنند که بدان دلایل
منسوبند و آنچه مدلول او باشد از اجناس و اگر بر خلاف این بود
حکم بر طرف ضد بود و اگر آفتاب در وقت تحویل قوی حال بود و مشتری
ناظر بمودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی احوال
خواص و اگر بعداوت بود عدل و انصاف او نماید اما موجود نباشد
و اگر بزحل ناظر بود بنظر مودت ظلم کند در صورت عدل و اگر ناظر
بعداوت بود ظلم کند و جور صریح باشد و چون طالع شبی باشد و دلیل
قمر باشد حکم همین باشد اما کمتر از شمس و اگر بر سهم الغیب سعد
مستولی باشد رای پادشاه صواب بود و نظر بر عدل و رحمت دارد
و خیرات و اگر نحس مستولی افتد حکم بر ضد و اگر زحل نیکو حال بود

[illegible]

کشت و زرع بسیار بود و اگر مشتری قوی حال بود خورد و نهانی نیکو بود
و اگر بد حال بود عکس اینها باشد و قیاس کواکب دیگر همین است
با منسوبات هر یک اما از ین کواکب هر کدام که روی بخانهٔ شرف خود
دارد یا در شرف خود بود ان قوم را کار بالا گیرد و اگر بخانهٔ ناحظوظ
دیگر چنین اتفاق افتد سعادت مناسب او رسد اما اگر رووی از
خانهای نیکو بخانهای بد دارد یا در ان خانها دلیل افتادن بود از سعادت
مناسب جایگاه و اما نحس میان هر دو نیر زیان کم کند مگر متصل بود
که بد باشد و نیر میان دو نحس دلیل امور نهان بود مناسب برج
اما اتصال و انصراف هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد
و این همه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثر
ان عظیم تر باشد و مده او ها بد تر **ثمرهٔ سیم** در احکام
جزئیات هرگاه کوکبی راجع بود دلیل حیرت بود و پشیمانی و فرو ماندن
کارها و رایهای خطا و کم شباتی در منسوبات او اما اگر محترق بود
دلیل بیماری باشد و خوف و نکبت و اندوه در منسوبات او و
بزیان رفتن باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر افتاب در عاشر طالع
سال بود یا فصل قوت حال پادشاه بود و اگر در خانهٔ نهم بود سفر
کند پادشاه و اگر در خانهٔ چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود و اگر در

خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است و
اگر طالع شمس باشد حکم قمر همین باشد **ثمرهٔ پنجم**
اگر صاحب طالع در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود
و مقبول مردم در ان شهر دلخوش باشند و اگر نامقبول بود بی رضا باشند
و اگر در هفتم بود مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب
صحبت پادشاه و اکابر باشند و جستن جاه و حرمت و اگر در هشتم
باشد خایف باشند و نکبتها بینند و اگر در ششم بود بیماریها حادث
شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد **ثمرهٔ ششم**
اگر صاحب دوم در عاشر باشد یا حادی عشر مال و معاش مردم
بسلطان باز گردد و اگر در خانهای سعدان بود یا سعود باشند
بلطف از رعیت خواهد و اگر در خانهای نحسان بود یا کوکب نحس بود
بعنف بستانند و مال و معاش ایشان بزیان برند **ثمرهٔ
هفتم** اگر صاحب نهم بصاحب طالع پیوندد بنظر مودت مردم
سفر کنند برضا و دلخوشی و اگر نظر عداوت بود سفرها ضروری افتد
اما اگر صاحب طالع بصاحب نهم پیوندد بنظر مودت مردم مایل بود
بسفر و اگر نظر عداوت بود بگریزند اما اگر ان کوکب زحل بود از
شدت و قحط و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست و دزدی

وبا ایمنی بکریزند و اگر کوکب سعد باشد سفرها با راحت بود و با خیر و
نفع و بمقامهای متبرک روند خاصه که نظر سعد بود و همچنین اگر صاحب
طالع بصاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت بود
فرزندان نیک زایند و بزیند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم
همان باشد و اگر از اوتاد پیوندد دلیل بسیاری توالد و تناسل بود خاصه
که کواکب نیکو حال باشند و در بروج بسیار فرزند و اگر بر خلاف این
بود حکم بر ضد نشینند و حکم طرب و لباس و اخبار همین باشد
ثمرهٔ هشتم سلامتی صاحب هشتم دلیل سلامتی مردم بود و اگر
این خانه نحس باشد یا نحس شده بود بیماریها پدید آید از مزاج آن
کوکب نحس یا نحس کننده پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع
نیکو حال بوند خاصه عطارد در اوتاد باشد خاصه در عاشر بیماران علاج
پذیرند **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب ثامن محترق بود یا ناظر نحسی
افتاده باشد موت تها باشد خاصه که صاحب سادس ناظر بود بنظر عداوت
و صاحب طالع و قمر هر دو بدحال بود و هر کوکب که صاحب ثامن بود
یا منحوس یا محترق باشد موت از طبیعت آن کوکب حادث شود
و اگر آن کوکب زحل بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای منتزر
و درازکش و انچه بزحل منسوبست و اگر مریخ بود قتلها و بیماریهای خونی
وطاعون

وطاعون و انچه بمریخ منسوبست اما اگر برج ثامن خانهٔ زهره بود بیشتر
مرگ زنان بود و حیوانات و اگر خانهٔ عطارد بود مرگ کودکان بود و طفلان
عطارد قیاس بروج دیگر همین است اما اگر برج حمل باشد بیماریها
در سر و دماغ و اطراف او باشد و در گوسفندان او اگر ثور باشد
بیماریها در گلو باشد و اطراف او و در گاو و گاومیش و اگر جوزا
بود بیماریها در بغلها باشد و دستها و باقی بروج همین قیاس است
ثمرهٔ دهم در صورت طالع هر کوکب که بعوتهای ذاتی
و عرضی آراسته بود حکم همهٔ سال یا فصل از طبیعت او کنند و اگر بیشتر
کوکب نیکو حال بوند احوال عالم یا فصل در آن سال همه بر سعادت
بود و ایمنی و تندرستی و فراخی و بسیاری کسب مال و معاش و نیکی
ارتفاعات و میوهها و داد و عدل و سازگاری خلایق و توالد و تناسل
و بودن فرزندان مقبل و افتادن سفرها با خیر و اگر احوال کواکب ضد
این بود حکم بر عکس افتد **ثمرهٔ یازدهم** اثر اتصالات
نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم تر بود از آن جهت که مقوی
اسباب الایل شود پس در افزاید راحت و فراغت و دلخوشی پادشاه
و خلایق و آثار اتصالات بد در وقت خوف و تشویش با شر قوی
تر و ظاهر تر بود که فتنه را تمام گرداند چنانکه در پیش ذکر رفت

شعبهٔ دوم در احوال گرانی و ارزانی چیزها و آن ده اثمار ثمرهٔ
اوّل در مقدمه نوشته ایم که گرانی و تنگی از زحل بود و فراخی و ارزانی
از مشتری و آن هر دو بوقت قران ظاهرتر بود ثمرهٔ دوم
بنگرند بطالع سال یا فصل و طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل
سال یا فصل و صاحب طالع و قمر اگر این سه دلیل مسعود باشند و هر دو
کوکب بجایگاه نیکو حال افتاده باشند و زاید باشند در سیر و صاعد
در افلاک خود نرخها گران کنند و اگر این دلایل بکوکبی ناظر بوند که در
وسط السما بود کار قوی‌تر بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این
باشد نرخها ارزان گردد ثمرهٔ سیم در صورت طالع
هر کوکب که بقوت‌تر و ذاتی قوی‌تر بود منسوبات او قیمت گیرد
آن بروج که کوکب اروی بود گران کند ثمرهٔ چهارم
اگر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در
ثالث بود یا تاسع و مقبول باشد انچه منسوب بدو بود ارزان گردد
ثمرهٔ پنجم اگر مشتری را در طالع جزو مقدم بر تحویل حظی بود
و صاحب طالع بمشتری ناظر باشد یا بزهره و صاحب ثانی نظر دارد
بطالع یا بصاحب طالع در آن سال یا فصل فراخی باشد خاصه که
صاحب طالع سعد بود یا سعد شده باشد اما گر تنها تجربه افتاد که

مشتری چون راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم شد فراخی
پدید آمد خاصه در بروج ارضی ثمرهٔ ششم اگر قمر از
اجتماع بیرون آید یا استقبال و بزحل پیوندد و زحل صاعد بود در
فلک تدویر و ان بعد از استقامت باشد آن دلیل گرانی کند و اگر
عطارد با زحل بود یا ناظر موکدتر بود و آن چیزها که گران شود از
منسوبات زحل بود و موضع او یا عطارد و موضع او ثمرهٔ
هفتم صاحب ثانی اگر در سیر زیادت بود و صاعد در افلاک
خود و در یکی از اوتاد انچه غذا را شاید گران شود ثمرهٔ
هشتم زحل چون در سنبله بود و او نهم یا دهم از طالع سال یا
فصل بود گران خوردنیها بود و اگر زحل در میزان بود قوی‌تر
باشد و بیشتر طلب کند ثمرهٔ نهم اگر صاحب طالع در
وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب آن دلیل
گرانی نرخها کند اما وقت پدید آمدن گرانی را بدانند در سال چنانکه
اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال گرانی کند یعنی در بهار و اگر
در وسط السما بود در تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود در
تیرماه و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در مایل الوتد بود اندک
تفاوت کند ثمرهٔ دهم قوت دلیل که از صعود بود

وزیادتی سیر وبودن در او تاد دلیل عزیزی باشد وبودن در حظوظ خود
دلیل طلب باشد وبهمین سبب است که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش
کنند از خوف قحط وگرانی شود که صاعد است در فلک خارج مرکز و تیر آنیه
وقتی گرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعف دلیل که از ساقط شدن
باشد ونقصان در سیر وبودن او در زایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی
وخواری بود وبودن او در وبال یا هبوط دلیل کم التفات مردم باشد بدان

شعبه ششم در احوال آثار علوی چهار ده اثمار

ثمره اول در مقدمه او دلیل بادها بروج بادی اند و بخش و
مشتری و عطارد و دلیل باران و آبها بروج آبی اند و زهره و دلو
و قمر و عطارد پس اگر بوقت تحویل این کواکب در این برجها باشند
در آن سال یا فصل بادها و زد بسیار خاصه از جهت عرض کواکب و
بارانها بارد بی حساب خاصه که قمر زاید النور بود پس اگر مریخ بادالی
بادها باشد باد سخت تر باشد و با سرخیها بود و اگر زحل بود بادهای
خراب کننده باشد و سرد و اگر زهره باشد بادهای خوش وزد و
معتدل و باشد که معتدل خنک باشد و با نم و حکم قمر همچنین بود و اگر
زحل باد لیلها ر باران بود باران آهسته اید و سرد شود و نجه
باران بود و اگر مشتری باشد باران با نفع بود و بزرگ و هوا معتدل

بود و بادها خوش جهد و اگر مریخ باشد بخارها خیزد و رعد و برق باشد
و قمر مریخ در بروج بادی و آبی نقصان آبها بود و در تابستان سموم ها وزد
و اگر عطارد انجا بود باران باشد و رعد و برق **ثمره**
دوم فتح الباب انست که دو کوکب بهم نگرند که خانهاشان از
مقابله همدیگر بود پس اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود بادها
وزد خوش و نرم و اگر یکی از ینها در بروج آبی بود باد و باران باشد
و اگر در بروج خاکی باشد باد و سرما بود و اگر در بروج آتشی بود
ابرها پریشان باشد و باد گرم و تاریکی و گرفتگی هوا مناسب وقت
اما اگر قمر از زهره منصرف شود و بمریخ پیوندد تغیر هوا بود بهمان
نسبت که گفته شد از باد و نم و تغیر هوا و سرما مناسب بروج اما اگر
قمر از افتاب منصرف شود و بزحل پیوندد سرما بود و تغیر هوا مناسب
بروج و اگر یکی در بروج آبی بود بارندگی باشد و اگر در برج بادی باد
وزد چنانکه در پیش گفته شد و اگر زحل در برج بادی بود باد سخت
جهد و اگر در برج خاکی بود سرما سخت باشد و اگر در برج آتشی بود
تاریکی بود و شکستن گرما در وقت و اگر در برج آبی بود بارندگی و سرما
و باد بود و در زمستان باد و برف دمه و اگر افتاب در برج آتشی بود
کمتر باشد و اگر در برج بادی بود بادهای گرم وزد و اگر در برج آبی بود

ابرها و بخارها برآید و زود متلاشی شود و اگر در برج خاکی بود سرما
بشکند و در تابستان باعتدال شود اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها
آرد و در برج خاکی سرما خشک در وقت و در برج بادی باد و در
برج آتشی تاریکی هوا و این همه احوال بحسب وقت و زمان بود
و او از همه چیزی از باد و باران و سرما و گرما اما پیوستن قمر بزحل
بتوان در برج آتشی دلیل کند بر تاریکی و در برج خاکی دلیل سرما
بود و در برج بادی باد و در برج آبی باران بود و سردی اما اگر دلایل
دیگر در این میان افتد در مدلول زیادت کند مناسب طبیعت خود
اگر فتح الباب بنزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک دو تربیع
قمر با شمس که انرا مرکزها خوانند دلیل تغیر هوا بود و بارندگی بسیار
خاصه که ان دو کوکب یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و
طالع بروج آبی یا بادی باشد و اگر برج خاکی باشد سرما سخت تر
باشد و اگر ان کوکب راجع باشد تغیر هوا و بارندگی بغایت بود اما
عطارد چون در برجی بسیار بماند هر کجا بود ابرها انگیزد و علتها در
هوا قمر در زیادتی آبها دلیلست چون نزاید بود در مسیر و نزدیک بود
باجتماع یا استقبال و صاعد بود از فلک اوج خود و آن از پس
تربیع اول بود با آفتاب تا مقابله و از پس تربیع ثانی تا اجتماع چون

و اگر میان صاحب طالع اجتماع و استقبال و طالع سال یا فصول اتصال نبود دلیل انرا فتح الباب ستونند و بت تغیر بود و اگر سرما ... در وقت خود

احوال

احوال قمر را نزدیک تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و قمر میان طالع و
وسط السما بود و یا در ربعی که مقابل اوست دلیل بسیاری آبها بود
دران سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در بروج آبی باران بسیار
آید و آبها فراوان بود خاصه در حوت بود و در برج بادی دلیل
بادها مخالف بود چون زهره مغربی بود در وقت باران و در برج آبی
دلیل باران بسیار بود **ثمره پنجم** صاحب طالع سال
یا فصل یا اجتماع یا استقبال چون از کوکب باران بود و کواکب دیگر از
بروج آبی بدو ناظر بود دلیل بارانها بسیار بود در وقت خاصه که طالع
برج آبی بود پس اگر ان کوکب قمر بود سیلها باشد و بارانها تیز و اگر زهره
بود ابرها بسیار بود و تاریکی بود و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد بود
رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی و بارندگی اندک بود و اگر زحل باشد
باران باشد و آهسته و اگر مشتری بود تغیر هوا بود و بخارها و گرمی و
بارندگی و نرم **ثمره ششم** عطارد چون از برجی ببرجی
نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از سرما و گرما و باد و نم
اما هر کوکب را اثری بود در وقت تحویل بهر برجی ولیکن اثر عطارد
ظاهرتر بود چون وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند
دلیل آبها و بارانها بسیار بود دران بهار و سال و سردی هوا باشد

هم از کواکب باران

ثمرهٔ پنجم پیوستن قمر با زهره از خانها، عطارد ابرها و
بارانها باشد و باد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر سخت تر بود
ثمرهٔ ششم اتصال عطارد با زحل دلیل سرما بود و
بارندگی دایمه و رعد و برق دران هنگام و غیر ان دلیل شکستن
گرما بود و از تغیر هوا و تاریکی و سرما خالی نباشد ثمرهٔ هفتم
اگر زهره تابستان مشرقی بود گرما بشکند و ابرها بر اید و بارندگی
بود و اگر نزدیک تحویل افتاب بجدی زهره مشرقی بود خاصه که
در غایت تشریق بود زمستان سرد بود و بارندگی و برف دایمه
و یخ بندها و اگر در فصل تیره ماه مشرقی بود زود سرد گردد و نمها باشد
مگر رونده باشد باحتراق که اثر کمتر کند و اگر نزدیک افتاب
بسرطان مریخ در حد تشریق بود گرما قوی بود و علامت شهب افتد
و اگر بوقت تحویل افتاب بجدی در حوالی افتاب بود مشرقی یا موٴنی
سرما بشکند ثمرهٔ هشتم زحل در برج ابی دلیل خشکی
سال و نقصان چشمها و رودها بود و گذشتن تابستان باعتدال
پس اگر مریخ در بروج ابی بود دلیل خشکی سال بود و در بروج اتشی
در تابستان دلیل سمومها باشد و در زمستان دلیل شکستن سرما
باشد و در بروج بادی حکم همین بود اما کمتر و در بروج خاکی دلیل

شکستن

شکستن سرما باشد ~~و در برج بادی~~ بوقت سرما و خشکی و در تابستان
دلیل شکستن گرما ثمرهٔ نهم نظر افتاب با مشتری
یا مریخ دلیل گرما بود خاصه از برج اتش یا بادی و شکستن سرما
بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر با این دو کوکب همین حکم دارد
ثمرهٔ دهم اگر بوقت تحویل سال یا فصل مشتری و زحل
بجرم بهم پیوندند در برج هوایی بادها جهد و در برج خاکی سرما بود
خشک و در آبی سرما بود و بارندگی و در برج اتشی شکستن سرما
و کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان گرما باعتدال ثمرهٔ
یازدهم زحل در رابع طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال
دلیل خسف و زلزله باشد خاصه که در برج خاکی بود و اگر قمر یا عطارد
با او بود یا هر دو با هم ناظر باشند بنظر نحس سخت تر باشد آخر اثنا
زحل در بروج خاکی و قران نحسین و نظر بد هر دو همین حکم دارند
مریخ در عاشر طالعها دلیل نمودن اتشها بود در هوا خاصه که ان
برج بادی بود یا اتشی و منحوس شده باشد اگر عطارد یا قمر
انجا بود یا ناظر بنظر عداوت سخت تر باشد و ذو ذوابه پدید
آید و ذو ذنب و چون یکی ازین علامات پدید آید و جرم شمس
سیاه گون یا سرخ گون نماید اثر فتنه زود ظاهر تر شود و قوی تر

ثمرهٔ دوازدهم

بود تبس اگر ذوذوابه از طرف مشرق پدید اید فتنه و تشویش از آن
طرف بود و زودتر در آن طرف اثری عظیم کند و حکم جهت دیگر چنین
باشد اما گفته اند که ذوذنب در مغرب ظاهر شود و اثر او دیرتر پدید
آید از هر جهت که دم او بود از آن جهت خراب گردد و لشکرهای بیگانه
از آن طرف در آید و بادشاه و سروران و اکابر آن ولایتها را نکبت
رسد و بقتل رسند و آبها در آن بلاد نقصان کند و قحط شود و هوا بد
گردد و بیماریهاء صعب پدید اید و وبا افتد و مرگ مفاجاة و دزدیها
و خیانتها اشکارا شود و چیزها شود چنانکه در پیش شرح رفته است
اما اثر او در آن اقلیم و ناحیت و بلد ظاهرتر بود که او بر سمت او
گذرد یا او را ببینند و در شهرهایی که منسوب بود بدان برج که او در وی
طالع شده باشد و مثلثات او یا در عاشر آن شهرها و اثر او عظیم باید
دانستن در فساد عالم اما آن بزرگ که ثمره بطلمیوس را شرح کرده
است غیر مولانا معظم حکایت میکند در آخر کتاب که وقتی ذوذوابه
طلوع در مصر و قرب یکساعت بداشت سلطان عهد بقتل رفت و
رود نیل خشک شد و لشکرها بیگانه در آمدند و مبالغت فسادی
میکند از وبا و قحط و خیانتها اما آنچه ما دیدیم آن بود که در بیست
و هفتم رمضان سنة ٦٩٢ هجریه ذوذوابه پدید امد از مشرق از

مطلع اسد در صبح افتاب در اواسط اسد و در این شب کسوف بود
تحت الارض قریب یازده اصبع و آن بزرگی ذوذوابه مقدار سر
آدمی بود و از وی رودی بسر بالا می گردد و جنبان می نمود که می سوزد
و رود از و بالا می رود و میگسترد و متلاشی می شود و آن بر زمین
تبت و بلاد مشرق و ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراء
النهر و خراسان بگذشت و آن هر شب خردتر می نمود و از طرف جنوب
قبله غایب گشت بیست و دوم ذو الحجه و مدت مکث او هشتاد و
پنج شبانروز بود چون در اسد پیدا شده بود اثر آن بود که در
مشرق خلافها و جنگها قوی شد و بادشاهان را نکبت رسید و هلاک
شدند و قحط و وبا و بیماری پدید شد و چنان گفتند که گیاه در آن
زمین نمی روید از خشکی و انچه از بادشاهان آن مقام زنده ماندند
روی بترکستان نهادند گریخته و دزدی و خیانت اشکارا شد
و راهها در بند امد و شفقت مادر از فرزند بر خواست و نا
ایمنی و دزدی و ظلم پیدا شد و لشکرها بیگانه امدند و در ماوراء
النهر خرابی میکردند و ملوک و اکابر او بقتل امدند و توانگران
درویش شدند و هر سال قحط و وبا و فتنه می بود و در خراسان
اثر کرد که براق از جیحون گذشت و شهرها غارت کرد و قتل بسیار

و اسیر بیرون آورد و حرب بسیار قوی رفت و شکسته و نومید بازگشت و
بماوراءالنهر رسید و بعلت اکله و فالج باطل شد و بعد از نه سال لشکر
از خراسان درآمد و قتلی عظیم کردند و باقی خلایق را بطرف جیحون
روان کردند و بعد از ان غارت بزرگ کردند سیزده کرت اللهم احفظنا
من مثل هذه الشداید **ثمره سیزدهم** در تغیر حال هوا بسبب
قرب و بعد کواکب از افتاب چون قمر از اجتماع بیرون اید تا بتربیع
افتاب برسد تری کند و از تربیع تا استقبال گرمی کند و از انجا تا
تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند اما قمر از
اجتماع تا استقبال زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص
النور است و قول دیگر انست که قمر از تربیع اول زاید النور است تا
بتربیع ثانی و از انجا ناقص النور تا بتربیع اول جهت انک نور و ظلمت
بوقت هر دو تربیع از جرم او متساویست و چون از تربیع اول بگذرد
نور غالب شود بر ظلمت تا بتربیع ثانی و از انجا ظلمت غالب شود
تا بتربیع اول اما سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون ایند تا بمقام
اول تری کنند و از انجا تا بمقابله شمس گرمی کنند و از انجا تا بمقام ثانی
خشکی کنند و از انجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر اما زهره و عطارد
از احتراق تا بمقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق دار

اعو

رجعت گرمی کنند و از احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند و از انجا تا
باحتراق باز سردی کنند اما اگر کوکبی دلیل سردی بود و دیگری دلیل
گرمی و دیگری دلیل تری و دیگری دلیل خشکی حالهای مختلف در هوا
پدید آید بحسب قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان پس دران
وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کواکب کردن
و تفریق کردن قوت هر یک را از دیگری تا احکام صواب اید و نگاه
باید داشت هوا و ناحیت را چنانک در دیباچه یاد کردیم و امتزاج
کواکب را چنانک گفته ایم و فصول سال را **ثمره چهاردهم**
در تغیر حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و
غروب افتاب دایرها نماید گرد او و هر لونی و رنگ او سرخی اتش
ماند و یا شعاع او کشیده نماید دلیل باد ها بود و اگر سیاه لون نماید
یا سبزی زند یا در پیش او سفیدی نماید یا گرد او دایره باشد دلیل
بارندگی بود و سردی هوا اما پیش از اجتماع یا استقبال سه روز
بنگرند در موضع قمر و همان صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب
دارند اگر موجود بود حکم همانست که در شمس گفته ایم و اگر گرد او
دایره نماید و ان دایره چنان نماید که پندارد حرکت میکند اثر
او قوی تر باشد اما اگر کواکب ثابته از انچه باشند بزرگتر نماید

دلیل کند بر بادها و بارندگی و اگر آتشی دراز بیند که آنرا شهب خوانند
دلیل بادها بود از آن جهت که او برود و اگر از هر جهتی بیند بادها
مضطرب جهد و بی ترتیب اما نمودن قوس قزح در مغرب وقتی که هوا
صافی بود دلیل سرما باشد و اگر هوا صافی نبود دلیل صفای هوا باشد
و در مشرق دلیل سرما بود **شعبه چهارم** در احوال فتن
و حروب و دوازده اثمار **ثمره اول** در دلایل حروب
از وجه کلیات دلیل فتنه و حروب مریخست و زحل و عطارد و اتصالات
نحس میان این دو دلیل و موضع مریخ و زحل و او و سهم حروب اما آفتاب
دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره دلیل مصالحه
و قمر دلیل رسول پس اگر وقت قران میان این دلایل نظرها بد افتاده باشد
باشد در مدت آن قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستعلی بوده با
در قران مدعی و خارجی را وجود باشد و اگر مریخ وقت طالع سال
قران یا زحل قران در خانهای مشتری باشد مدعی و خارجی را لشکر
جمع آیند اما وقت پدید آمدن این احوال آنگاه بود که انتهار طالع قران
یا انتهاء برج قران بیکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در برج
انتها یا طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ
بمشتری ناظر بود قوت بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر طالع سال بود

و ادوار دلیل کلی ادوار تمام
دلیل اجمالی است و دلیل جزئی
که بعد از این گفته تفصیل این
اجمال است

خارجی

خارجی بتخت مملکت رسد و اگر در دیگر خانه بود قوت نیابد و اگر در خانه
نهم بود دیگر بگریزد و اگر در خانه چهارم بود در آن بلد یا ناحیت باشد و اگر
در دوازدهم بود در ماند و بگریزد و اگر در هشتم بود باجل کرد اما اگر
مریخ در خانهای زحل بوده باشد بوقت قران مدعی و خارجی را زود
باطل کنند مگر در جدی که اندکی قوت دارد اما در وقت خروج مدعی
اگر زهره نیکو حال باشد صلح رود و اگر در آن وقت نظر علوی باشد
بمودت سهم دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیکو حال باشند
رسول فایده دهد و الا نه و اگر بد حال بود سبب فساد بود
ثمره دوم در دلایل جزئیات تربیع و مقابله مریخ و
زحل وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در آن سال یا فصل و
اثر تربیع کمتر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل
رسد یا بشعاع تربیع یا بمقابله او یا وتدی از اوتاد طالع هر روز
پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی و
بدتر آن بود که بعد میان مریخ و زحل همان مقدار بود که میان وتدی
تا نحس یا بشعاع نحس بر توالی پس اگر چنان باشد بدان مدت که
تسییر مریخ بزحل رسد تسییر آن وتد نیز بدان نحس رسیده باشد
یا بشعاع نحس فساد و شر درین وقت ظاهر تر شود و اثر قران نحسین

[illegible] مربع وسط [illegible] باشند که
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و [illegible]
[illegible] مشرق از طالع است تا عاشر و
جنوب از عاشر تا سابع و مغرب
از سابع تا رابع و شمال از
رابع تا طالع

زودتر شود و دیرتر برد از خاصه در اول فصل یا سال و قوت مدعیان
و خوارج بود **ثمرهٔ سیم** مریخ در تحت الشعاع در ابتداء سال
یا فصل فتنه‌ها و حربها انگیزد و شبیخونها و قتلها در نهان و اگر در وتدی بود
و آن وتد برج منقلب باشد سخت‌تر باشد خاصه که رونده بود و مریخ بشعاع
و بدتر آنگاه بود که این اتفاق افتد در انتهاء برج قران **ثمرهٔ**
چهارم اگر مریخ در تربیع آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قومی
با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر بمقابلهٔ آفتاب بود
دشمنی و مخالفت آشکارا کنند و حربها و قتلها و فتنه‌ها افتد خاصه که مریخ
در برج منقلب بود و هر آنچه در این اوقات راجع بود آنگاه اگر بمقابلهٔ آفتاب
از حمل یا بند مریخ در میزان باشد مخالفان یاری کنند و خرابی جایها بود
و در خوف باشند و پشیمان شوند و بگریزند یا مراجعت کنند در وقت
استقامت مریخ اما اگر مریخ سالخدا بود در انتهاء برج قران یا خداوند
طالع سال بود دشمنان را تیز کند بر پادشاه خاصه که در موضعی بد بود
و دلیر گردانند و حربها انگیزند پس اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج اثنین
بنگرد دشمنان پادشاه از قبل مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر را
حکم همچنینست و اگر مریخ بتربیع خداوند خانهٔ آفتاب بود قیاس
چنین دانند و مریخ را از خانه‌های غریب هیچ خانه بدتر از جوزا نبود اما

[illegible]

حاشیه
قمر برخلاف مریخ باشد و چون مریخ از وبال بیرون می‌آید و در وی
هبوط می‌دارد و هیچ خانه از خانه‌های غریب بهتر از قوس نیست
که از خانه بیرون می‌آید و در وی شرف دارد فی الجمله آنست که
ضعف مریخ در ابتداء سال یا فصل از زحل دلیل فتنه‌ها و تشویش و
قتل بود **ثمرهٔ پنجم** چون مریخ بوقت تحویلهاء سال یا فصل
بسهم السعاده یا بسهم الغیب نگرد بعداوت دلیل دزدیها و خیانتها
بود و کشتن و راه زدن و فتنه و حرب و اگر زحل بود بجای مریخ وبا
افتد و تنگی و خواست و ظلم **ثمرهٔ ششم** در مبدأ
سال و فصل بنگرند در برج انتهاء طالع ولادت پادشاه یا انتهاء عاشر
او یا انتهاء طالع جلوس او هر کدام که از اینها موجود بود و مریخ در
وتدی باشد از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال
پادشاه بود و بدتر آن باشد که آن وتد موافق اوتاد طالع سال افتاده
باشد **ثمرهٔ هفتم** اگر مریخ بوقت حرب در ربع مشرقی بود
از طالع پادشاه او را ظفر باشد و اگر در سه چهار مشرقی بود ظفر
لشکر مشرق را بود و سه جهت دیگر را حکم همچنانست و اگر چند مریخ
ضعیف بود او را پس پشت دارد و این قول ابو معشر است رحمه الله
اما ابو نصر مغلوزی که از صاحب احکامست میگوید که مریخ از ده درجه

[illegible]

ثور تا ده درجهٔ اسد مشرقی بود و از آنجا تا ده درجهٔ عقرب جنوبی بود و از آنجا
تا ده درجهٔ دلو مغربی بود و از آنجا تا ده درجهٔ ثور شمالی بود پس مریخ در
هر ربعی که بود از بین ارباع ظفر لشکر آن طرف را باشد و این قول را
از اسرار هرمس می شمرند و ابو المحامد غزنوی در کفایه آورده است

ثمرهٔ هشتم اگر وقت آنک مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد گشت
در اول سال یا فصل سعدی بوی نگرد خاصه بنظر مودت فتنها همه بعوق
بود اما بفعل نیاید و اگر بفعل آید بالا نگیرد و اگر آن سعد مقبول و
قوت دارد مانع از طبیعت آن سعد و موضع او بود و اگر مریخ در
خانهای سعدی بود چون آن سعد راجع گردد مفسدان از فساد باز
مانند و اما ظاهر شود بدی ایشان و اگر مستقیم ماند ظاهر نشود
و اگر شود بجایی نرسد

ثمرهٔ نهم در استخراج سهم دو
سهم است که دلیل حرب اند یکی را بروز و شب از درجهٔ افتاب
گیرند تا درجهٔ هفتم و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجهٔ
مریخ گیرند تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس اگر مریخ با یکی از دو سهم بود
یا بنگرند بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه که در وتد بود
و آن وتد برج آتشی بود

ثمرهٔ دهم اتصال شمس با مریخ از
حظوظ سعدان نصرت پادشاه باشد و لشکر و نظر عطارد با مشتری

سهم الحرب الاول ... صح
سهم الحرب الثانی

هردو سهم با مجمل الاصول و کفایه التعلیم موافق است

عطارد

بمودت دلیل بسیار شدن خزانهٔ پادشاه بود و در راستی مستوفیان

ثمرهٔ یازدهم قوت ذات مستولی بر سهم السعاده و سهم
الغیب دلیل تن درستی ملوک و سلاطین و خلایق باشد و قمر
با راس در وسط السما زیادتی دولت و ملک و پادشاهی بود
خاصه که قمر مقبول باشد و قمر زندان این سال مقبول زانند و
با دولت و اقبال در وسط السما دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه
که در نظر مشتری باشد

ثمرهٔ دوازدهم قمر چون از اجتماع یا استقبال
متقدم باز گردد اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت و تن درستی
خلایق باشد خاصه که نظر مودت بود و مقبول و اگر بنحسی پیوندد
حکم بر ضد این باشد در آن سال یا فصل اما این عمل در هر اجتماع
و استقبال نگاه دارند و حکم هر پانزده روزی از طبیعت آن کوکب
کنند و سعادت و نحوست نظر قمر با او چنانک مذکور است در
پیش اما پیوستن قمر با عطارد در وقتی که از افتاب منصرف شود
بهر نظر که باشد دلیل اراجیف باشد و اخبار بد و کساد بازارها خاصه
که نظر عطارد نحس بود و اگر از نحسی منصرف شود و بعطارد پیوندد
دلیل شدت بود در خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود
اما اگر از سعدی منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود

و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها و دلخوشی خلایق

شعبهٔ پنجم در احکام انتهاء طالع قران و برج قران

پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در دلایل کلی و دلایل قران اصلی است

و دلایل سال فرع او و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات

و استقبالات فرع فصول و معظم ترین دلایل در احکام سال

عالم انتهاء برج قرانست و صاحب او که سالخداست و صاحب دور

ازان جهت که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر بهر جه دلاله

کرده باشند در وقت قران آن چیز در قوت بود چون نوبت بدان

دلیل رسد آن چیز از قوت بفعل آید و هنگام موجود شدن موعید

آنست که انتهاء برج قران یا طالع قران بموضع آن چیز رسد و

دلایل دیگر همچنین تبع و اجب آن کند که هر سال نگاه کنند در انتهاآت

و سالخداه و بعد از و بصاحب دور از کواکب هفتگانه و احکام کلیات

سال ازین دلایل کنند و ازین قران قران اصغر میخواهیم که حکم بیست

سال از وی باشد چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج

انتها معلوم کنند از برج قران که بروی اعتماد بیش است و سالخداه

و صاحب دور اما اگر سالخداه کوکب مستعلی اتفاق افتد یا مستولی

برج قران یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان

اول

دولت و مضاعف کردد سعادت پادشاه و عالمیان خاصه که سعدان

ناظر باشند و سالخداه و برج انتها یا صاحب دور خاصه که مستعلی

مشتری بوده باشد یا مستولی یا صاحب دور یا انتهاء برج قران

رسیده باشد اما اگر زحل مستعلی بوده باشد در ین وقت رنج و درد

نکرد و فسادها ظاهر شود از مقاتله و محاربه خاصه که نظر عداوت بود

و تنگی پدید اید و انده خلایق و شدت پادشاه اما اگر در وقت قران

قوی بوده باشد و درین سال ضعیف بود نقصان حال صاحب دولتان

بود و آنچه منسوبست بدو بد کردد اما اگر در آن وقت ضعیف بوده

باشد و درین وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوندان جاه بالا

کیرد و فراخی بود خاصه که انتها باصل بازرسیده بود و اگر سعدان ناظر

بوند کار قوی تر بود اما اگر این دلایل در قران وسط نگاه دارند

حکمش همین طریق بود اما آن قوی تر باشد و قیاس در قران دیگر

همین است **ثمرهٔ دوم** در دلایل جزئیات چون انتها

طالع قران یا برج قران با دوم رسد صاحب دور آن کوکب بود که

فلک او تحت فلک صاحب طالع قران یا برج قران بود و سال سیم

آن کوکب که فلک او تحت آن دیگر باشد قیاس همین است تا سال

هشتم صاحب دور باز کوکب اول شود تبع اگر برج انتها دوم برج قران

باشند

واو مسعود بود و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعد دلیل فراخیها باشد
دران سال و بسیاری زرع و تیزی بازار و روای معاملتها و معاونت
مردم با همدیگر و اگر هر سه دلیل بدحال بود حکم برضد آن بود اما چون
انتها بخانهٔ سیم رسد و سالخداه قوی حال بود و صاحب دور سعد دلیل
سازگاری مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها و طلب علم
و طاعات و نیکی اعتقاد و بازرگانیهای بانفع و اگر دلایل بدحال باشند
حکم بر عکس بود و انتقالات افتد بی اختیار اما چون انتها بخانهٔ چهارم
رسد و سالخداه و صاحب دور سعد یا مسعود بود دلیل آبادانیها بود
و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و قوت کار دهقنت و
بسیاری ارتفاعات و عواقب امور محمود بود و آسودگی خلایق از
اوطان و اگر دلایل بدحال بوند مردم خانها خراب کنند بامید آبادانی
و خرابیها پدید آید و حال بد از ارتفاعات و کشت و زرع بد بود و قیاس هر دوازده
برج همین است و سالخداه و اصحاب ادوار و چون منسوبات
بروج معلوم شده است و اوتاد طالعها حکم مناسب این بروج نهند
که انتها بدو رسیده باشد چنانکه مثالش تا برج چهارم نمودیم اما از
سال سیزدهم انتها ببرج اصل رسد اما در نوبت انتها همه برجها
و کواکب این اصل بکار دارند که این برج انتها در وقت قران

قوی بوده باشد یا ضعیف و صاحب آن همچنین و درین سال چگونه است
چنانست یا خلاف آن تبین اگر وقت قران برج مسعود بوده باشد
چون نوبت بدو رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر منحوس بوده باشد
همچنین اثر خود ظاهر گرداند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود
بوده باشد و درین وقت نحس بود فساد افتد در منسوبات او از مردم
و اجناس او و اگر سعد بوده باشد و درین وقت نیز سعد بود عزت
مدلولات او بکمال رسد و اما اگر برج منحوس بوده باشد و درین وقت
نیز نحس بود احوال منسوبات او بدتر بود و اگر درین وقت سعد باشد
منسوبات او بهتر بود و قوت گیرد و حکم کواکب همین باشد اما هر سال
که برج انتها مسعود بود و سالخداه کوکب سعد دلیل سعادت احوال
خلایق بود و ایمنی و فراخی و تیزی بازارها و روایی بازارگانیها اما
اگر در برج انتها کوکب نحس بود فساد حال منسوبات او بود از طبیعت
آن کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا همچنین و اگر کوکب سعد بود
عزت مدلولات آن برج بود و آن کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و
نظرهای سعد و نحس کواکب را در برج انتها که بوقت قران افتاده بود
نیکو اعتبار کنند درین وقت **تتمهٔ تنبیه** اگر برج
انتها موافقت کند با طالع پادشاه یا با انتها طالع یا عاشر او یا با انتهای

طالع جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و افزونی ممالک
و خزاین و اگر دلایل سعد بود بوجه احسن باشد و نظر بر عدل کند و انصاف
و اگر نحس بود جور و ظلم کنند و مکروهات رسد **ثمرهٔ چهارم**
اگر در جزو قران یا طالع قران یا برجی که از وی بوقت قران سعدی بوده
باشد خسوفی کلی یا کسوفی اتفاق افتد در این وقت یا آن موضع طالع کسوفات
افتد یا در آن خانها قران نحسین شود یا از دو نحس یکی بذنب رسد بدی
احوال پادشاه بود و خداوندان دولت و خوف و مکروهات خلایق
و اگر این احوال در اواخر قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد اوایل
و فساد در کاربر بود و تغیر احوال صاحب دولتان و توانگران باشد
ثمرهٔ پنجم در هر برجی که سعدی بوده باشد از وقت قران
یا ناظر سعدی چون نوبت انتها بدان برج رسد سعادت پدید آید از
جوهران سعد و اگر نحس بوده باشد شقاوت رسد از جوهران نحس و حکم
احوال پادشاه از آن برج همین باشد اما در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد
بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان برج رسد زیادتی قوت حال
پادشاه بود و نزدیکان پادشاه و بزرگان و خواجگان خاصه که آن
برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود و حکم سهم السعاده همین است و اگر
سهم الغیب بود تدبیرها کند در کار ممالک و سعادت او دلیل را ایهار نیک

بار

باشد و نحوست او دلیل را ایهار بد باشد بظلم **شعبهٔ ششم**
در احکام خسوفات و کسوفات تحت اثمار **ثمرهٔ اول**
در دلایل کلی کسوف را اثری عظیم است در احوال عالم خاصه اثر آنکه
در وسط السما بود و کسوف بذات خود مضرت رساند بملوک و سلاطین
و اکابر و حاکمان و مقربان ملوک را و خسوف بذات خود مضرت رساند
بخلفا و خاتونان و خادمان و زنان خاصه زنان حامله و کودکان و
کمیت مضرت کسوفات بقدر کمیت کسوفات بود مثلا اگر کسوف یا خسوف
کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در آفاق چندان
موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف
و برج هر دو و او مدبر باشد باحوال کسوفات پس وقت باشد که
مدبر یک کوکب باشد یا بیشتر حکم بر مدبر قوی تر نشینند و دیگر را
در قران شریک او باید کرد اما از کواکب ثابته وقت باشد که کوکبی
بتدبیر شایسته بود و فعل او ظاهرتر باشد و باز فعل دو کوکب
علوی از سفلی قوی تر بود و کیفیت مضرت بر صفت مدبر باشد
اما کواکب ثابته نشاید که مدبر بود اگر کسوف یا خسوف از درجهٔ
طلوع او اتفاق افتد یا از درجهٔ ممر او اما اگر مدبر زحل بود مضرت
از ظلم باشد و تنگی و هراس و ناداشت از مردم زحلی و زحلیان مستولی

شوند و از ایشان مشقت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری بود مضرت از
امر معروف بود و نهی منکر و از اندان حج و طلب حقوق شرعی و ارزانی
چیزها خاصه اطعمه و اشربه و بسختی و زور از ارزان نکردد و طبقات مشتری
مستولی شوند اما اگر این سه کوکب علوی مستولی باشند ظلمی پدید اید
در صورت عدل و خوفی پدید اید بر صفت امن و قحطی بر فراخ خصب و
قیاس کواکب دیگر همچنین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت از
فراخ این نیر بود و از خسوف یا کسوف و امکان دارد که چون کسوف
کلی باشد یا بیشتر او منکسف گردد در برج آتشی از ذوات الاذناب
چیزها ظاهر شود و مضرت این خسوف با فراط گردد و فسادها افتد و حرب
و مقاتله شود و پادشاهان را نکبت رسد و تبدیل احوال دولتها چنانک
در مقدم گفته شد خاصه که شمس بد حال بود یا منحوس بنحس خاصه از افق
قران یا اخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه ر شده باشد
ثمره دوم اگر خسوفی یا کسوفی بر درجه طالع شخصی اتفاق
افتد زیان رساند بتن و جان ان شخص و بیم نقصان بصر و رفتن
چشم بود خاصه که در عقده ذنب بود و اگر بر مرکز عاشر افتد بدی حال
عمل و دولت بود و الم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال افتد
فساد حال مال و دولت بود و معاش و خوردن چیزها مضر و حکم بیوت

ذات ح

[illegible]

دیگر همچنین است و اگر کسوف یا خسوف در موضع نیرین یا سهم السعاده
طالع مولود اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتهاء مهلک
و فسادها خارجی و داخلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهاء باطن
بود و رفتن عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمره سیم**
قابل مضرت در کسوفات برج او بود و طالع او و موضع مدبر بهر دو
برج پس اگر مدبر در برجهاء بادی بود مضرت او در مردم بود و در هوا
و حیوانات و انواع طیور و رفتن بادهاء زیان کار و بودن غمها و اگر
در برج خاکی بود مضرت در حیوانات سم شکافته و نباتات و عمارتها
و خوردنیها و زلزله و خسف باشد و سرما و بدی راهها و اگر در بروج
ابی بود مضرت در آبها باشد و مسافران دریا و حیوانات آبی و حرام
ابی و باران کی بسیار چنانک خرابیها کند و اگر در بروج اتشی بود مضرت
در معادن پدید اید و فساد زر و سیم و جواهر و بودن گرما و تشنگی
سرما در وقت هر یک و فساد در گوسفندان و جز اسب و چهارپایان
اگر مدبر در حمل بود فساد شکوفها بود و انچه در بهار بود از میوها و اگر
در میزان بود فساد میوها بود در تیر ماه و تغیر هوا و اگر در بروج
انقلاب افتد خرابی جویها بود و تغیر عادتهاء مردم و مضرت از
گرما و سرما **ثمره چهارم** اگر مدبر زحل باشد فساد از

[illegible]

انواع بیماریها بود که بزحل منسوبست و پدید آید در هوا درشتی و سرما
و ابرها و میغها و بیم وبا بود و مضرت از حیوانات بزرگ و بارکش و
فساد حال مشایخ و دهاقین و خاندانهای قدیم و فقرا و گوشه نشینان
و اگر مشتری مدبر بود مردم را برانگیزد در طلب مال و معاش و حرمت
و جاه و فراخی پدید آید و نتایج حیوانات بسیار بود و هوا با عتدال
گذرد و نمها باشد و بادهای خوش جهد اگر مریخ بود فسادها پدید آید
از خشکی هوا و افتادن خصومتها و قتلها و بیماریها که بمریخ منسوبست
چون تبهای دایم و برآوردن خون و اسقاط حمل و آنچه یاد کرده ایم
و بودن دزدی و خیانت در مردم و خوف سموم بود در وقت و نقصان
بارندگی و نمودن آتشها در هوا و فساد حال اشجار و تغیر حال لشکرها
و بیماریهای گوسفند و اسب و بز و گاو و شکستن سرما در هنگام او
و بودن اراجیف و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد
و در مردم ظاهر شود طلب تزویج و طرب و معاشرت و تن درستی مردم
و در وی مضرت نباشد مگر سلیطه شدن زنان و ناسازگاری کردن و
ارزان بردن ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد مدبر بود فراخ
آن کوکب گیرد که بدو پیوسته بود یا فراخ موضع خود و ظاهر شود از
وی فعل آن کوکب و آن برج و تغیر حال هوا باشد و بادهای مضطرب

باشد

[illegible]

باشد و مردم تیز خاطر باشند و حیلها سازند و اراجیف بسیار افتد
و خطها و نامها و خبرها نویسند و خیانتها کنند اما حکم کلی آنست که چون
مدبر خسوف و کسوف سعد بود موضع خود را اسعد کرداند تا تاثیر
او بخیر مایل بود و اگر نحس باشد موضع خود را انحس گرداند تا تاثیر او
بشر مایل بود و اگر مدبران بنظر سعد مسعود بوند فساد و مضرت
کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس باشند تاثیر ایشان از شر زیادت
گردانند از طبیعت خود **ثمره پنجم** در تاثیر مکان اثر کسوف
و خسوف در آن شهرها بیشتر بود که منسوب باشد ببرج کسوف و
خسوف و طالع هریک تا از کدام مثلثه است و آن مثلثه دلیل کدام ربعست
از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات در آن ربع بیشتر باشد و بلاد او
دیار کنند با او آن شهرها که ببرج کسوف و خسوف و طالع هریک
منسوب بود **ثمره ششم** در مدت تاثیر کسوف و خسوف
مدت تاثیر کسوفات از ساعت تمام هریک معلوم شود یعنی از ساعت
ابتدا تا انتهای او و بس هر ساعتی را در کسوف شمس یکسال حساب کنند و هر
دقیقه را شش روز و در خسوف هر ساعتی ماهی حساب کنند و هر دو
دقیقه را روزی مثلا اگر ساعات تمام کسوف کلی ساعتی باشد و دو
دقیقه مدت تاثیر او یکسال بود و دوازده روز و در خسوف کلی یکماه بود

دیگر روز **ثمرهٔ هفتم** از معظم تأثیرات آن تأثیرات را
وقتی است که اثر او در آن وقت قوی‌تر است و عمل دانستن او آنکه
ساعات زمانی را که میان موضع خسوف و طالع خسوف است استخراج
کنند بدان طریق که بگیرند درجات مطلع میان موضع کسوف و طالع
کسوف ببلد و آنرا ساعات معوّجه کنند چنانکه در زیج گفته آمده و
بنگرند که از دوازده چه نسبت دارد بهر نسبت که این ساعات معوجه را
بود بدوازده همین نسبت بود وقت معظم تأثیر را با ساعات تمام
کسوف مثلاً اگر ساعات زمانی سه حاصل شده باشد نسبت او از
دوازده ربع است پس معظم تأثیر بعد از گذشتن ربعی بود از تمام
ساعات کسوف و آن خسوف همین باشد **شجرهٔ چهارم**
در احکام طالعها مولود بدلایل کلیات و جزویات و مفردات و مرکبات
و عام و خاص در سعادت و شقاوت داخلی و خارجی دوازده خانه
در هفده شعبه **شعبهٔ اول** در کیفیت احوال موالید پنج اثمار
شعبهٔ دوم در اخلاق مولود شش اثمار **شعبهٔ سیم**
در صورت و مزاج مولود سه اثمار **شعبهٔ چهارم** در احوال حواس
و قوتهای نفسانی یازده اثمار **شعبهٔ پنجم** در احوال عمر مولود هفت
اثمار **شعبهٔ ششم** در احکام طالع شانزده اثمار **شعبهٔ هفتم**

در احکام خانه دوم شش اثمار **شعبهٔ هشتم** در احکام
خانه سیم چهار اثمار **شعبهٔ نهم** در احکام خانه چهارم
پنج اثمار **شعبهٔ دهم** در احکام خانه پنجم هشت اثمار
شعبهٔ یازدهم در احکام خانه ششم پنج اثمار **شعبهٔ
دوازدهم** در احکام خانه هفتم شانزده اثمار **شعبهٔ سیزدهم**
در احکام خانه هشتم سیزده اثمار **شعبهٔ چهاردهم** در احکام خانه
نهم پانزده اثمار **شعبهٔ پانزدهم** در احکام خانه دهم هشت اثمار
شعبهٔ شانزدهم در احکام خانه یازدهم پنج اثمار **شعبهٔ
هفدهم** در احکام خانه دوازدهم یازده اثمار **شعبهٔ اول**
در کیفیت احکام موالید پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در مقدمه
این شعبه طالع مولود عبارت از آن برج است که بر افق مشرق بود
بزمان ولادت در آن وقت که بچه از مادر جدا شود و از جهة دانستن
آن برج را با آلت حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از اسطرلاب نیست
تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر بشب ارتفاع کوکبی
از آنچه بر اسطرلاب رسم کرده اند اما بعد از اسطرلاب آلاتی دیگر هست
که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند از روز و از شب و از آنجا
طالع استخراج کنند و این همه علما از زیج شرح داده اند اما اگر منجم حاضر

نبود و الا آن نبوده باشد و آن زمان فوت شود و از یافتن آن ممکن نبود
پس استادان این صنعت طریقها بیرون آورده اند و آنرا نموداران
خوانند تا بدان علم درجهٔ طالع محقق شود بوقتی که منجم را خبر داده
بوده اند از زمان ولادت پس منجم آن زمانرا تخمینی کند و بنگرد تا از
روز یا شب چند زمان گذشته بود و از آن زمان ساعات درجهٔ طالع
و اوتاد ثبت کند و بر نموداران عرضه دارد اگر موافق بود با طالع
تخمین بران اعتماد کند و اگر موافق نیفتد بدان نمودار که خواهد
درست کند و باید که تفاوت جز او بیش از نیم ساعت یا کم از نیم
ساعت نبود و جز این اصلاح دشوار پذیرد اما از طالع تخمین عمل
نموداران چون میزان و معیاری است و نموداران بسیار است انچه
بر وی اعتماد است نمودار مسقط النطفه است که بهرمس حکیم منسوبست
و در بیشتر روایات اینها هرمس ادریس پیغامبر است پس قول او انست
که موضع قمر در وقت مسقط نطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط نطفه
موضع قمر باشد در وقت ولادت و بعد از وی نمودار بطلمیوس است
پس قول او انست که هرگاه که درجهٔ طالع وقت مثل بتقویم کوکبی بود
که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماعی یا استقبال شخصی از انسان از وجود
اید و بعد از وی نمودار تسییر است و آنرا ابزردشت باز خوانند و دیگر

[margin note, partly illegible:] ... نمودارات را از بهر راستی طالع و اجزای ... وضع کرده اند که ... تخمینی اعتبار ... ساعات ولادت را ... نمودارات بسیار است ... بعضی حسابی و بعضی قیاسی و بعضی ... هرمس حکیم است ... نمودار مسقط النطفه ... انواع نمودارات ... [illegible]

بزرگان از والیس اسکندرانی و ماشاء الله مصری و اهل هند و غیر
ایشان هر کسی نموداری یاد کرده اند و ما این اعمال را جهت آن ثبت
نکردیم که مطلوب ازین مسوده احکامست ولیکن از زیج هر یکی را
روشن کرده ایم و مثالها نموده و طالعهای ارتفاعی لیلی و نهاری و
انچه بکار اید آورده **ثمرهٔ دوم** در کیفیت احوال مولود
بوقت زادن قول بطلمیوس انست که بنای آفرینش آدمی بر هفت
قوتست و هر قوتی منسوب بکوکبی اول قوت طبیعی است و آن بقمر منسوبست
دوم قوت حیوانی و آن بشمس منسوبست سیم قوت شهوانی و آن
بزهره منسوبست چهارم قوت تذکر است و آن بعطارد منسوبست
پنجم قوت غضبی است و آن بمریخ منسوبست ششم قوت نفسانی است و
آن بمشتری منسوبست هفتم قوت ماسکه است و آن بزحل منسوبست
پس این هفت کوکب بر آسمان مثل هفت چشمه اند بر روی زمین و
چنانکه هفت چشمهٔ زمین که بجریان از جوف زمین میرود و از آنجا
باصل و عروق اشجار میرسد و هر شجره بقدر استعداد نصیب خود
بر می گیرند و از آن رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل می گردد
همچنان قوت نفس کل بهفت کوکب می پیوندد بواسطهٔ فلک ثوابت
و از گذر انوار کواکب بارکان اربعه میرسد و از آن اثر موالید

موجود می شود و مولید را این همه قوتها و استعداد قبولیت ان
قوتها در زمان تولد کسب میکرد و بقدر هیات فلک و اشکال کواکب
وحالات هر یک از ان زمان و ثمرات ان بمرور ایام بترتیب این
اجرام از قوت بفعل می اید هر یک در وقت خویش بقدر قوت موثر
در مبداء حال و استعداد قبولیت متاثر که مولود است پس چون محقق شد
که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضر و امثال
این که از صفات انسانست ادمی را بدین قوتهاست و این قوتها
اثر انوار کواکب است واجب ان کند که در ابتدا معلوم کنند حال کواکب
از قوت و ضعف و موافقت و مخالفت تا از انجا حالات مولود را
استدلال گیرند و حقیقت انست که سعادت مولود از قوت و موافقت
کواکب است و شقاوت از ضعف و مخالفت پس هر کدام کوکب که
با قوت تر بود در مبداء این حال اثر آن در مولود ظاهر تر بود اما
حالات وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع مادر بود و ان برج مذکر
باشد وضع حمل او آسان بود و اگر مولود مذکر بود و نیرین در برج
مذکر خاصه شمس این فرزند بسلامت بماند و اگر مولود مونث بود و
نیرین در برج مونث خاصه قمر حکم همانست و اگر زحل در وتد طالع
مادر بود دلیل دشواری وضع حمل باشد و تباه شدن مولود و اگر

اصل

زحل از پنجم بود حکم همین باشد و اگر در ششم باشد مادر بعد از وضع
حمل بیمار شود و چه عجب که مفلوج ماند و اگر در هشتم بود خوف مرگ
باشد و مریخ و ذنب از این سه خانه نیز بد باشد ثمرهٔ
پنجم در صحت طالع ولادت حکم هر مولودی از طالع اغاز وجود او
کنند و اغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه باید که باشد و دریافتن
آن زمان در وضع منجم نیاید اگرچه بنمودار مسقط نطفه معلوم می باشد
اما اعتماد بر طالع ولادت بیش باشد و طالع سقوط نطفه را
اثری بود بی شبهت اما تا وقتی که مولود در رحم بود و چون موجود
گشت از حالی عظیم بحالی دیگر رفت که از ان عظیم تر است پس حکم از ان
برخاست و برین نشست پس شناختن کمیت و کیفیت حالات
مولود و قابلیت صفتهای حمیده و ذمیمهٔ او درین وقت ضروری
باشد چون این اصل معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که بزینت
عقل و فضل آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان
ولادت تا از اینجا معلوم کند بر سعادت و شقاوت مولود از
داخلی و خارجی و حیات و ممات و هر صفت که آدمی را بود
ثمرهٔ چهاردهم در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد
از انک از مادر جدا شود بمنزلت غوره بود از ان جهت که آدمی بر

مثال نباتست در قوتهای طبیعی پس چنانک بر غوره حکم انگوری
نتوان کرد تا انگاه که در وی صفتهای وی تمام کرد بر مولود نیز
هیچ حکم نشاید کردن تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود
چون حرکات و سکنات و بر امدن دندان و قوت نطق و امثال
آن و این در مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت
تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت مولود درین مدت دو
نوع است خاص و عام خاص درجهٔ طالع است و صاحب او و
مستولی و ارباب مثلثات طالع و عام شمس است و قمر از ان
جهت که بقاء شخص بقوت این دو نیر است و قمر خود مخصوص
باحوال بچگانست ازان روی که بچه مزاج قمر دارد که برج التغیر
است خاصه که صاحب نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب
نوبت شمس بود از روی فردارت پس اگر طالع و صاحب وی هر دو
نیر و ارباب مثلثات طالع خاصه رب اول مسعود باشند
بعد یکدیگر نا خاصه که در اوتاد بوند و هر یک در جایگاه خود مقبول
بود مولود پیوسته تن درست بود و با اشتها و دراز عمر و
عزیز در میان عشایر و مردم و پاینده بتربیت تمام اما اگر بعضی
دلایل نیک حال بوند یا همه میانه حال باشند تربیت مولود

[illegible]

واحوال او بر وسط کردد مناسب آن دلایل و مواضع هر یک
اما اگر وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبت بکسوف
یا بخسوف منحوس باشد یا بخداوند بیت ثامن یا رابع اگر آن
کوکب نحس بود یا منحوس کردد خاصه در وتد طالع ان مولود در
روز بمیرد اما اگر صاحب طالع یا رب مثلثهٔ اول محترق بود
یا منحوس کردد بخداوند بیت ثامن یا رابع خاصه که ان کوکب نحس
بود مولود زود بمیرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما
اگر نحس در دوم طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد و اگر قمر
پس از اجتماع یا استقبال معدم بر طالع بعد از ولادت منحوس
کردد ضرر او قوی باشد و اگر مسعود کردد نفع او قوی بود اما
اگر این دلایل یا بیشتر او در وبال باشند یا هبوط یا راجع یا
ساقط یا محترق مولود بی پرورش ماند و اگر قوی ترین دلایل یا قمر
محصور بود میان دو نحس در یک برج و یا دو برج خاصه که در وتد
باشد مولود زود بمیرد یا بدست مربیان در ماند و معیوب کردد
و خوار و عیب او دران عضو پدید آید که بدان برج منسوب بود
خاصه که برج قمر معوج الطلوع باشد و بدتر انک خانهٔ ششم بود
اما اگر قمر یا دلیل دیکر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او

کنند بشفقت و بباید تربیت تمام آما اگر زهره و قمر از طالع ساقط
شوند مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر آن بود که خانهٔ عاشر یا
رابع و صاحب هردو بدحال بوند و منصرف از صاحب طالع یا از
طالع ساقط باشند آما اگر بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد از
وتد خاصه که ان سعد زهره بود مادر یا دایهٔ او را شیر بسیار بود
و نیکو و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد یا بذنب رسد
شیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد **ثمرهٔ پنجم**
در اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال آرب مثلثهٔ اول از طالع
دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار
ماه و آرب مثلثهٔ ثانی دلیل تربیت اوسط است وان بعد از یکسال
و چهار ماه است تا تمام دو سال و هشت ماه و آرب مثلثهٔ ثالث
دلیل تربیت آخر است وان بعد از دو سال و هشت ماه است تا
تمام چهار سال آتس هر کدام از ارباب مثلثات که قوی حال و سالم
تر بود از مناحس مولود در نوبت تربیت او تندرست باشد و
تربیت نیکو یابد و اگر بدحال باشد حکم برضد باشد خاصه که این
کوکب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک
او کند و آما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس بود یا هابط

بود در انشاک فرود یا نحسی دیگر بود بدین صفت مولود از جایی بلند
در افتد خاصه که ان کوکب زحل باشد و اگر ان برج آبی باشد در
آب یا در چاه افتد و اگر برج بادی بود از روزن خانه یا از دریچه
در افتد و اگر برج آتشی بود در تنور و آتشدان افتد و اگر خاکی
بود از دیوار یا از بام خوف بود و اگر ان کوکب صاحب ثامن بود
مولود بمیرد و اگر صاحب سادس بود عیبی در وی پدیدار آید در ان
عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و آنرا نمودیم که حمل دلیل
سر است و اطراف او و تبرج طالع مثل او تا دوازده خانه آما اگر
این کوکب مسعود بود یا بنظر سعدان مسعود شده باشد و بصاحب
طالع بمودت ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر رسد زود صحت
یابد و اگر سعدی در اوتاد یا ششم یا هفتم بود مولود بسلامت نماند
و زحمت نیابد **شعبهٔ دوم** در اخلاق مولود شش اثمار
ثمرهٔ اول در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مولود
خوی مولود بود و خویها بسیار است هر یک خلاف یکدیگر چنانک
صورتهای مردم لیکن اصل همه سه قوتست یکی عقلی که منسوبست
بعطارد و دوم غضبی که منسوبست بمریخ سیم شهوانی که منسوبست
بزهره و فروعات این سه اصل حد ندارد بسبب مجازجات

این سه کوکب بایکدیگر وباکواکب دیگر وبودن ایشان در بروج هر یک
اما امتزاج عطارد با مشتری دلیل قوت عقلست ورایهای صواب
وطلب علوم نافع وبودن امانت ودیانت وحق گذاری وعدل
وانصاف ونظر بحقایق اشیا وامور اخروی ومانند این اما امتزاج
عطارد با زحل دلیل رایهای بد باشد وخطا وجستن علوم مطعون
ورسنده بود بغور معانی وباریک اندیش باشد در کارها وخبرها
اما اگر امتزاج با مریخ کند رایهای او بمکر وحیلت بود وطلب حرب
کند وخدیعت ونیرنجات وسیمیا ومانند این وسخت دل بود و
موذی باشد وبسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند رای او
بسروری بود وپادشاهی وامیری ودانستن علم شهامت وزور
کننده باشد ومتکبر ونظر او بکارهای حکومت باشد اما اگر امتزاج
با زهره کند رای او بمعاشرت بود ومساحت وطلب شعر وموسیقی
واصوات والحان ومزامیر واوتار وتلطف وخوش سخنی و
نیک خواهی مردم ونظر بامور دین دارد واسلام اما اگر امتزاج
با قمر کند رای او بسفر بود وسیاحت وحرکت وعلم مساحی وملاحی
ونظر بامور اسفار دارد اما اگر قمر باد ویا سه کوکب اتفاق
افتد با عطارد مزاج همه را ترکیب باید داد چنانکه در اول

نمودیم

نمودیم وغالب را از مغلوب جدا کردن ومعطی را از مانع و
بنای احکام بران نهادن ودیگر انرا شریک او ساختن وبر حسب
ان اتفاق سخن راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال
باشد در صورت حال مولود رای او پیشوای قومی گردد ومردم
برای وتدبیر او تمسک کنند وقول او حجت باشد اما اگر او ضعیف
باشد مولود کم تدبیر بود واز شاگردان یکی باشد واگر قوت
عارضی باشد مولود قوی حال بود در علمی که باشد ودران شهر
مشهور گردد ومحترم وباجاه اما اگر بسعدی مسعود بود از هر
علمی وروشی که دارد منفعتها گیرد واگر منحوس بود بنحسی مضرت
بینند از انچه بداند **تتمهٔ دهم** در دلایل خاص
وعام بر اخلاق دلایل خاص وعام درین قضیه دو نوع است
اما عام را دلیل کواکب است وبروج وکواکب عطارد است
وزهره ومریخ وقمر شریک ایشان اما از بروج جوزا وسنبله
ومیزان دلیل فکرت اند واسد وعقرب وجدی دلیل غم اند
وسنبله ومیزان وقوس دلیل عقل اند وثور وعقرب وحوت
دلیل حمق اند ودلایل خاص طالع است وصاحب ومستولی
وکوکب ممتزج وحامل تدبیر قمر وقوی تر همه کواکب ممتزج است خاصه

آمام

که او وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف او باشد
بعد از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود بعد از آن قابل
تدبیر قمر پس هرگاه که کوکبی از صورت طالع معتبر بود مدار خلق آن
مولود بر مزاج آن معتبر بود اما اگر معتبر نبود مدار خلق بر مزاج
مستولی باشد بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق بر
قابل تدبیر قمر باشد و موضع او و اگر قابل تدبیر هم نبود مدار
خلق او بر طالع بود و صاحب او اگرچه ساقط باشد پس بنگرند
اگر دلیلهای خلق مولود که عام اند در برجی باشند که موافق مزاج
ایشان بود از وجه عام پس حکم اخلاق آن مولود از وجه عام
و خاص کنند مثلا چنانک عطارد شریفتر است از دیگر کواکب بعقل
و او در برجی بود که بعقل منسوب است از آنچه گفتیم مولود را عقلی
بکمال بود خاصه که عطارد و مشتری اتفاق افتاده باشد پس هر کجا که دلیل
خاص و عام جمع آیند معلولات آن بکمال رسد چنانک در ثمرهٔ امتزاج
شرح آن دادیم پس از دلایل خاص و عام هرکدام که بذات خود قوی
تر باشد اثر آن در خلق مولود ظاهرتر بود و آنک ضعیفتر باشد
اثر او نهانتر باشد **ثمرهٔ ششم** در دلایل جزوی اخلاق
جزوی بر اخلاق بسیار است آنچه قریب است آنست که دلایل

خلق

خلق یا بیشتر آن در برج ثابت باشند مولود ساکن بود در کارها
و با وقار و آهسته و برای خود استاده و متواضع اما اگر در
برج ذوجسدین بود مولود رنگ آمیز بود و مصنع و خوض کننده
در کارها و اگر در برج منقلب افتد مدح و ثنا دوست دارد و
بزرگ منش بود و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی و علمی چیزی
بداند و آمیزنده بود با مردم اما اگر دلیلهای خلق یا بیشتر آن در
برج بهیمی باشند از مردم خلوت جوید و متنفر بود از خلایق
و اگر دلیل راجع بود درای کاران باشد و بر یک جهت قرار نگیرد
و در کارها متحیر ماند و اگر بر موضع الدلایل خلق نحسان مستولی بوند
مولود چیزهای بی طعم و بدمزه را دوست دارد و بویهای ناخوش را
خوش داند و فعلها و سیرتهای ناپسندیده را قبول کند و اگر زهره
و مریخ از طالع ساقط شوند خاصه در برجی که بهیمی بود مولود احمق
باشد و بدگوی و لجوج و تهمت نهد و دروغ سازد و اگر مریخ قوی بود
و زهره شریک او مولود مایل بطرب بود و فسق و فجور و لهو و
زینت و ساختن بطریق عنف و زور و عربده کننده باشد اما اگر
قوت زهره را بود دلیل همان کند اما بلطف و شیرین سخنی و
مزاح و بازی و اگر قوت مریخ را بود بشرکت عطارد مولود دروغ

کوی بود بحث و خصومت و خلاف کننده سخن خود باشد و بران
جهتها آرد و در سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی بود و مریخ
شریک او مولود غمز کننده باشد و مزور و منافق پیشه و نمام و
راغب بتهمت و تضریب اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد
مولود جوینده عزلت بود و خلوت و طالب حکمت و حق گفتن و
سخنان خوش و شیرین و شعر و غزل گوید و داننده موسیقی و معانی
باریک اندیشد و زدن ساز و اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک
او مولود شاعر بود و بمناظره و منادمت مایل و سخنان نمکین و
خوش گوید و طرب انگیز باشد و با موسیقی آشنا و رقاص خاصه
که دلایل در برج میزان بود یا طالع برج میزان بود اما اگر عطارد
در برج با آواز بود مولود شوخوان باشد و اگر زهره در برج
با واز بود مولود قوال شود خاصه در میزان اما این قوتها از
روی ذات و عرض تفاوت کنند بسیار احتیاط باید کرد در معارضه
و تعرین آن و مستحضر بودن بوقت احکام **ثمرهٔ چهارم**
در حکم مفردات بباید دانستن که مهارت طبع در کارها از قوت
دلایل خلق است و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت
از چیزها که بسعادت دلیل است و مضرت از نحوست و شهرت

بافتن

یافتن از وتد و رفعت از صعود در افلاک و خمول و کم نامی از
سقوط دلایل و حضیض و عزت از شرف و ذلت از هبوط و
راحت و صحت از خانه و رنج و زحمت از وبال و شادی از فرح و
اندوه از ترح اما اگر در صورت طالع دلایل موصوف باشند
بصفات پسندیده در مواضع نیکو و قوتهای ذاتی و عرضی دارند
مولود تا در جهان باشد و آراسته بشرف و کمال که فضیلت انسان
بآن است از خارجی و داخلی اما اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط
و تحت الارض بوند خاصه که هیچ کوکب بطالع ناظر نبوند مولود
در مرتبهٔ بهایم بود و بی بها و خسیس و بی قدر بود و بدتر آنک
دلایل در برج بهیمی بوند یا برج گنگ که مولود گنگ باشد چنانک
نه گفتن داند و نه شنیدن **ثمرهٔ پنجم** اگر عطارد
در خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود فکرهای بصواب کند و طلب
علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این دوست دارد و اما
اگر در خانهای مریخ بود دشنام دهنده باشد و بد اندیش خاصه
در حمل و غدر ساز و کید کننده بود و خلویت دوست دارد
اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در ثور مولود دهن گوی بود
و دروغ زن و تهمت نهنده و بخود مغرور و عجب آرنده و در

میزان لطیف طبع و زیرک و بسیار فراخ و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و مدرس و اگر در حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه قمر بود مولود معاملت بسیار بود میان عوام و کافی و اگر در خانه افتاب بود مولود تیز خشم باشد و تند و بزرگ باش و اگر در سنبله بود صاحب رای بود بیشتر از کار و مستوفی و کامل و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده و نقاش **ثمرهٔ ششم** هرگاه که طالع شخصی سنبله اتفاق افتد ان شخص مصالح خود را خود سازد چنانک بمرتبهای عالی رساند خود را بعقل و کفایت چون وزارت و نیابت و مانند ان و اگر طالع حوت بود حکم همین بود ولیکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند اما اگر طالع جوزا بود در کارها تعطیل کند و بزیان برد و خود را از مرتبهای عالی چند ازد و اگر قوس باشد حکم همین باشد اما اگر طالع حمل افتد مولود خود را بدست خود بهلاک دهد بسبب خیانت و کارهای لشکریان و اگر طالع میزان بود حکم همین است ولکن بسبب زنان و راندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد و ستیزه کار بود و در زحمت اندازد

واین سبب بیماری و علت بود و مکروه بود از زنان و شهوت و طالع عقرب مثل او باشد اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز بود و دواب دار و مکار و رنجنده و اگر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوش در جمع مال و نگاه دارنده بود ولیکن بسبب مباشرت و خیانت و مکروه از فساد و سفر اما اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد و سیاحت و الفت گیرد با عوام و اگر طالع اسد بود مولود ریاست طلب کند و سروری و پیشوایی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم مفرد است و طبیعی از ترکیبات تفاوت کند **شعبهٔ ششم** در صورت و مزاج مولود ست اثمار **ثمرهٔ اول** در نمودن دلایل صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانک بران اعتماد افتد بر طبیعت معتبر بود و یا بر طبیعت مستولی بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی معتبر بود او قوی ترین دلیل بود برین احوال و اگر معتبر نبود مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر این هردو حاصل نیاید حکم بر مستولی موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود و اگر این هر چهار دلیل حاصل آیند انرا که قوی تر بود مقدم دارد و دیگران شریک او باشند چنانک نمودیم چون

این مقدمه معلوم شود دلایل مفرد بنیاد کنیم **ثمره دهم**
در صورت و مزاج مولود سیاه چرده بود یا انگبین رنگ و آبادان
تن و سیاه موی و سینه او از موی پاک باشد و بردبار بود و معتدل
بالا و گران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد و اگر مریخ بود
مولود گندم گون باشد و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و اندک
موی و غالب بر مزاج او سردی و خشکی و اگر مشتری مدبر افتد و او
مشرقی باشد مولود سپید اندام بود و پاکیزه و بسیار سیاه موی و بزرگ
چشم و دراز زبان و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و
تری باشد و اگر مغربی بود رنگ او سفید بود و نیکو لون نباشد و موی
کمتر دارد و شهلا چشم و خرد اندام و غالب بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ مدبر
بود و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ سفید بود و ازرق چشم و نیکو قامت
و آبادان تن و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد
و اگر مغربی بود خرد اندام باشد و خرد چشم و سرخ موی و سرخ رنگ
و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج او خشکی بود و اگر زهره
مدبر بود و مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین اندام و خوب
صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام
او بر آن ماند و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و سیاه چشم

و با شهلا چشم و تیز شهوت و مزاج او معتدل بود میان سردی و تری
و اگر مغربی باشد رنگ او سفید بود که با زردی زند و معاشرت
دوست دارد و جامه و زینت و لطیف طبع بود و نیکو قد و بسیار
موی و مولع براندن شهوت ناپاک و غالب بر مزاج او تری بود
و اگر عطارد مدبر بود و مشرقی رنگ مولود گندم گون بود مایل
بسیاهی و معتدل اندام بود و باریک تن و نیکو الفت و خرد چشم
و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی بود
رنگ او با سبزی زند از گندم گونی و لاغر تن و خرد و خوب اندام
و باریک آواز و چشم او در مغاک رفته و حدقه او مانند حدقه بز
و تیز فهم و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی و اگر شمس مدبر بود لاغر تن
باشد و رنگ او با زردی زند و بزرگ سر بود و قوی بصر و معتدل
قامت و باشکوه و هیبت و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر
قمر بود مدبر و در مشرق باشد مولود سفید رنگ بود که با سبزی زند
و نیکو منظر و متحرک و پاکیزه اندام و غالب بر مزاج او سردی بود و اگر
در مغرب بود فربه بود و سست اندام و نیکو معیشت و بیمار رنگ
و رنگ او مایل بود بزردی و روشن و دراز موی بود و اعضای او در
حرکت و تیزگام و غالب بر مزاج او تری بود اما یاری دهند کواکب را

چنانک آفتاب یاری دهد در هیات و کمال و فربهی و بزرگی قامت و در گرمی
و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال هر صفتی و تری مزاجها و حرکت
ثمرهٔ ششم در احکام بر حالات پنج کوکب متحیره چون در اول
تشریق بوند مولود تن آور بود و توانا و قوی جثه و چون مقیم راجع بوند
مولود قوی تن بود و معتدل قامت و جلد و چون راجع بوند مولود خرد
تن بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بوند مولود معتدل باشد و
چون در شعاع شمس بوند مولود خسیس باشد و دون همت و نزار و
آفتها بدو رسد اما اگر صاحب طالع بر ذروهٔ فلک تدویر بود مولود
کشیده بالا باشد و تن آور و طرف بالای او قوی تر بود و اگر در
حضیض بود مولود کوتاه قامت باشد و خرد اندام و طرف زیر
او قوی تر بود و اگر در میان ذروه و حضیض باشد یعنی یکی از دو مقام
مولود معتدل اندام بود و قوی میان و کمرگاه و اگر اتفاق چنان افتد
که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک اوج و در آن وقت هم بر ذروهٔ
تدویر باشد بالای مولود از حد اعتدال بگذرد بدرازی و اگر این
اتفاق در حضیض افتد در غایت کوتاهی بود اما اگر درجهٔ طالع
از اوایل برج افتد مولود دراز بود و اگر از اواخر کوتاه بالا و اگر
از اواسط افتد باعتدال باشد و اگر بیشتر دلایل درازی و کوتاهی و

فربهی

فربهی و لاغری و قوت و ضعف و رنگ و مزاج چون با هم دیگر موافقت
کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند در آن صفت و هیات و رنگ
و مزاج **شعبهٔ چهارم** در احوال حواس و قوتهای نفسانی
یازده شمار **ثمرهٔ اول** در حواس ظاهر پنج حس است
آدمی را اول حاسهٔ سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هوا
کلی و حدوث آن از گوش است و تربیت کننده او زحل است بشرکت
مریخ دوم حاسهٔ بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث آن
از چشم است و تربیت کننده او شمس است بشرکت قمر سیم حاسهٔ شم
است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش بسبب هوا
و حدوث آن از بینی است و تربیت کننده او زهره است بشرکت
مریخ چهارم حاسهٔ ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ
از شیرین و بامزه از بی مزه و حدوث آن از زبان است و اطراف
دهان و تربیت کننده او عطارد است بشرکت قمر پنجم حاسهٔ لمس است
یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این قوت در همه
اعضا پراکنده است و بیشتر در سر انگشتان است و تربیت کننده
او قمر است بشرکت زحل اما از پنج کواکب هر کدام که قوی بود و دور
از خانهٔ ششم و هشتم و از نحوس آن حس که بدو منسوب است بکمال باشد

نسخه
واجب است احوال حواس را دانستن
جهت آنکه اسباب علم و دانایی
و کسب کمالات صوری و معنوی
بسلامتی حواس است چه هر چیز
که آدمی در عالم کون و فساد
ادراک میکند جز بیکی از
حواس نمیشد
بها

واگر ضعیف بود یا در این دو خانه باشد یا بنحس منحوس این حس ناقص
بود و با خلل و اگر همه دلایل پاک بوند از نحوس و قوی حال باشد یا بیشتر
ایشان بهم یکر ناظر بوند و در اوتاد یا مایل الاوتاد باشند دلیل سلامتی
هر پنج حس باشد و در ترقی بودن آن قوتها اما اگر دلیل قوت حس
از نحس منصرف شود و بسعدی متصل گردد یا از موضع بد بیرون اید
و بموضع نیک رونده بود یا از حضیض باوج دارد یا راجع بود و
مستقیم شود یا از شعاع افتاب بیرون اید آن حس که بدو منسوب
باشد قوت او زیادت شود و بهیچ وجه نقصان نه پذیرد اما اگر
دلیل از سعدی منصرف شود و بنحس متصل گردد یا از موضع نیک ازو
بموضع بد آرد یا رونده بود بحضیض یا راجع خواهد شد یا در
شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد خلل پذیرد و در
نقصان افتد و اثر آن وقتی ظاهر شود یا قوت گیرد که نوبت تربیت
بنوعی از انواع بدو رسد و آن اثر بحسب قوت و ضعف آن دلیل
باشد در وقت تربیت او **ثمرهٔ دهم** در حواس باطن
همچنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنجست و در اسم و
صفت ایشان خلاف بسیار است پس انچه مشهورتر است
انست که اول قوت وهم است و او را نیز خاطر خوانند دوم قوت

منقص

متصوره است و انرا مخیله نیز خوانند سیم قوت مفکره است و او را
مدبره نیز خوانند چهارم قوت حافظه است و او را قوت ثابته نیز
خوانند پنجم قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس
باطن اگرچه هر یکی بصنعتی و فعلی مخصوص اند چنانکه حواس ظاهر اما احوال
این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک فعل با تعلق نسازد با یکدیگر والا
دیگری موصوف نشود بدان صفت بمیانجی نفس و عقل و بعالم محسوس
نیاید و معلوم غیری نشود و اما غرض انست که هر یک ازین پنج حس
بکوکبی منسوبست از خمسهٔ متحیره چنانکه قوت وهم منسوبست بمشتری
و قوت مصوره منسوبست بمریخ و قوت مفکره منسوبست بزهره
و قوت حافظه منسوبست بزحل و قوت ناطقه منسوبست بعطارد
پس هر کدام کوکب که قوی حال بود ازین پنج کواکب و بقوتهای ذاتی
و عرضی آراسته باشند حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان مانند
اما قوت و ضعف این حواس هم بدان طریق استدلال کنند که در
حواس ظاهر گفته شد در اتصال و انصراف دلایل و حالات دیگر
بزیادات و نقصان **ثمرهٔ سیم** در دلیل عقل دو قوت
دیگر است در آدمی یکی را عقل عملی گویند و معاش و دوم را عقل نظری
گویند و غریزی پس آدمی بعقل عملی تواند شناخت نیکی از بدی و ظلم

از عدل و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از
امور دنیاوی و عالم شهادت تا شخص بدان قیام نماید و آنرا بنامهای
دیگر گویند و او منسوب بقمر دوم عقل نظری که بدو شناسند ذات و صفات
خدای تعالی و حقایق اشیا و معقولات رسند و تفریق کند میان حدوث و
قدم و ارواح و اجسام و او را نیز نامهای دیگر گویند و او منسوب بافتاب
پس هر کدام از این دو نیر که قوی حال تر باشد در مولود آن عقل بکمال باشد
اما اگر قمر بقوتهای عرضی منسوب بود اثر او عظیم تر باشد و اگر افتاب بقوتهای
ذاتی آراسته باشد اثر او قوی تر بود و اگر هر دو نیر بهمدیگر ناظر بودند بنظر
مودت در طالع نگرند یا بصاحب او یا بهر دو خاصه از او تا داین هر دو قوت
در مولود بغایت و نهایت باشد و مولود در امور دینی و دنیاوی زیرک بود
و دانا و بهر مصلحت از وقت او کار دو بجا آورد چنانکه باید و او ناموس زنده
باشد و اگر نظر عداوت بود کارها بعنف سازد و از علم و سیاست نیک باشد
و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب ساقط مولود در کارهای
دنیاوی و آخرتی بی تدبیر بود و جاهل ماند **ثمرهٔ چهارم**
در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای نفسانی بر سه قسم است که تربیت
دهنده بود اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است
و نتیجهٔ او سه قوتست اول قوة غذا دادن دوم قوت بالیدن سیم قوة تولد

تناسل

تناسل اما فعل این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتها و تعطیل
در کارها و کاهلی و آرزو جستن و در ناز و نعمت بودن و راز نگاه داشتن
و تنهایی و صبوری و او از تاثیرات قمر است بشرکت مشتری دوم روح
حیوانی است و موضع او در دل است و نتیجهٔ او دو قوت است اول
فعل کردن دوم دریافتن چیزها اما هر چه آدمی را خشم راندن است و
قهر کردن و بغض و کینه و شجاعت و تفوق جستن و تجمل و قاعده بدین
روح تعلق دارد و او از تاثیر افتاب است بشرکت مریخ سیم روح نفسانی
است و او را نفس ناطقه خوانند و قول بعضی آنست که موضع او در دماغ است
اما در حقیقت او را منشأ یاد نکرده اند و هر قومی را در وی قولی است
و محققان گفته اند که او از عالم غیب و ارواح است و تعلق او در آدمی
نچون قوتهای دیگرست و این قوتیست که آدمی را از حیوانات
جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت کرده که و نفخت فیه من روحی
و دیگر فرمود که قل الروح من امر ربی و هر چه طلب علم است و حکمت و
ادب و سعادت آخرت و جستن نجاة از ضلالت و رستگاری و طلب
دانستن از عالم طبیعت تا بپیوندد بعالم آخرت و معاد و قصد و صفت
اوست بیاری عقل نظری و بعضی گفته اند که او همان عقل نظری است
و تربیت کننده او عطارد است بشرکت زهره پس هر کدام از این دو

کوکب که قوی حال باشد بقوتهای ذاتی و سعود بدیشان ناظر و نحوس ساقط
در مولود آن روح بکمال بود و اثر او ظاهرتر باشد و نتیجه آن بغایت
رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر او پوشیده‌تر باشد اما اگر کواکب
بهم ناظر بوند در اوتاد باشند و این همه قوتهای عظیم بود در تزاید
و ظاهر اما آن اصل را نیز این جایگاه نگاه دارند که در ثمرهٔ حواس ظاهر
گفته شد از زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات
دلایل اما قوتی دیگر هست که آنرا خارج طبیعت خوانند و آن قوت
سبب فساد مزاج است و باطل شدن شخص و آن خاص بزحل تعلق
دارد و بعضی کسان گفته‌اند که شریک او قمرست و از جزویات
شریک او آن کوکب است که دلیل موت باشد در صورت طالع
چنانکه نموده شد **ثمرهٔ پنجم** در عارضها و آفتهای نفسانی
این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد است از حد یکدیگر و سقوط
هر دو از طالع و صاحب او و اگر در برجهای بهیمی بوند بدتر باشند
و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند
یا ایشان منحوس بوند در مولود بیماریها پدید آید از انواع صرع اما
اگر طالع روزی بود و زحل بر مرکز وتدی باشد خاصه وتد طالع
مولود را جنون پدید آید خاصه که برج ثور بود اما دیوانهٔ ساکن

بود و کم آزار و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز وتدی
باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانهٔ
مضر باشد و متحرک و آن بدتر بود که قمر و عطارد چنان بوند که گفتیم
ثمرهٔ ششم اگر مریخ بروز بر جای وتد بود و زحل بشب
خاصه که یکی ازین دو نحس در سرطان باشد یا سنبله یا حوت یا بعضی
ازین دلایل در طالع بوند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه
که آن نحس مستولی بوند بر موضع قمر و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال
خاصه در عقدهٔ راس بود و در عقدهٔ ذنب بدتر بود و این مولود را
دیوزده و پری زده خوانند و این علت که بسبب غشی کردن و هذیان
گفتن بود ظاهر شود و ترس و بددلی و هزیمت پدید آید خاصه که
مریخ در طالع بود و بدحال یا راجع و بدتر آن بود که سعود از وی
ساقط باشند یا او با ذنب بود و این حکم باشد که مولود خود را از
ترس و خیال بد انگیختن باطل کند و یا مصالح خود را بزیان برد
ثمرهٔ هفتم بودن نیرین در برج مذکر را افزاید در
تذکیر مردان و در طالع زنان مایل گرداند ایشان را بفعلهای مردان
و اگر نیرین در بروج مؤنث باشند مایل گردانند مردان را بافعال
زنان و زنان را بافعال مردان **ثمرهٔ هشتم** بودن زهره

و مریخ در برج مذکر در افزایند انچه گفته شد در افعال مردان و زنان
خاصه که در قران هم بوند اگر در برج مونث باشند در تانیث زنان
زیادت کند و مردانرا بفعل زنان کند **ثمرهٔ نهم**
اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع و نحس بدو ناظر مولود فعل
زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور باشد
حکم همان باشد و زینت کننده باشد و اگر زنرا طالع بدین صفت افتد
از عقرب یا ثور آن سحتری کند و عقرب قوی تر بود و لباس و روش
بر شکل مردان دارد **ثمرهٔ دهم** اگر عطارد و زهره
و مریخ در بروج مونث باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل
بدیشان ناظر بعداوت خاصه بزهره یا بعطارد مولود اگر مرد بود
عنین باشد و اگر این دلایل در بروج مذکر بوند و مولود زن باشد
عقیم باشد و بمردان بی رغبت بود خاصه در سنبله و میزان که هردو
بروج عقیم اند و اگر این سه دلایل در بروج مذکر و مونث باشند
و باهمدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در هفتم بوند و بعضی در طالع و زحل
در هفتم یا صاحب طالع در هفتم بود مولود فاعل و مفعول باشد
ثمرهٔ یازدهم بودن زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد
بهردو ناظر و یکی ازینها در ششم مولود بغلامان و خدمتگاران مایل بود

و بسیار غیرت باشد در کسان خود خاصه که دلایل ضعیف بوند و اگر زهره
ساقط بود از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر دلایل یا بعضی بصاحب
پنجم یا بصاحب یازدهم نگرند مولود عاشق شونده بود بر امردان و اگر
این دلایل در برج مذکر باشند و ناظر بطالع مولود غالی بود درین
فعل و تیز شهوت باشد اما اگر عطارد در خانهای مریخ بود مولود دلیر
باشد درین فعل و اگر در خانهٔ زهره بود کمتر کند و پوشیده تر و اگر در
خانهای عطارد بود فعل او بر توسط بود و امردان او را دوست دارند
اما اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا بهرداد
در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت باشد و پلید کار و همه نوع بروی
روا بود و حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود
با زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع اید و بمجا بغه ‏(بمعانقه)
انزال کند و لذت از خود سازد خاصه که عطارد با زهره بود یا ناظر
دارد **شعبهٔ پنجم** در احوال عمر مولود هفت اثمار
ثمرهٔ اول در مقدمه این اصول هیچ شبهت نیست که شناختن
احوال عمر مولود عندالله است تعالی و تقدس اما بزرگان این صنعت
شریف بتجربه و قیاس اصول چند یاد کرده اند و آن دو دلیلست
یکی هیلاج دوم کدخداه و هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر

وکدخداه دلیل جسم است وکمیت عمر آما اول کسی که در کمیت وکیفیت عمر
سخن گفت هرمس بود و بعد از وی بطلیموس که تلمیذ او بود و بعد از وی
بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است وکدخداه دلیل بدن
بعضی گفته اند هیلاج دلیل بدن است وکدخداه دلیل روح واصح
اینست که نظر وموافقت هردو بقاء شخص باشد آما حکماء طبیعی گفته اند
که عمرهای مولود دهم چون نسبت است بمیراث رود هرچند که عمر پدر وجد
وقبیلهٔ او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد بچیزی کم وبیش و
ابو معشر در کلیات عمر میگوید که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت
تحویل قران وسطی وطالع یکی از دو خانهٔ زحل ومشتری بود ودر مولود
نهاری افتاب هیلاج بود ویا در مولود شبی قمر هیلاج بود وکواکب
دیگر قوی حال بوند ودر اوتاد وناظر بهیلاج یا کدخداه بود ممکن
باشد که مولود سالهای قران وسطی عمر یابد وان دویست وچهل و
هشت سالست بترتیب آما اگر این اتفاق بوقت تحویل قران کبری
افتد ودلایل بقا قایم گردد چنانک گفتیم ممکن باشد که مولود سالهای
قران کبری عمر یابد وان نهصد وهشتاد بود بترتیب وعمر نوح
باستشهاد آورده است آما قول بعضی کسان آنست که چون افتاب
هیلاج بود ودر خانه یا شرف خود بود وهم او کدخداه باشد عطیت کبری

خود دهد وان صد وبیست سال باشد پس اگر قمر بدو ناظر باشد بنظر
مودت از وتد بیست وپنج سال ازا افزاید وهمچنین زهره هشت سال و
عطارد بیست سال ومشتری دوازده سال مبلغ صد وهشتاد وپنج سال
باشد واگر هردو نحس ساقط بوند از کدخداه واجب کند که مولود بدین
عطیت رسد وابو معشر هم برین قولست آما جمهور برانند که عمر مولود
از صد وبیست سال که عطیت کبری افتابست در نگذرد واین وقتی
شاید که افتاب هیلاج بود ودر حظ خود باشد تا او کدخداه باشد و
سالم بود از نحوس وطالع وکواکب دیگر قوی حال باشند آما اگر این احوال
قمر را بود با ان شرایط ممکن باشد که مولود صد وهشت سال عمر یابد که
عطیت کبری قمر است **بحث دوم** در طلب هیلاج متقدمان شش
اصل یاد کرده اند که هر یکی را از ان هیلاج خوانند اول نیر اعظم است
که چشمهٔ قوت حیوانی ومایهٔ زندگانی است ودوم نیر اصغر است که
چشمهٔ قوت طبیعی ومایهٔ کون وفساد است وثالث ورابع نتایج این
هردوان جزو مقدم است وسهم السعاده وخامس درجهٔ طالع که چون
روح است میان بدن پس چون درجه طالع محقق شود داوتاد و
مواضع کواکب اگر طالع روزی بود نظر بافتاب کنند اگر او را در
طالع یابند یا در دهم یا در هفتم یا در چهارم یا در یازدهم یا در پنجم یا در

نبود
دوم یا در هشتم یا در نهم پس او شایسته بود بهیلاجیت و اگر در این خانها
نظر بقمر کند اگر او نیز در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا چهارم
یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سوم بهیلاجیت شایسته بود و الا ترک او
نیز کنند و بنتایج هر دو نیز بنگرند تبر اگر طالع اجتماعی بود در روزی یا شبی
اول بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود
بهیلاجیت و الا ترک او نیز کنند و نظر بسهم السعاده کنند اگر او نیز
در اوتاد یا مایل الاوتاد بود بهیلاجیت شایسته بود و الا ترک او
نیز کنند اما اگر طالع استقبالی بود در روزی یا شبی نخست سهم السعاده
بنگرند اگر نشاید بعد از ان بجزو استقبال نظر کنند و اگر ان هر دو
نتیجه نیز پس در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند و نیز پس شایسته نباشد
بهیلاجیت پس هیلاجیت بر درجهٔ طالع ثابت شود که او بطبع
هیلاجست اما در طالع شبی مقدم قمر بود بر شمس اگر در اوتاد یا
مایل الاوتاد و نهم و سیم نبود بشمس بنگرند اگر او نیز در اوتاد یا مایل
الاوتاد نبود بنتایج هر دو بنگرند هم بدان صفت و ترتیب که از پیش
گفتیم و اجتماع یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند اگر این
چهار نشایند درجهٔ طالع هیلاج باشد و اگر درجهٔ طالع هم نشاید
مولود در اعمر نباشد اما قول متقدمان انست که در طالع روزی و شبی

اگر افتاب در ربع مذکر و برج مذکر بود شایسته بود بهیلاجیت و الا از
خانهٔ دوازدهم و ششم اما قمر بروز و شب بالای زمین یا زیر زمین
اگر در ربع مونث و برج مونث بود شایسته بود بهیلاجیت و از
نهم شاید اگر برج مونث باشد و افتاب نیز از نهم نشاید اگر برج
مذکر بود که فرح اوست و قمر از سیم شاید بروز و شب که فرح او ست
اگر برج مونث بود اما قول ذورتیوس انست که افتاب از خانه
هفتم نشاید که هیلاج بود اگر برج مونث باشد و از هشتم نشاید
اگر برج مذکر باشد و یاد کرده ایم در نتیجهٔ اول که ربع مذکر از
درجه طالع است تا درجهٔ عاشر و ان ربع که در مقابلهٔ اوست و
بدانند که بسیار اقاویل درین علم است اما محقق اینست اما شایستگی
و ناشایستگی هیلاج از دو وجه باشد یکی بمواضع چنانک گفته شد
دوم بکدخداه چنانک اگر هیلاج بموضع شایسته باشد چون اورا
کدخداه نباشد هم چون روحی بود بی بدن اما از روی حقیقت
هیلاج و کدخداه دو معتبر اند در صورت طالع جهت بقاء مولود
از زیر پس و غیر زیرش چنانک نموده شد بسبب این اقاویل را در زایجه
طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات نهادیم در مواضع شایسته از روز
و شبی از زایجه در پیش گفتیم تا مثالی باشد و سطر اول زایجه که بسرخی

نوشته است طالع روزی است و سطر دوم که بسیاهی نوشته است
طالع شبی است و این عمل را اینجا بسیار کرده اند در این مختصر
نبوده است و معاش از روی جمع ... صورة الطالع



ثمره ششم در طلب کدخداه چون هیلاج به یکی از این
پنج اصل ثابت شود بروی کدخداه طلب دارند و کدخداه این کوکب
بود که مستولی بود بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ او و ناظر بود
اگر بدرجه نباشد بر جیت جایز باشد اما بعضی کسان اتصال محل را
بشرط آنکه از جهة اتصال باشند



اول حال حمله شمس حمله انتب

نیز روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر هیلاج نیست شایسته باشد و از خانه
یا شرف خود بوند او لیتر باشد بکدخدائی اما وقت باشد که در صورت
طالعی هر پنج اصل هیلاج باشند بموضع و کدخداه تبر حکم بر آن نهند
که از همه قوی تر باشد بمحل و کدخداه و کثرت هیلاج الیل قوت حیات
و سلامتی مزاج و تبسیار کدخداه الیل طول عمر است و خوش عیشی
ثمره چهارم در کیفیت عمر هر کوکبی را چهار عطیت است اول
عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری اما عطیت عظمی را ادوار دولتها
و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید و کدخداه عطیت عمر بحسب موضع
خود دهد چنانک اگر بر حقیقت وتدی بود از او تاد سالها کبری خود
عطا کند و اگر بر حقیقت مایل الوتد بود سالهای وسطی عطا کند
و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود سالهای صغری عطا کند اما اگر سعدی
بکدخداه ناظر بود از درجه وتدی سالهای صغری خود در عطیت
کدخداه زیادت کند و اگر از درجه مایل الوتد نگرد ثلثان عطیت صغری
خود زیادت کند و اگر از درجه زایل الوتد نگرد ثلث عطیت صغری
خود زیادت کند اما بعضی گفته اند اگر این سعد در وتد بود سالهای
صغری زیادت کند و اگر در مایل الوتد بود بعدد سالها ماه زیادت
کند و اگر در زایل الوتد بود بعدد سالها روز زیادت کند اما اگر

نیز بین ناظر بوند بکدخداه بنظر مودت زیادت کند در عطیت چنانک گفتم
و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کند از عطیت کدخداه و اگر نحسی بکدخداه
نکرد بعداوت از وتدی سالهای صغری خود از عطیت او کم کند بهمان
نسبت که در سعدان گفته شد که زیادت کند در هر خانه اما نظر مودت
نحسان نه چیزی کم کند و نه چیزی زیادت اما در افزایند در خوشی عیش
مناسب نظر قبول و رد او و سعدان بنظر نحس خود چیزی کم نکنند بس
اگر کدخداه قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت و پاکیزه
بالش و فراخ روزی و تربیتهای نیکو یابد و پیوسته تن درست باشد
و عطیت خود را اتمام کند و اگر ضعیف باشد مولود نزار باشد و بیمار
ناک داند و هکن دکم تربیت و عطیت خود تمام نکند اما اگر کدخداه مجرد
بود بکدخدای نشاید مگر در خانه یا شرف خود و سعود بدو ناظر اما اگر آن
سعد بکدخداه ناظر بود قوی حال بود و نظر قبول باشد از مایل الوتد چهار
دانک سالهای صغری خود زیادت کند و از زایل الوتد دو دانک چنانک
گفته ایم و همه تمام کرد و اگر ضعیف و نامقبول بود ماه و روز زیادت کند
اما حکم نحس که کم کند همین باشد و اگر ضعیف بود و از خانهای بد نکر سالها
کم کند نه ماه و روز و اگر قوی حال بود و از خانهای نیک نکرد ماه و روز
کم کند اما ابو معشر آورده است در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا

کدخ

نص اسشست ... اعمال احکاب بنجیبه

کدخداه بیش از مرکز وتدی بود تا غایت پنج درجه را هم از حساب آن
وتد دارد اگر از آن برج بود نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها
در نظر آمد عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخداه و دیگر دلایل
که تسویة البیوت را اعتبار کرده بودند و بر جیت را نگاه داشته و در
بعضی طالعها دیده شد که حکم از صاحب او کرده اند اگرچه درجهٔ طالع آخر
برج افتاده بود و التفات نکرده بدان پنج درجه که پیش از مرکز هر خانه
است که آنرا درجات میته خوانند و در بعضی طالع دیده شد که درجهٔ طالع
بعد از پانزده درجه برجی افتاده بود حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده
بودند و هم از صاحب دوم و همچنین هر دوازده خانهٔ طالع را و ابو المحامد
غزنوی در کفایه آورده است که معتبر چنین است و اگر بیش از پانزده درجه
بود حکم او از صاحب و مستولی او کنند و متقدمان بر آنند که پنج درجه
بیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانک گفته شد بی آنک تمسک بچیزی
سازند یا حجتی آرند و دعوی میکنند که چون کوکب در پنج درجه بود خانه
گذشته از وی بی بهره شده باشد و چون هنوز بدرجهٔ خانهٔ دیگر نرسیده
بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد بس این پنج درجه نه از این
خانه نسبت دارد و نه از خانهٔ پیش او را ضعیف داشتند و میته و
مردار خوانند و بعضی کسان درجات حشو گویند و میگویند که چون کوکب

درین حد بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع
هر درجه که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند
که اغاز قوت طالع بیش از درجهٔ او بود پنج درجه و نهایت قوت
وی اول پنج درجه خانهٔ دیگر باشد بعد از و و بعضی گفته اند قوت طالع
از اول برجست و غایت قوت او در درجهٔ طالع و نهایت قوت او
اخر برج اگرچه درجه طالع اخر برج افتاده باشد جهت انک قوت طبیعی هر
برجی بدیگری نسبت ندارد پس کوکب چون بطالع در اید اغاز کند از
فراج خود قوت دادن طالع را با امتزاج طبیعت طالع و چون بدرجهٔ طالع
رسد قوت او بتدریج بکمال رسیده بود چون از ان درجه بگذرد قوت
او روی بنقصان نهد تا در اخر برج منتفی شود و چون ببرج دوم انتقال
کند اغاز کند اثر قوت خود بهمان نسبت که گفته شد از فراج خود و طبع
ان برج همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس بحکم این مقدمه کوکب در خانهٔ
که بود حکم از همان خانه کنند اما بعضی گفته اند برجیت را اعتبار کنیم
بهمین طریق که گفته شد وقتی که حکم بر ظاهر حالهای مولود کنیم و سعادتهای
خارجی و تسویة البیوت را اعتبار کنیم وقتی که حکم بر حالهای باطن مولود
کنیم و سعادتهای داخلی اما در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویة شقاوتهای
البیوت جهت انک این عمل داخل بدن است و برودج بخارج بدن تعلق

دارد اما در استخراج کدخداه بعضی گفتند که برجیت را اعتبار کنیم که او
دلیل بدن است و احوال خارجی اما اصح انست که در طلب او تسویة البیوت
را اعتبار کنیم که او دلیل عمر است و عمر از جملهٔ قوتهای باطنی است انست
حقیقت این عمل با قاویل بزرگان **ثمرهٔ پنجم** در نمودن
صورتهای طالع و مواضع کواکب طالعها که واقع شود از سه نوع بیرون
نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل و اغلب علت این تفاوت از عروض بلدان
باشد اما قایم ان بود که طالع برجی افتد و مرکز برج دوم از ان برج که بعد از
طالع بود در سیم همچنین تا دوازدهم خانه اما مایل چنان بود که طالع برجی بود
و مرکز دوم از برج سیم و مرکز سیم از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم
اما زایل چنان بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم او هم از ان برج افتد و مرکز
سیم از دوم باشد و مرکز چهارم از سیم پس مرکز عاشر از برج نهم باشد مثال
طالع قایم طالع میزان است بسیزده درجه و عاشر او سرطان بپانزده درجه
و مشتری در پنجم بده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم بپنج درجه و چهل
و نه دقیقه پس مشتری در آخر قسمت چهارم است بتسویه و برجیت در
درجات حشو و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همین برج کنند
و حکم زحل را از چهارم مثال طالع مایل طالع جدی است بدرجهٔ اخر
و مرکز دوم از حوت در پنج درجه پس عاشر او میزان بود از عقرب و مرکز ثانی



عشر قوس بود از جدی شش درجه و مریخ در جدی باول درجه و زحل در جدی
بده درجه پس مریخ درین صورت طالع در خانهٔ یازدهم بود و حکم آنجا از انجا
کنند و زحل در طالع مثالش طالع زایل طالع سرطان افتد باول برج و مرکز
دوم او از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود و از حوت
باوایل برج و مشتری در بیست و پنج درجهٔ سرطان بود و آفتاب در اواسط حوت
پس حکم مشتری از دوم طالع کنند بتسویه و حکم افتاب از دهم طالع پس ازینجا
معلوم گشت که کوکب وقت باشد که از یک برج در سه برج مضمر بود چنانک
مریخ در مثال طالع مایل بجدی است که طالع است اما بتسویه در یازدهم است
پس اگر مریخ درین صورت باول حوت بودی در طالع بودی بتسویه چون مرکز
ثانی از پنج درجهٔ حوت فرض کردیم اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار
بود و بالای او در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهت انک اوتاد دلیل
چهار طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع مایل بود مولود
شتاب کار بود و کوتاه قد و منحرف مزاج و رای گردان و کم ثبات و اگر زایل
بود مولود کاهل بود و دراز بالا و گران کار و متغیر حال ثمرهٔ
ششم در کیفیت سه عطیت کواکب گفته اند عطیت کبری افتاب مقدار
درجات یک ثلث است از دور فلک و ان صد و بیست درجه است
هر درجه را سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد و بیست سال باشد



اما

اما حکم قمر مثل افتاب است که عطیت او یک ثلث است و چون او قدر
دوازده درجه در محاق می افتد این مقدار از صد و بیست کم کرده اند
و باقی صد و هشت ماند بعد هر درجه سالی گرفتند پس عطیت کبری او صد
و هشت سال است اما عطیت صغری افتاب مقدار درجهٔ شرف اوست
بهر درجه سالی و آن نوزده است و عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری
و نصف عطیت صغری است و ان سی و نه سال و نیم است و بقول دیگر
عطیت وسطی او نصف کبری و نصف صغری است و ان شصت و نه سال
و نیم است اما قمر را عطیت صغری او بیست و پنج سالست بقدر انک او
در هر جزوی که باجتماع پیوندد بیست و پنج سال دیگر باید که تا در همان برج
مجتمع شود اما عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری
اوست چنانک در افتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال باشد و نیم
مثل افتاب و بقول دیگر نصف هر دو عطیه است و ان شصت و شش سال و
نیم باشد اما پنج کوکب دیگر را عطیت کبری مثل درجات حدود هر یکیست از
حدود مصریان بهر درجه سالی اما زهره در هر جزوی که محترق شود بعد از هشت
سال باز در همان جزو باحتراق رسد پس عطیت صغری بعدد این سالها
گرفته اند و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را در دوازده
سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال پس این مقدار سالها

عطیت صغری هریک است اما عطیت وسطی هریک از پنج کوکب بنصف کبری و نصف صغری او باشد بی هیچ خلافی و تیر را در عطیت وسطی انکسان که خلاف اندرین قیاس کرده اند و ما حه درین جدول بهم نموده ایم و جدول اینست

جدول عطایای کواکب	عظمی	کبری	وسطی	صغری
شمس	۱۴۶۱	قک	لط نیم	یط
قمر	۵۲۰	قی	لط نیم	که
زحل	۲۶۵	نز	مح نیم	ل
مشتری	۴۲۷	عط	مه نیم	یب
مریخ	۲۸۴	سو	م نیم	یه
زهره	۱۱۵۱	ف	مه	ح
عطارد	۴۸۰	عو	مح	ک

ثمن هفتم در تعدیل عطیت کدخداه بزیاده و نقصان از پیش گفته شد که اگر کدخداه بر حاق وتد بود عطیه کبری دهد و اگر بر حاق مایل الوتد بود عطیت وسطی دهد و بر حاق زایل الوتد عطیت صغری دهد اما اگر کدخداه از درجه وتد درگذشته باشد و او را بعد افتاده از ان وتد قسط ان بعد از تمام عطیت او کم کنند و حکم مایل و زایل و کواکب زیاده کننده و کم کننده همین باشد و این عمل را تعدیل القسط خوانند و خلافهاست درین عمل انچه پسندیده تر است اینست اما اگر کدخداه میان وتد و مایل

الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کدخداه بدرجه سوا و آنرا مسافت نام نهند باز نقصان کنند عطیت وسطی او را از عطیت کبری و ان باقی را تفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام کنند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخداه از او تا د حاصل اید از سال و ماه و روز و ساعات پس ان قسط را از تمام عطیت کبری کدخداه کم کنند انچه ماند عطیت معدل بود بحسب بعد او از درجات وتد مثال طالع قوس بجندین ح نو و مرکز مایل الوتد از جدی این یب کط و مشتری کدخداه در قوس بجندین یا و ارجه طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این ی ه مجنس او برامد دقایق جندین ۲۴۵ سالهای وسطی او از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این لد و این سی و سه سال و شش ماه باشد سالها را در دوازده ضرب کردیم و شش ماه با آن جمع کردیم امد ماه این ۴۰۲ پس درجه طالع از درجه مایل کم کردیم باقی ماند اساس این ا ح لـ برج و درجه و دقیقه او مجنس او به دقایق این ۲۰۱۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۸۴۹۰ بر مجنس اساس قسمت کردیم شد خارج این ماهها ۴۸ و کسر ماند این ۱۹۱۴ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل امد جهار سال و ان کسور درین ایام

۳۶۵ ضرب کردیم مضروب شد این ۶۱۰ ۶۹۸ هم بر بن اساس
قسمت کردیم خارج شد این ۷ ۴ ۳ و این همه ایام بود و کسر ماند این
۴۴۶ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل امد ماه چندین یا و روز
چندین تو پس این کسور در بن ۲۴ ساعات ضرب کردیم شد
مضروب ۱۰۷۰۴ هم بر بن اساس قسمت کردیم حاصل شد خارج این
۵ و این ساعات بود و کسر ماند این ۶۴۴ در شصت ضرب کردیم
۳۸۶۴۰ و هم بر بن مسافت قسمت کردیم حاصل شد این یط دقایق
پس مبلغ این عمل باشد چندین ی ماه یطو این چهار سال و یازده ماه
و هفده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه آین تعدیل را از تمامت
عطیت کبری مشتری که هست عط کم کردیم باقی ماند این عد ه ـ ۱ حا
و آین هفتاد و چهار سال شمسی باشد و دوازده روز و سیزده ساعت
و چهل و یک دقیقه و پس سالهای قمری باشد هفتاد و شش سال و سه ماه
و بیست روز و سیزده ساعت و چهل و یک دقیقه پس این مقدار عمر
طبیعی مولود باشد اما بعضی کسان مسافت را از کدخداه گیرند بمایل
الوتد و همین عمل کنند آنچه حاصل اید از تعدیل اسرا بر عطیت وسطی
افزایند اما اگر کدخداه میان مایل الوتد و زایل الوتد افتد عمل همین
است لکن عطیت صغری او از وسطی کم کنند و اگر کدخداه میان زایل

الو

الوتد وان وتد دیگر افتد حکم عمل همین باشد لکن تمام عطیت صغری را
وسطی کم کنند و اگر کدخداه میان زایل الوتد وان وتد دیگر افتد حکم عمل
همین باشد لکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام کنند و قسط نقصان او را
هم از وی کم کنند اما در زیادت و نقصان سعود و نحوس انست که حصه هر یک
را همچنان معدل کنند پس اگر سعد یا نحس در وتد بود عمل همانست اما اگر در مایل
الوتد یا زایل بود طریق اینست مثال درجه زایل این ب ـ یو کو بتقویم
زهره این ۲ ـ ی از درجه زایل کم کردیم باقی ماند ه ۴ و این مسافت
باشد مجنس او بدقایق ۹۲۳ زهره چون بتسویه در مایل الوتد است
عطیت صغری او که هشت سالست هشت ماه بود در بن وقت بقول بعضی
و در زایل هشت روز پس عطیت زایل او را که هشت روز است از هشت
ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این د ک هفت ماه و بیست و دو روز
مجنس او این روزها ۲۳۲ پس درجه مایل الوتد که هست ط سه کط
از زایل که هست ۲ یو کو کم کردیم ماند اساس این ای ی مجنس او
بدقایق این ۲۰۹۸ پس مسافت او در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب
این ۲۱ ۳۶ ۱۴ این را بر اساس قسمت کردیم خارج امد چندین ۱۰۲
ایام و کسر ماند ۱۴۰ از بن کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم
چنانک نمودیم حاصل امد چندین الط این ایام را بجاه بردیم و با همدیگر

ایام ایر ... ماه و روز

بعضا اول کسر را در ۲۴
ضرب کردیم و بر همان اساس
قسمت کردیم و کسر باقی را
از بن قسمت در ۶۰
ضرب کردیم و بر همان
اساس قسمت
کردیم

جمع کردیم شد چندین ح ـ ا لط و این سه ماه بود و دوازده روز و یک
ساعت و سی و نه دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است بنسبه
این تعدیل بر عطیت خانهٔ زایل که هشت روز است زیادت کردیم
شد چندین ح ک ا لط و این سه ماه است و بیست روز و یک
ساعت و سی و نه دقیقه و این قسط زهره است که زیادت کند بر عطیت
مشتری پس این عمل بر عکس عمل اول است که مسافت از زهره گرفتیم
بدرجهٔ زایل و او در مایل است اما مثال دیگر آوردیم در نقصان
که نحس در زایل است از وتد و مایل الوتد و زایل الوتد مثلا حاصل باشد
مثال درجهٔ زایل این ی ه کو درجهٔ عاشره ه که ند تقویم زحل
ه ح ل درجهٔ زایل از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این ح ن و ی
بود مجنس او ۹۶۴ پس عطیت صغری زحل که سی سالست از وتد
نصیب خانهٔ زایل سی روز بود از سی سال کم کردیم باقی ماند این
بیست و نه سال و یازده ماه پس سالها در دوازده ضرب کردیم
تا ماه شد و یازده ماه با او جمع کردیم مبلغ چندین ماه ۳۵۹
پس درجهٔ خانهٔ زایل از وتد عاشر کم کردیم و باقی ماند اساس چندین یا
ا ح ل مجنس او بدقایق ۲۳۵۸ پس مسافت را در تفاوت
ضرب کردیم گشت این ۲۴۶۵۷۶ پس ماهها را بسال بردیم یعنی بر دوازده

قسمت کردیم حاصل آمد دوازده سال و پنج ماه و از آن کسور ماه و
روز و ساعات و دقایق حاصل کردیم چندین ماه ـ کح ـ با آن سالها
و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین ی ح ـ کح ـ و این سال و ماه و
روز و ساعت و دقایق است این مبلغ را از عطیت صغری او
کم کردیم که زحل میان زایل و میان وتد است انچه باقی ماند این بود
نود و نه ماه سال و ماه و روز و ساعت و دقایق پس این زحل
است که نقصان کند از عطیت کدخداه چون در این عمل اندک دقتی
هست بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز مثالهای او مشروح
نموده شد **شعبهٔ ششم** در احکام هیبت طالع شانزده اثمار
ثمرهٔ اول در مقدمهٔ احکام طالع چون بر طالع مولودی حکم
خواهند کرد اول دلیل طلب دارند و حکم بر دلایل و مستولی باشد از ارباب
حظوظ چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد حکم
بر صاحب طالع نشیند اگر چه ساقط بود از درجهٔ طالع و اگر مستولی
از یکی زیادت بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران شریک او
باشند اما اگر در صور طالع کوکب مبتز بود حکم کلیات مولود از مبتز
کنند و اگر مبتز از یکی بیشتر بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران را
شریک او و دلیلهای خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول

رب مثلثهٔ اول از طالع دلیل
عمر و حیوة و طبیعت مولود بود
و مراد و مکروه خداوند طالع و انچه
از خیر و شر بوی رسد در اول عمر
و رب مثلثهٔ ثانی دلیل جاه و حشمت
و قوت و میانهٔ عمر بود و رب
مثلثهٔ ثالث دلیل عاقبت خداوند
طالع بود و چگونگی پیوستن
او بعالم آخرت

در هر دوازده خانه واجب باشد اما ارباب مثلثات طالع و بروج
دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول دلیل است بر ثلث اول عمر و رب
دوم دلیلست بر ثلث دوم عمر و رب سیم دلیلست بر ثلث آخر عمر
پس هر کدام ازین کواکب سه گانه که قوی‌تر باشد دلیل هم احوال مولود در
ایام تربیت او ظاهرتر باشد اما رب سیم شریک رب دوم باشد
در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد آن دو شریک او بباشند مگر ناظر بوند
که معاونت نمایند و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است
اما مردم که در اول کم سعادت باشند و در میانهٔ عمر یا آخر توانگر شوند
و سعید و یا در اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه یا آخر درویش
و بی حرمت گردند و چند نوع دیگر که درین صورت اتفاق افتد یکی
سبب ازین اسباب مثلثات بوند از جملهٔ اسباب و حکم و عمل و عزل
و سفر و حضر و آنچه بدوازده خانه منسوبست همین باشد
تتمهٔ دهم در احکام مستولیان بر طالع اگر مستولی
بر طالع زحل باشد و او قوی حال بود مولود دور اندیش باشد و زیرک
و قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و متانی و محب بزرگان و پیران
و آبا و اجداد و املاک و خویش و قبیله و مایل بتجارت و زراعت
و اگر ضعیف حال بود مولود ممسک باشد و حسود و کینه‌دار و ستیزه‌کار

و دون همت و طامع و خوار و رنج‌کش و بیچاره باشد و تنگ دل و اندرون
دار و تنها باشد و کنندهٔ کارهای سخت و دشوار و نامشفق بود بر آبا و
اجداد و قبیله و استادان و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود مولود
مطیع مشایخ بود و علما و اهل تحقیق و زاهدان و اهل ورع و خیر کننده
باشد وی نیز مردم و نیکو رای و خوش خلق و درست گوی و راست
قول و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف بود مولود معالج بود و
عزیمت خوان و نا آمیزنده و بد اختیار و رو پارسا بدروغ و مزدور و
با طمع و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بود و مولود دل تیز بود و محنت کش
و بد دل و بد معامله و بی رحمت و بد محضر و مانع خیرات و متعصر در
کارها و غلبه کننده و مغضب و دشمن مردم نیک و سخت کوشش بود
اما حاجات بر آورنده بود و اما اگر مریخ ضعیف حال بود مولود
زیان کننده بود و راه‌زن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار و خدا
نا ترس باشد و از شر و جور باک ندارد و بی شرم و بی نام و ننگ باشد
و مشنع و او را دوستی نبود و کور شکاف و درد کش باشد خاصه
که زحل نیز بد حال باشد و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره باشد
و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود را با زنان چنان خوش نبود و
کارهای نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد و ضعیف

زندگانی و از مردم رمنده و غیرت برنده باشد بر ازواج و دوستان و اگر
زهره بدحال بود مولود حریص باشد بر زنان و نحس و بی تمیز باشد
و با پسر زنان و زشتان صحبت دارد و می خواره بود و نکوهنده مردم
باشد در کارها و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر بد و مولود طالب
نیکی و خیرات بود و کارهای پوشیده و بحث کند و فتان و تلخ بحر
باشد و عاقل بود و علم هندسه و فلسفه و نجوم و طب و انچه دقیق است
نیک بداند و عالم دوست بود و اگر عطارد بدحال بود مولود را حقیر
گرداند و دشمنی از اقربا و ساحر بود و کاهن و تعویذ نویس و فریبنده
مردم و عقل از دخلایق و حاجات از وی روا نشود و بخیل بود و نکبت
خوان اما اگر مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب
منصب بود و ولایت دار و نیکو و عابد و آسان گیرنده کارها و معتدل
خوی و عالم و مدرس و مفتی و امام و بارع و دانندهٔ قواعد ادیان و
آبادانی دوست دارد و عبادت خانها سازد و اسباب تحصیل علم
مهیا کند و کریم طبع و دوست دار مردم باشد و با حیا و عفت و آزاد
مرد و عادل و رحیم و محب استادان و مربیان و بر اهل و قبیله مشفق
بود و اگر ضعیف حال بود ریاست و بزرگی جوید و حکومت و سبکبار
باشد و متلف و ثنا دوست دارد و نام جوی و کم اعتقاد و معجب و

کامل

کاهل در کار دین و خویشتن بین باشد و کم خیر و انچه کند بر روی مردم کند
و با نفاق و بددل و ترسنده و کم عار باشد و نامشفق در حق استادان
و مربیان و مردم عزیز نفس و زنا بر پا کند و پوشیدهٔ اسرار باشد و اگر
مریخ با او بود یا ناظر بد و مولود حاکم گردد یا قاضی و درشت گوی و حق گوی
و غلیظ خوی و خصومت کننده و یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست
دارد و تفوق طلبد بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام
جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بدحال بود مولود ستیزه کار بود
و پیوسته آشفته و زود سیر و پشیمان شونده و بی وقار و رای گردان
و برای خود رونده و مختلف خوی و مضطرب احوال و کم تمیز باشد و منت
نهنده و کرم او از خوف باشد و یا بر روی خلق کند و رغبت کند بتسخیر کواکب
و وهم و جن و عفاریت و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری
بود یا ناظر بود مولود بسیار خیره بود و پرهیزکار و دوست دارندهٔ
اهل بیت و اقربا و سلیم دل و راست گوی باشد و از وی همه خیر و دیانت
بود و پاک باشد و پاکیزه روی و مطایبت کننده و پاکیزه سیرت بود
در دین و مذهب و اعتقاد و توانگری ورزد و پیوسته متبسم باشد
و اگر زهره بدحال بود مولود نازک فراج و ملول بود و خوش عیش
و حریص بر زنان و رانندهٔ شهوت بود و تلف کنندهٔ مال بود و فعلهای

زنان کند ولعب وهزل دوست دارد وامین و با طاعات باشد
ودست گیرندهٔ مردم واگر عطارد با مشتری بود یا ناظر مولود عالم بود
ودر علوم ادیان نیکو داند وامام ومفتی وواعظ بود ومعنی شناس و
تیزخاطر ونیکو رای وخوب تدبیر وپسندیده مشورت ونیکو طبع وبا دیانت
وامانت دارو باادب ونیکو اخلاق وروا کنندهٔ حاجات بزودی و منصب
شود در هر علم که بداند ورغبت بعلم الهی کند ومعقولات وشرایع ومنقولات
واگر عطارد بدحال بود مولود بدزبان بود وبدبیان گوی وحقیر در نظر
خلایق وبجود گمان بزرگی برد واهلیت وحکومت ومضطرب حال وتلخ
سخن باشد ورعنا وملول ونامقبول وحیلت سازد ودرون دار بود و نویسندهٔ
شکلها وطومارها وهیکلها وخاتمها ونفاق کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود
بر طالع واو قوی حال باشد مولود لشکرکش بود وامیر وحاکم وصاحب ولایت
وحمایت ودلیر ومردانه وسلیح دوست ومتغلب وجبار ومایل بوافعهای
درشت ودر خطرهای عظیم رود وسالاری ومهتری جوید وخشم آلود
وتند وبخشاینده بر ضعفا وزیردستان واگر مریخ ضعیف حال بود
مولود دشنام دهنده باشد وبی شرم وسر دسخن وسرد گوی وبی رحمت
وخون ریز وبدفعل وکینه کش وحسود ودزد وفتنه دوست ومشنع
وترسنده وعذاب دهنده باشد وحرام خوار وجامه رباینده و دیوانه

شکل

شکل وخیال ناک واگر زهره با او بود یا ناظر او مولود شادمان زید
وخوش عیش ومعاش وراغب بشهوت مردم اما عاقل وباتمیز و
برارندهٔ حاجات وکریم طبع ونیکوکار وشادی باز وآنچه کند در
کند واگر زهره بدحال بود مولود بسیار آمیزد با زنان وکودکان و ستیزه
کار بود وتیز شهوت واو را خوب وزشت یکسان باشد ودر وغ زن
بود وخاین ومفسد وملول وفاسد عقل باشد ونا پارسا ودلیر بر حرام
وفسق وفجور وهزل واگر عطارد با مریخ بود یا ناظر بود مولود در علم سلاح
نیکو داند ولشکردار باشد وبزور جنگ وحیلت ساز بود وحاضر جواب
وصاحب طبع وضبط کنندهٔ کارها وخیرها وبدفعل باشد وزود فهم و
فریبنده بود وبدی کننده با دشمنان ونیکویی کننده با دوستان و
جویندهٔ قصاص وانتقام باشد وحاجات بو فا رساننده وصاحب رای
بود وخدیعت ومکر کننده باشد واگر عطارد بدحال بود زود دلیر باشد
وپشیمان شونده وداننده حیلت وفریب خلایق وشتاب کار و
پلید شلوار با امردان ومعروف بشر انگیختن وراه زدن وطراری ودزدی
وقمار وساختن طلسمات وحیلها وتسخیرها ودهم وداننده سحر وخواننده
عزیمت پری ودیو اما اگر زهره مستولی بود بر طالع وقوی حال باشد
مولود متنعم وپاکیزه طلب وبازینت ولهو دوست وبکار دارنده عطرها

ونیکوکار و لطیف و پاکیزه طلبد و خوش خوان بود و با لطافت و دشمن
دار بدیها و دوست دار نیکیها و بسیار خیر باشد و راست کار و راست
قول و بخشاینده و خوب صناعت و نیکو سیرت و فریادرس و دست گیر
و داننده اصول و الحان و شعر و معانی و یادکرد حذای و مایل بشکل
زنان و لباسهای ایشان و خوب حکایت باشد و شیرین لهجه و دوستی
ورزد و مطیع نیکان بود و شفق برمادران و خواهران و اقربا و
بندگان و کرم و غریزی دارد و صلب بود در کار دین و مذهب و اگر زهره
ضعیف حال بود مولود معاشر بود و مایل بفسق و فجور و عشق و شاهد
بازی و مناکحت و راندن شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد و هزل
گوی باشد و داننده و زننده ساز موسیقی و قیادت دوست دارد یا عطر
ساز بود و مایل بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگی کند و خدمت
مطربان و تراز و داری و ریاحین فروشی و مادر آزار بود و نامهربان
خویش و اقربا و بندگان بود و بر مردم و اهل بیت و عذابهای بد خورد و اگر
عطارد با زهره بود یا ناظر بود و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق
و خوش صحبت و نیکو مجالس و ممیز و ندیم پیشه و شیرین سخن و حیله ساز
بوجه احسن و عالم و حکیم و نیکو ظن و خوش الفت بود و جوینده دوستی و
مداب نیکو باشد و عاقل و حلیم و محبت با شرفا و اهل فضل دارد و نسبت

با نیکان کند و با امردان و غلامان امیزد و غیور بود و اگر عطارد بد حال
بود مولود پلید باطن باشد و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دو زبان و دو روی
و فریبنده بدروغ و بدرای باشد و او را اندیشه از خبث و بدسیرت بود
و خداوند تشنیع و هجا گفتن و غیبت کردن و سالوس باشد و بی عاقبت
و دربند خوردن و آشامیدن حال را نه عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود
بر طالع و قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و فاضل و ممیز و دبیر و نقاش
و داننده فلسفه و کلام و احکام نجوم و طب و شعر دان و سخن شناس
و سخن ساز و مصنف از علوم و صناعات و مستوفی باشد یا وزیر و حاجب
تجربه بود در کارها و کافی و معاملت دان باشد و فایده دهنده و خردمند
و نیکو ظن و خرده دان و پوشیده اسرار و واعظ باشد و معلم و مدرس
و دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت برنده و اگر
بدحال بود هجا کننده بود و مزور و کاهل و احمق و رایهای او خطا افتد
و گمانهای بد برد و بخود غره بود و بعقل خود کار کند و زود از راه برود
و در کارها چندان تمیز ندارد و خیره و طرار بود و دزد و راه دار و در
معاملات نا راست و مردم را غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر
خلاف کند و دشمن دار برادران و خواهران و اقربا بود و کم شفقت و
بیگانه دوست و کم ثبات و هیچکس را دوست و نیک نخواهد خاصه که در خانه

زهره بود بدحال یا راجع اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود
مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و رفعت
و عز و جاه دارد و شرف نفس و بزرگی جوید با شجاعت و دلیر و با
وقار بود و توانگر جاه و عالی همت بود و کم التفات و عادل و مایل
بکارهای آن جهان و منصب بود و تقویت کننده بر ضعفا و زیردستان
و دستگیر و بخشاینده و تربیت کنندهٔ فرو ماندگان و عاجزان باشد
و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان و بزرگان و استادان و
مربیان و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارندهٔ
نیکیهای مردم و طلبندهٔ انصاف و اگر بدحال بود مولود خویشتن بین
بود و خود رای و سخن بزرگان گوش ندارد و تفوق و بزرگی جوید
و جاهل و خیره کار بود و مال دوست دارد و بی رحم و نامراد و نامشفق
بر آبا و اجداد و استادان و ظالم بود و دنیا پرست و کاهل در کار
دین و امور آخرت و اگر زحل با شمس بود یا ناظر بود مولود سخت
جبار بود و کبر و کیاست دوست دارد و سخن گوش باشد و ستانندهٔ
انصاف بجبر و زور و کارهای درشت بر دست او رود و عمارتهای
عالی و حصنها سازد و اگر زحل بدحال بود ظالم بود و رنج کش و سختی
نمای مردم و در زحمت از خصمان و ضدان و قلیل خزانه و خرابی کند در

املاک

املاک و معجب بود و بخود مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود
مولود عادل باشد بجای خود و در وقت کند آنچه کند و ملک دار یا حاکم
یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و راست کار و نیکوکار و جوانمرد بود
بطبع و حلیم بود در وقت و مغضب در وقت و بخشاینده باشد و مردم
دار و توانگر و نهندهٔ ذخایر و باشد که وزیر باشد و اگر مشتری بدحال
بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را
رستگار و مشفق نماید و نفاق کننده و دهندهٔ وعده و کارهای او همه
بروی و ریا بود و نه بجای خود بود و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر بود مولود
قاهر بود بجهت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع
آرندهٔ لشکرها باشد و خداوند طبل و علم و ولایت باشد و امر و نهی او
بموقع بود و کرم و بخل او بجای خود بود و اگر مریخ بدحال بود خونهای
بسیار کند و لشکرها و یاران با او خلاف کنند و ترسنده و منهزم باشد
و دزدی و خیانت کند و خداناترس و بدکار و جاهل و اگر زهره با شمس
بود مولود پاک دین باشد و متعبد و عادل و داددهنده و با لهو و
زینت و ملبس و عطر دوست دارد و راغب بزنان و راندن شهوت
و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده باشد و دوست
مردم و معاشر و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد

وسازندهٔ صورتها از چیزها و نمایندهٔ عجایبها و شناسنده در صنعت پیرایه
وحیلها و آرایش جامها بزر و نقوش بدیع کردن و اگر زهره بدحال بود
دشمن دار زنان باشد و کم شهوت بود و پنهانی جوید و معیشت او نانش از
ورنو در خوردن و آشامیدن و در پوشیدن چندان عالی نباشد و باشد
که صورت او چندان خوب نباشد و اگر زهره محترق بود جور کننده باشد
و ظالم بر زنان و باشد که زن او بیمار ناک باشد یا بدست او هلاک گرداد
خاصه که راجع بود و در مواضع بد و اگر عطارد با او بود مولود بزرگ و عاقل
بود و رسنده بجان معقولات و علوم الهی و سیاسی و دبیری و انشا و استیفا
و صاحب رای بود و مردم دار و نیکو بصیرت و در بیشتر علوم و صناعت داند
خاصه در نقاشی و صورتگری و تذهیب و جوهر شناسی و دانندهٔ رسوم
و نهندهٔ قواعد ممالک و آثار راین و بابها و بصارت باشد و نازک طبع باشد
و تیز خاطر و صاحب مودت و فعل او باعتدال باشد و مقبول بود در دلها
و شیرین سخن و آسان و معیشت او پیوسته مهیا بود و اگر عطارد بدحال بود
مولود غدار و مکار بود و ظالم و بسخن مردم زود احمق شود و اگر عطارد
محترق بود مولود بیمار ناک بود و مستوفی ظالم و اگر در صمیمین باشد
قوتش بود مگر راجع باشد که در وی خیر نباشد و مولود رای گردان بود و
باشد که در کارها عاجز و بی تدبیر بود و اگر قمر با شمس بود یا ناظر بود مولود

حیل

متحرک باشد و کاهل و نایب در کارها انگیزد و آنچه او را بخود باید کردن
بدیگری حوالت کند و سفر دوست دارد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود
سیر و باشد که ولایت دار گردد یا هم صحبت پادشاه و بزرگان و در کارهای
دینی و دنیاوی نیکو تدبیر باشد و عقل معاش و خویهای او پسندیده افتد
اگر قمر بدحال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و مجالست
بزرگان نخواهد و سفرهای بی رضا و ناستوده کند در خدمت اکابر اما
اگر قمر مستولی بود بر طالع و قمر قوی حال باشد مولود بحکومت رسید
و ولایت داری و خلافت و مولود حاجب و نایب و رسول باشد و دانندهٔ
مساحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف و دانندهٔ خواص اشیا
و صاحب تجربه و زیرک باشد در معاملات و متحرک و شتاب کار و تیز او
و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران و خواهران و یاوران و اقربا
و سبک روح باشد و محبوب و خوش مجالست و اگر ضعیف حال بود مولود
کم خرد بود و کاهل و بی کار و بی ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بی صنعت و
کذاب و فال گوی و صیاد و پیک و جاسوس و قواده و آب کار و چاه کن و
بی رحمت در حق اقربا و مادران و خواهران و دون همت و بیمار ناک
و کم معیشت و اگر زحل با او بود یا بدو ناظر باشد مولود مزارع بود و شبان
بان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش و اگر زحل بدحال بود

کریه المنظر باشد و تاریک دل و کارهای خسیسانه کند و کم خرد باشد و طبیب و
حکیم و راه نشین و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بود و یا نایب قاضی بود یا وزیر
و حاکم و کارگر علما باشد و رسول بزرگان و کارساز خلایق و با امانت و
دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی
کننده باشد با بزرگان و اهل خیرات و توانگران و اگر مشتری بد حال
بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارگر علما و صلحا و تزویر کننده باشد
و سالوس و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود لشکری بود یا پیشکار
سپاه یا جاسوس و رسول لشکر و سلاح ساز و سازنده نیزه و تیر بود
و انواع جوشنها و سلاحها و مولود جلد بود و بدرقه کاروان شود یا
راه بانان و زیرک بود و حیلت ساز و علم فریب و اگر مریخ بد حال بود
مولود چهارپایان دارد و باد زدان در آمیزد و خیانت کننده و
شاگرد مسافران و تجار بود و گرمابان باشد یا طباخ یا آهن گر یا
قصاب و مانند این و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود امیر مطربان
شود یا سازنده سازهای طرب و داننده علم موسیقی و رقاص و یا دیبا
باف یا عطاری کند یا مشاطگی و مقبول بود و در کار باغ و بوستان
بشناسد و اگر زهره بد حال بود شاگرد مطربان شود و رسول و کار
کن ایشان یا حلاج یا حصیر باف باشد یا ریاحین فروشد و آلت

[illegible]

زینت زنان فروشد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بود و مولود دبیر شود
یا عدل و قبالها و کاغذها نویسد بخط و نایب دیوان یا مهتر بود بر صناعت
وران و بزرگتر عوام از اهل بازار و کاغذگر یا نقاش جامه و کتاب و دیوار
شود و در علم خط و نقط و دایره و مساحت بداند و باشد که دلال ضیاع
شود و اگر عطارد بد حال بود مولود رسن تاب بود و جولاهه و کاغذ
یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر باف و یا از نی چیزها سازد یا خراط یا شاغ (اروغ)
گو باشد اما از مستولیان هر کدام که در عقده راس باشد قوت و
سعادت او را زیادت کند و در مدلول بیفزاید و اگر در عقده ذنب بود
سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را ناقص گرداند اما این احکام
مستولیان در او تاد و مایل تفاوت بسیار کند و مواضع هر یک و نظر قبول
و رد و مودت و عداوتشان نمودیم احکام هر یک در قوت و ضعف در
وقت امتزاج نیک احتیاط کند و نیک غافل نباشند از آنچه بارها یاد کردایم
و شرایط بجای آورند تا اغلب احکام راست رود **ثمن ششم**
در احکام کلیات طالع بباید دانستن که اگر طالع و مستولی
بر وی و صاحب طالع و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعاده
و صاحب وی قوی حال بوند و نحوس از ایشان ساقط مولود در بیشتر
اوقات تن درست باشد و با سلامت و قوی حال و متنعم و آسوده

ومحترم وتوانکر ومقبول خلایق آما اکر دلایل ضدان باشد حکم برضد افتد
واکر بعضی ازین دلایل قوی وبعضی ضعیف باشند حکم برحسب آن کنند
واکر صاحب طالع یا قمر یا یکی ازین دو از سعدی باز کردد وبسعدی
پیوندد مولود از اول عمر تا آخر بخوشی کذراند ازان جهت که انصراف
دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمرست واتصال بدیکری دلیل اواخر عمر
وهر فراغ که میان اتصال وانصراف افتد دلیل اواسط عمر بود وآکر
صاحب طالع قمر از نحس منصرف شود وبنحسی دیکر پیوندد احوال مولود
اخر عمرش خوش نباشد وآکر از نحس منصرف شود وبسعد متصل
کردد اواخر عمرش خوش باشد وآیین حکم را در هر دوازده خانهٔ طالع
نکاه باید داشت واعتبار کردن نظرها را در مودت وعداوت وقبول
ورد **ثمرهٔ چهارم** بطلیوس میکوید که سعادت بزرکتر مولود
آنست که کوکبی از ثابته که در عظم اول یا دوم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد
یا درجهٔ عاشر یا درجهٔ حادی عشر یا درجهٔ نیرین یا درجهٔ سهم السعاده
لکن عاقبت آن بد بود خاصه که کوکب نحس بود آما از بودن کواکب
ثابته بدین درجات درجهٔ طلوع او میخواهیم اکر عرض دارد وآز بودن
بر درجهٔ عاشر ممر وی تا جرم وی انجا بود که اکر چنین فهم کنند که درجهٔ تقویم
باید که باشد آن خطا باشد **ثمرهٔ پنجم** اکر طالع مولود موافق

یا درجهٔ مشتری

طالع

طالع قران افتد یا او تاد او یا موافق جزو قران یا مثلثات او مولود
بسعادتهای بزرک رسد از فراغ آن قران وآن دولت وملت و
مولود از حاکمان آن مملکت کردد خاصه که مولود از قبیلهٔ آن قوم
بود **ثمرهٔ ششم** اکر درجهٔ طالع مولودی موافق درجهٔ
شمس افتد بروز از طالع ملتی یا دولتی یا موافق درجهٔ قمر بود مناسب
آن دولت وملت **ثمرهٔ هفتم** اکر طالع مولودی اتفاق
افتد در سال قران ودلایل او را اندک قوت بود مولود سعادتهای
بزرک یابد وعطایا قوی از فراغ آن قران ومعاونت وی آما اکر
قوتهای دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود وحاکم کردد
دران قران وآن دولت پس از دوازده خانه مولود آن برج و
دلایل او که قوت داشته باشند سعادت دولت مولود ازان
خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب دلیل وآن عطیت مناسب
حال آن قران باشد وحکم مولود زمان همین باشد آما سعادت
مناسب حال زمان باشد آما اکر این اتفاق در سال قران نحسین
افتد حکم برضد افتد خاصه که قمر در سرطان افتد وهر چند دلایل
طالع مولود قوی بوند عطیت نیکو نیابد که فراغ قران نحسین مانع
شود وبشکنند قوتهای دلایل او را وآین یکی از اسباب اینست که

مولودی را طالع ضعیف افتاده باشد و او نیکو حال و با دولت باشد
و بعضی منجمان ندانند که این از کجا و بچه دلیل است اما اگر طالع قوی
افتاده باشد و مولود را بد حال بینند چون در سال قران نحسین زاییده
بود هم ندانند که این از کجاست و بچه دلیل است **ثمره هشتم**
اگر درجهٔ طالع مولودی موافق درجه سعدی افتد از طالع قران یا تحویل
قران یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجهٔ عاشرش موافق آن
سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیت کرد از دولت آن صاحب
دولت و اگر بجای سعد نحس افتد حکم بر عکس افتد **ثمره نهم**
اگر طالع مولودی اجتماع کواکب افتد مولود بدولتهای عظیم رسد و دولتهای
خارجی و داخلی او در کمال باشد و هر چند کواکب بیشتر بوند حال قویتر
باشد و صفات حمیدهٔ او بر طبیعت کواکب سعد بود یا کواکب مقبول
در طالع و صفات ذمیمهٔ او بر مزاج کواکب نحس بود یا کوکب نامقبول
اما در خانه که کواکب در وی جمع آیند از دوازده خانهٔ طالع مردم مولود
رغبت جهت طبیعت آن خانه نمایند و هر کوکب که قویتر بود و مقبول رغبت
کنندگان از منسوبات او باشند مثلا اگر کواکب در طالع او جمع آمده
باشند و عطارد مقبول باشد و مسعود مردمان دبیر و حکما و فضلا
و انچه بعطارد منسوبست بیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب عقل و هنر

دلیل بر

و کیاست و فراست و علوم و امثال اینها اما اگر در بیت المال جمع آیند
و عطارد قوی حال باشد مردمان یا بزرگان و صناعان و نایبان و
وکیلان بزرگان و بیاعان بیش او بسیار آیند و در وی جهت داد
و ستد و معاملات و بیع و شرا و مانند این و قیاس همین است بروج
دیگر را و بروج آتشی و بادی و آبی و خاکی را اعتبار کنند اما اگر طالع قران
مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ و عطارد و زهره باشند و مقبول
بوند مولود دعویهای بزرگ کند و عجب که دعوی نبوت نکند خاصه که
صاحب نهم عطارد بود یا یکی از آن کواکب که در طالع اند یا طالع یکی از
خانهای علویین باشد دعوی او بجای خود بود و یا دعوی ولایتی کند
پس اگر مریخ مقبول بود جر بها قایم کرد است و اگر مشتری و زهره و
مریخ نیکو حال باشند حصول دولت او باسانترین وجوه باشد و
بیشتر از اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود از دیها کند
و خیانت و خانهای بسیار خراب کرد و حرب و مقاتله افتد **ثمره**
دهم اگر آفتاب در وتد طالع بود مولود حاکم ملک و ولایت شود
خاصه که مقبول بود و صاعد در فلک خود و صورت مولود با هیبت بود
اما اگر قمر بشب در طالع بود و اگر صاعد بود و در عرض شمالی و زاید
النور صورت مولود پاکیزه و خوب بود و باشد که حاکم و ملک دار دیا

نایب بود و حکم در ان شهر کند و نیابت راند در موضعی که بآفتاب یا بقمر
منسوب بود اما اگر آفتاب بروز در عاشر سهم السعاده بود و بطالع یا بصاحب
او ناظر بود و مقبول باشد حکم همین بود و اگر چنین اتفاق با سهم الغیب
افتد مولود حاکم گردد اما بسبب کرامت و سخنان غیبی و فراست و کیاست

ثمرهٔ یازدهم اگر طالع مولودی مریخ بر درجهٔ طالع افتد یا نزدیک بدو
در سر و روی مولود زخم و نشانها بود و یا بر دندان او و مولود مشهور بود
و خصومت کننده و غلبه جوید و صورت او بترکان ماند و مردانه باشد
و حمیت دارد و در علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود ترسنده باشد
و کم وفا و فتنه انگیز و در هر خانه که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود
مولود ترسنده باشد و فسق و فجور کننده اما اگر زحل در طالع بود بر
روی مولود خالها بود و علامتها و پیوسته ترش روی بود و اندوهگن
و زشت صورت خاصه که نامقبول بود و اگر عرض کوکبی که در طالع بود
شمالی بود مولود فربه اندام بود و اگر جنوبی بود لاغر اندام باشد

ثمرهٔ دوازدهم اگر در طالع سعدان بدحال و ساقط باشند و
نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کوکب در بروج بهیمی بود قوی
تر باشد و مولود خسیس باشد و جاهل **ثمرهٔ سیزدهم** چون در
طالع دلایل سوت قایم گردند اگر سلطان قوی حال بوند و قمر نیک بسوت

بود مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب قوی حال بود
و علو یابد معنوی او دعوی در سن وقوف کند و کهولیت یا در پیری
و قبولیت او را قبولیت دلایل باشد و پاکی و لباس و خوی از زهره
و طاعات و عدل و خزانه او از مشتری و لشکر و قوت او از مریخ و
صیت و حرکت و همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست
او از آفتاب و محنت و شدت و ظلم او از زحل و قواعد تدبیر او
از عطارد و مدت دولت او از علو بین و حکم راس و ذنب همان
است که گفته شده است اما اگر قران در وقتی اتفاق افتد که نقل
دوری بود یا دوری یا فصلی بفصلی از ادوار دولت ان مولود بکمال رسد
و بیشتر ازا باد از عالم صیت او برد و حکم او در ان نسبت بدلایل قران
و مدبران دور یا فصل **ثمرهٔ چهاردهم** اگر مولود را مشتری
در طالع بود دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت
اگر صاحب طالع بدو ناظر بود اقوی تر باشد و قومی را پیشوا گردد و
اگر مشتری مقبول بود خلایق بدو رغبت نمایند و اگر مشتری راجع بود
کم اعتقاد باشد و بر طاعت خاصه که عطارد ساقط باشد و مردم دار نبود

ثمرهٔ پانزدهم اگر زهره در طالع بود مولود ملبس باشد و
پاکیزه خورنده و خوب صورت و تر اندام خاصه که بر درجهٔ طالع باشد

و راغب باشد بزنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند
و در دین اسلام با اعتقاد بود و دانندهٔ موسیقی خاصه که در خانهای خود
باشد یا خانهٔ مشتری و اگر در خانهای زحل بود دانندهٔ موسیقی بود و زننده
ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه که دلو خانهٔ سیم یا نهم افتد و کریه المنظر بود
و طلب فسق و فجور دارد و در خانهای مریخ غالب و راغب تر بود بهزل و مزاح
و بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانهای عطارد طلب کودکان
دارد و این معانی را در ثمرهٔ اخلاق مشروح گفته ایم و اگر صاحب طالع بدو
ناظر بود کار قوی تر شود و مشهور گردد در روش خود **ثمرهٔ شانزدهم**
اگر عطارد در طالع باشد مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود
و اگر راجع باشد رای گردان بود و بی ثبات و وعده دهنده خاصه که
برج منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه
که زحل با او بود یا بدو ناظر باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود فال گوی
بود و زراق و راه نشین و اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم
گردد اما کسان بدو رغبت ننمایند و عاجز باشد و ناخوش لهجه و اگر در
خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر
شود و گاهی یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو امیر لشکر
شود و اگر در خانهای زهره بود مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید

و در ثور قوی تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول باشد و ظریف
و خوش سخن و اگر عطارد راجع بود رای گردان بود و ستیزه کار و اگر در
خانهٔ خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و دبیر
و عالم و عاقل و مصنف در هر علمی که افتد و صاحب رای بود و رسنده بغور
چیزها و دانندهٔ علوم دقیق و معقولات و با تدبیر و ساکن باشد و اگر در جوزا
بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد و نقاش و علوم دقیق نیکو داند
و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت عقل و معاش
او باشد و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر با او بود یا ناظر بدو متحرک
باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند بود و تیز و با خبرت
و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت گردد و ملک و صاحب رای بود
و سیاست کننده و اگر راجع بود مفسد بود و بد تدبیر و مردم آزار و ظالم
اما اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس باشد مولود لنگ گردد خاصه
که در خانهای مریخ و مشتری یا زحل بود یا عیبی در اعضای او پدید آید سبب
اگر بزحل منحوس بود یا در خانهٔ او سبب لنگی و عیب او از دواب بود یا
افتادن از جایها و بیماریها و اگر مشتری بود سبب عیب لنگی او اماسها بود
بود و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود سبب لنگی او و عیب او ریشها
یا آهن یا آتش و اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهیمی بود و برج

کنک مولود سخن نیکو نتواند گفت و در زبانش خلل باشد و اگر در عقرب بود
بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش بجهد اما اگر قمر از شعاع
آفتاب بیرون آید و بعطارد پیوندد و عطارد و زحل منحوس بود
مولود سخن نیکو نکوید و اگر در برج هالک بود بدتر باشد و اگر قمر
در طالع بود و طالع عقرب یا حوت یا دلو بود و زحل منحوس بود و
عطارد ساقط یا منحوس بزحل مولود در ماند بسخن گفتن اما اگر صاحب
طالع در طالع بود و هیچ کوکب بدو ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع و
مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است و لیکن ضعیف
تر باشد و هر کوکب که در طالع بود اگر راجع باشد مولود را رای گردان بود
و تدبیر او صواب نبود و اگر مستولی بر طالع که ناظر باشد و طالع راجع بود
یا صاحب طالع راجع بود حکم همین بود خاصه که نحس بود اما بودن راس
در طالع دلیل اجابت دعاها بود و طلب زهد و تقوی و طاعات و
شناختن ذات و صفات باری تعالی و کرامات فروشی و گفتن سخنان
غیبی بود خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل صحت و سلامتی مولود بود
اما حکم ذنب در طالع خلاف این بود و مولود بیمارناک بود و زرد
چهره و با عیب و بدزبان و هذیان گوی و دروغ زن و بر اعضا یا
بر چشم خلل باشد **شعبه هفتم** در احکام خانه دوم از طالع

شش اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات او و دلایل او و معین
خانه است و مستولی بروی و سهم السعاده و سهم المال و صاحب هر دو
و مشتری و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل
یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور و بهم دیگر ناظر و بطالع یا بصاحب
طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت و راحت و خاصه
که دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد از مال و معاش برخوردار یابد
و یاری گران مطیع او باشند و در معاونت او روز بروز بیفزایند و اگر احوال
دلایل برخلاف این باشد حکم برعکس بود اما سعادت این خانه و صاحب
و مستولی و سهم المال و صاحب وی دلیل بودن مالست و سهم السعاده
دلیل بسیاری و برخورداری و مشتری دلیل توانگری بود با سانی و مال
حلال و ارباب مثلثات دلیل   توانگری و درویشی و اگر کوکبی
درینجا بود حکم برحسب حال او باشد و بودن دلیل در اوتاد دلیل بسیاری
مال بود و باقی ماندن او و در مایل الوتد کمتر از وی و در زایل الوتد دلیل
فقر بود و در دوازدهم و ششم دلیل ترس باشد **ثمره دوم**
در حکم جزویات اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را مال و معاش بی
رنج و مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال بماند و اگر نامقبول بود
زود از دست برود خاصه که راجع باشد و اگر در وبال یا هبوط بود مال

ارباب مثلثه اول دلیل مال و معاش بود
ارباب مثلثه ثانی دلیل اعوان و
ارباب مثلثه ثالث دلیل
انصار و اوقات و ...
حب ...
و نقد کردن

از خیانت بدست آورد و خوار مندی و کارهای دروغ و اگر برجیس ثابت
بود ممسک باشد و اگر ذوجسدین بود معامله کننده بود و کرم او کدخدایانه
بود و خرج باندازه حاجت کند و اگر برج منقلب بود خرج باسراف کند و
تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع در خانهٔ دوم بود مولود پیوسته در طلب
مال بود و کاسب باشد و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب
طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود مال و معاش او آسان بدست
آید و اگر نظر عداوت بود برنج و سختی و حیلت و اگر کوکبی که در طالع بود یا صاحب
طالع نور بدکوکب که دهد کرم مولود بآن قوم بود که بدان کوکب منسوب است
از وجه عام و از وجه خاص و اگر بکوکبی نکرد که در عاشر بود مولود جوانمرد باشد
و معروف در توانگری و آن را بح ضد این بود **ثمرهٔ سیم**
در بودن زحل درین خانه مولود ممسک بود و بدخواه و کسب او از کارهای
سخت باشد و دشوار و طامع و طامع از آنچه دارد حاصل نیاید نومید نگردد
و حاصل نیاید و بوقتی که حاصل آید، بود آما نظر مودت صاحب طالع و صاحب
بیت و دیگر کواکب بزحل در کسب و آسانی آن در افزاید و در بارهای گران
همچنین و حکم آن مناسب کواکب باشد و اگر بنظر عداوت نگرند حکم بر فقر
و سختی بود و رسیدن رزق روز **ثمرهٔ چهارم** بودن مشتری
درین خانه مولود کریم بود و توانگر و غذاهای پاک خورد و مال حلال حاصل آرد

وکرم

وکرم او بجای خود بود و بوقت باشد و اگر مشتری با سهم السعاده بود حال قوی
تر باشد و اگر مشتری قوی ناظر باشد موکدتر بود خاصه که نظر مودت بود
و قبول باشد پس مال او از پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده
باشد و اگر میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظر مودت
بود توانگر شود بی رنج و دشخواری و اگر نظر عداوت بود توانگر شود
برنج و سختی و خواری و عاقبت مال او تلف شود و اگر بدیشه کوکب مشتری
ناظر باشند مال او از هر نوع حاصل آید و اگر عطارد بمشتری ناظر بود کسب
او از بازرگانی باشد و دبیری یا نیابت و وکالت و اگر مریخ بدو ناظر باشد
از امارت و عزلت بود و احتساب و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری
بدحال بوند و نامقبول مال او از دزدی بود و خیانت در صورت امانت
ثمرهٔ پنجم بودن مریخ درین خانه مولود کریم بود بر روی
مردم و ناداشته کند آنچه کند و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب این خانه
نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت کسب او بمشقت
بود و اگر مریخ بدحال بود مال حرام بدست آورد و زود تلف کند و اگر نیکو
حال بود مال او از امارت بود یا از امرا و بزرگان و لشکریان و اگر عطارد
بدو ناظر بود و قوی تر بود و باشد که مال از دیوان بدست آرد یا سلاح فروشی
یا ساختن سلاح و حرب یا محافظت همه چیزها و اگر زهره بدو ناظر باشد

مال آسان بدست آرد و کم شبهت باشد و اگر آفتاب ناظر بود از کدخدای پادشاه
حاصل آید و باشد که از دادن و بردن بخاصه که نظر نحس بود و اگر علویان بدو
نگرند مال از بزرگان بدست آرد و اگر سفلیان نگرند از فرودستان بدست
آرد **ثمره ششم** اگر آفتاب در این خانه بود یا ناظر بود بصاحب
طالع مولود توانگر بود و بوزن نقره جمع آورد و کریم بود و عالی همت و سخت
کوشش در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا بکارهایی که
بجواهر تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی‌تر باشد و پادشاه
یا بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر مودت باشد
مال بی زحمت حاصل آید و اگر نظر عداوت بود توانگر شود اما بسختی و اگر زحل
بدو ناظر بود مال او از جهانداری بود یا از سروری قوم و اگر بهرام بدو ناظر بوند
مال از ریاست ده بود یا از دهقانی و اگر مشتری بدو ناظر بود مال او از امانت
حاصل کند و خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از مدرسی حاصل کند و معلمی
و دبیری و بیاعی و نیابت و تجارت و شاعری و اگر زهره با او بود مال از بربط
سازی بدست آید و عطرفروشی و خاتونان و اگر قمر بدو ناظر بود مال او از
نیابت و رسالت و رسول داری و فرستادن کسان بتجارت و از کاروان
سالاری و مهتری عوام اما بودن راس در این خانه دلیل توانگری و حلال
خوردن بود و حکم ذنب خلاف این باشد اما قوت رب مثلثه اول این

خانه

خانه دلیل توانگری بود در اول عمر و قوت مثلثه دوم دلیل توانگری بود در اوسط عمر
و قوت رب مثلثه سیم دلیل توانگری در آخر عمر و اگر میان این ارباب نظر
باشد بمودت با قوت از اول تا آخر توانگر باشد و اگر بر خلاف این باشد
حکم برعکس بود **شعبه هشتم** در احکام خانه سیم از طالع
چهار انگار **ثمره اول** در احکام کلیات دلیلهای او همین خانه
است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاخوه با صاحب او و زحل و قمر
و زهره و آن کوکب که اندروی بود و ارباب مثلثات او و اگر این دلایل
مسعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران و خواهران
و اقربا و اگر بهمدیگر ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازگاری بود میان
ایشان و فزونی صحبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم
اگر دلایل دراو تا دبوند دلیل شقاوت و کثرت برادران و خواهران بود
و اما اگر دلایل منحوس بوند و میان ایشان نظرهای عداوت بود دلیل
مشقت ایشان بود و بودن خصومتها در میان و اگر میان صاحب
طالع و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت دوست بود
و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت باشد دشمنی
افتد در میان و ناسازگاری و اگر در خانهای ساقط بوند با همدیگر نیامیزند
و دور افتند اما بودن صاحب طالع در این خانه مولود بطبع ایشان بود

واگر درین خانه مقبول نشود بطبع ایشان بضرورت بود بارنج واگر صاحب
این بیت در طالع بود خویشان منقاد او شوند واگر نامقبول باشند بجبر و
اکراه باشند واگر میان صاحب طالع و زحل نظر مودت بود مولود با
خویشان بزرگتر دوست بود واز همدیگر منافع گیرند واگر بنظر عداوت
بود حکم بر ضد این باشد اما اگر نظر صاحب طالع بقمر یا بزهره بود بمودت
محبت با برادران و خواهران باشد و نظر عداوت ضد این باشد واگر
این دلایل در اوتاد افتاده باشند و بر چهار مذکر بوند و دلایل همچنین بود
مولود در ابرادران دیگر شوند واگر مونث بود خواهران شوند
ثمرهٔ دوم در احکام جزویات یکی از نیرین و نحس بر مرکز این
خانه با نرد یک قمر اید دلیل مشقت خویشان بود خاصه که بدحال بوند واگر
خانه وبال یا هبوط او بود زحمت زیادت تر باشد **ثمرهٔ سیم**
بودن مشتری درین خانه دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن
قدم مولود بر ایشان قوم و تن درستی مولود واگر صاحب طالع بمشتری ناظر
بود حال قوی تر بود واگر قمر و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان نیکوتر
باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار کند و در علم مساحت و موسیقی داند
واگر افتاب بمشتری ناظر باشد یا بزحل احوال خویشان بزرگتر نیکوتر باشد
ثمرهٔ چهارم بودن عطارد درین خانه دلیل رای و تدبیر
خویشان

خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند و معلم شود
بر خویشان اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت برادران و خواهران
کند و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب
مثلثات چنانست که گفته شده است هر کدام که قوی تر بود احوال
خویشان در ان وقت نیکوتر بود **شعبهٔ نهم** در احکام
بیت چهارم و پنج اثمار **ثمرهٔ اوّل** در احکام کلیات او دلایل
او همین خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم آبا و صاحب وی
و سهم امهات و صاحب وی و افتاب و زحل و زهره و قمر و کوکبی که
در وی بود و ارباب مثلثات او باشد پس اگر این دلایل مسعود
باشند یا بیشتر ایشان و بهمدیگر ناظر بوند و از نحوس پاک دلیل سعادت
احوال پدر مولود باشد و مادر و سلامتی هر یک و توانگری و عز و جاه
و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازگاری هر دو با همدیگر
و شفقت بردن واگر دلایل در اوتاد بوند زیادت دولت و
شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند و دلیل سعادت بر
حصول املاک و مقامهای عالی آبادان و سعادت حال مولود در
عواقب امور واگر این دلایل بطالع یا بصاحب طالع ناظر بوند
مولود تربیتی تمام یابد از مادر و پدر و سعادتها بنید از ایشان

عالی و منافع از املاک و سعادت عواقب اگر افتاب مقبول بود و صاحب
طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام پادشاه و الکا بر نشیند و چون
این خانه سعد بود مولود هر چند بزرگتر شود کار او قوی تر گردد
ثمرهٔ چهارم بودن زهره درین خانه دلیل فرح و منافع و محبت
پدر باشد خاصه که با افتاب بود یا با زحل و ان نیز بود که موافقت
میان والدین زیادت شود خاصه که قمر درین میان بود و دلیل
سعادت یافتن مولود از پدران و مادران و از ارتفاعات
و اگر زهره و زحل درین خانه محترق شوند موت پدر و مادر بود
خاصه که قمر بشمس یا بزحل بد حال بود و اگر زهره قوی حال بود مادر
مولود بیمار گردد و اگر مریخ درین خانه محترق بود پدر مولود را
آفت رسد و املاک را از آتش خوف بود و اگر صاحب طالع درین
خانه منحوس بود مولود بجایی در ماند بنا کام و اگر در خانه و بال یا
هبوط او بود محبوس بود بسیار **ثمرهٔ پنجم** بودن
عطارد درین خانه مقبول و زهره بدو ناظر مولود خانهای منقش
سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که ببرج آبی
بود و دلیل رای پدران و مادران باشد و بیشتر اندیشهای مولود
در عاقبت کارها باشد و بیع املاک و ساختن باغ و بوستان

وضیاع و عقار و ملک و خیرات یابد و اگر صاحب طالع بدین الایل یا
بدین خانه ناظر بود بنظر مودت دلیل سعادت والدین بود از قبل مولود
و نیکو خواه ایشان باشد و اگر نظر عداوت بود باکراه خدمت ایشان
کند یا التفات ننماید و بی رحمی کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل
از همدیگر ساقط باشند جدایی افتد میان مولود و اگر مریخ بر مرکز خانه افتد
و بد حال بود دلیل موت پدران باشد اگر ببرج مذکر بود و اگر ببرج مونث بود
دلیل موت مادران و حکم ذنب همین باشد و اگر زحل باشد دلیل مشقت
ایشان باشد و رنج و بیماریها و اگر مقبول بود دلیل کشت و زرع و عمارات
نیکو بود **ثمرهٔ دهم** در احکام جزویات بودن مشتری درین
خانه دلیل عمارتهای خوش بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری
مادران و پدران باشد و مبارک باشد قدم مولود بر ایشان و سعادت
حال مولود از روی ایشان و یافتن تربیت و خیرات از املاک و نیکی امور
عواقب و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد ابادان بدلخوشی کند و موافقت
بود میان پدران و مولود و اگر نظر عداوت بود نیکی کمتر باشد و اگر مشتری
مقبول باشد و افتاب بدو ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد
وطول عمر پدران و توانگری هر یک **ثمرهٔ ششم** بودن افتاب
درین خانه دلیل رفعت پدران بود و نیکی حال مولود و ساختن عمارتهای

ومدرسه وکتاب خانه و اگر زحل بد و ناظر بود زاویه و خانقاه سازد
و خانهای خراب آبادان کند و اگر زحل در خانه هشتم بود و یا بد حال بود
گور خانه سازد و در بزرگی عمارت بیش کند و خانها و حصن سازد
و اگر مشتری بد و ناظر بود و بد حال باشد در مدرسه و مسجد ساکن باشد
و اگر مریخ بد و ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه و میان ترکان و حمام ساکن
شود و یا جایی که آهن و آتش باشد و اگر آفتاب با او بود در سرای
زر یا خانهای بزرگان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در باغها و جایها
که آب روان بود و تبر ازین کواکب هر کدام که قوی باشند او را
بجایهای نیکو برد و هر کدام که ضعیف باشد او را بجایهای ناستوده
رساند مناسب کواکب و دلایل دیگر و نظر مودت و عداوت همچنان
مثلا اگر نظر مشتری بود بمودت انچه مدرسه گفتیم سرای وزرا بود و
خانهای عالی سازد و خوش و باقی را قیاس همین است چون منسوبات
هر یک در حال قوت و ضعف نموده ایم اما اگر این برج خاکی بود مولود
در عمارت و زراعت باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز و بخدان
سازد و اگر بادی قصرها و بادگیرها سازد و اگر آتشی بود حمام و دکان
طباخی و اگر صاحب رابع از رابع زایل بود مولود از وطن اصلی دور
افتد و در شهری ساکن شود که بدان ربع منسوب باشد خاصه کم

مقبول

مقبول بود و اگر در خانه سیم بود یا نهم مولود سفر کند و کارش قوی تر باشد
و در انجا ساکن شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او یعنی
در چهارم و اگر صاحب طالع درین خانه بود مولود در وطن خود ساکن
بود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر کند و اگر مقبول بود در این
خانه بدلخوشی باشد اما بودن قمر با عطارد درین خانه مولود را از
مسکن بیرون کند و بدانجا رساند که منسوب صاحب چهارم بود از
جهت عالم یا انجا که صاحب طالع بود یا بدانجا که صاحب نهم یا بدانجا که
قابل تدبیر قمر یا عطارد بود بمواضعی که منسوب بود بدین کواکب
از اقلیم و ناحیت و شهر دارند و ازین دلایل هر کدام که با قوت بود
اثر ان غالب تر باشد خاصه که در وقت تربیت ان کواکب و اگر هر یکی
بجهتی نسبت دارند مولود سفرهای بسیار کند از دور و نزدیک
اما در اوایل کتاب گفته شد که از درجه طالع تا درجه عاشر دلیل ایام
طفولیت است و از درجه عاشر تا سابع ایام جوانی و از درجه سابع
تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجه رابع تا طالع دلیل ایام پیری
پس هر کدام ربع ازین چهار ارباع که نیرین را اروی بود یا معوج
احوال مولود در ان سن قوی تر بود از طبیعت ان کوکب و موضع
اما اگر شرایط قایم باشد مولود در ان وقت سفر بیش کند بدان اقلیم

وناحیت وشهری که بدان کوکب منسوب بود و این اصل را امتحان داشند
که در روی تجربه بسیار رفته است اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت
املاک باشد و صلاح حال پدر و مادر و ذنب خلاف این باشد
اما نظر صاحب طالع بدین مثلثهٔ اول بمودت دلیل تربیت یافتن مولود
بود از پدر و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و اگر نظر
عداوت بود حکم برعکس بود و اگر نظر رب مثلثهٔ ثانی بود این احوال
در اواسط عمر بود و اگر رب ثالث بود در اواخر عمر بود و باعتبار نظر
و قبولیت

شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ پنجم هشت اثمار

ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل او بهم ازین خانه است

و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و
زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل
یا بیشتر ازین قوی حال بوند و بهمدیگر ناظر بنظر مودت دلیل بودن فرزندان
بود و اگر در اوتاد بود دلیل بسیاری بود و اقبال و جاه ایشان و
اگر احوال این دلایل ضد این باشد حکم برعکس بود و اگر این دلایل
در ربع مذکر بوند فرزندان پسر بوند و در صفت خاصه که دلیل قوی‌تر
مذکر بود و اگر برضد این بود دختران باشند اما اگر سهم الاولاد
در حظوظ آفتاب بود یا آفتاب بسهم ناظر بود فرزندان پسر باشند

ومقبل خاصه که در اوتاد بود و اگر این حال با قمر بود دختران باشند
یا دولت و قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مونث و سعد و
نحس اما اگر خانهٔ پنجم برج بسیار فرزند بود و آن مثلثهٔ آبی است
فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله است فرزند
کم باشند اما صانع فرزند شمس است و مریخ و زحل و عطارد و ذنب
پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این
دلایل بصاحب پنجم نگرد بنظر عداوت یا درین خانه افتد فرزندان
کم زیند اما زحل دلیل موت فرزندان و مریخ بود اگر بدحال بود و مریخ دلیل
اسقاط و قتل باشد و اگر آفتاب بدحال بود حکم او میانه باشد و اگر
عطارد نحس بود بیکی از دو نحس بفعل او بر طبع آن نحس بود و ذنب
دلیل بزیان رفتن فرزند باشد و اگر نحس بنظر عداوت بسهم الولد نگرد
حکم همین باشد اما اگر صاحب طالع درین خانه بود پدر مطیع فرزندان
بود و اگر نامقبول بود باکراه باشد و عجز و اگر صاحب پنجم در طالع باشد
حکم همین بود از طرف فرزندان و اگر میان دلایل پدر و فرزندان
نظر مودت بود با همدیگر سازگار باشند و مطیع و اگر نظر عداوت
باشد خلاف این باشد و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان فراق
افتد و از آن طرف فراق افتد که دلیل او در خانهای ساقط بوند

عدد بروج از مشتری تا بسهم الاولاد عدد فرزندان باشد

آن در ربع مذکر یعنی طالع است و ثانی عشر و حادی عشر و دیگری سابع است و سادس و خامس و آن در ربع مونث یکی عاشر است و تاسع و ثامن و دیگری رابع است و ثالث و ثانی

یا دلایل نحسها باشند اما پیوستن صاحب پنجم بصاحب هفتم یا بکوکبی که او را
بود دلیل بودن فرزند بود از جفت و اگر بصاحب ششم نگرد دلیل بودن
فرزند بود از کنیزک یا خدمتکاری **ثمرهٔ دهم** در احکام
جزویات اگر یکی از زهره و یا مریخ بصاحب پنجم نگرد و یا درین خانه باشد
یا با صاحب طالع ممازجت کند فرزندان معشوق شوند خاصه که ازین
دلایل یکی صاحب یازدهم بود و یا صاحب یازدهم بدین دلایل ناظر بود
یا درین خانه و اگر دلایل فرزندان میان طالع و عاشر بود مولود را فرزند
در خردگی باشد و اگر میان سابع و عاشر بود در سن وقوف شود و اگر
میان سابع و رابع بود فرزند در کهولت شود و اگر میان رابع و طالع بود
در پیری شود و درواست پسر و دختر نیز بدین ارباع استدلال گیرند و از
بروج و دلایل و کواکب **ثمرهٔ سیم** در طرب و عشق بازی
اگر زهره درین خانه باشد یا ناظر بدو یا بصاحب او مولود بسیار
طرب باشد و با فرح و بازی و هزل و با زینت و فراخ کننده و عاشق شونده
خاصه که عطارد یا زهره ناظر بود میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و
فجور بسیار کند و عشق بازی فاش و اظهار کند **ثمرهٔ چهارم**
اگر علویان درین خانه بوند یا ناظر بدو یا بصاحب این خانه طرب
با بزرگان کند در سن پیری و اگر سفلیان بوند طرب با فرومایگان

کند

کند در سن جوانی و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی بوند از جوانی تا به پیری
در طرب بود خاصه که زهره در میانه بود یا ناظر بدین دلایل
ثمرهٔ پنجم و اگر مشتری درین خانه بود یا ناظر بدو یا بصاحب او
مولود با علما و اهل دین دوستی دارد و اگر این خانه از خانهای زحل باشد
با مشایخ و درویشان عشرتها کند و سماع و رقص دوست دارد و نظرباز
باشد و سوگندخورنده بود **ثمرهٔ ششم** نظر صاحب
یازدهم با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و
تمتع نیکو یابد و اگر زهره درین میانه بود قوی‌تر و خوش‌تر باشد و اگر
صاحب این خانه نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند
و تمتع رسانند بمولود و او از ایشان یا روزی بیند و اگر صاحب طالع نور
بدو دهد مولود عاشق شونده بود و تمتع رساند بدان کسان
ثمرهٔ هفتم بودن قمر درین خانه دلیل رسالت کند
و اگر قمر بمشتری نگرد توسط کارها کند میان مردم براستی و اگر عطارد
درین میانه باشد دلالی و خط‌نویسی و معاملتها کند و اگر قمر و زهره
درین خانه بوند یا بدین خانه ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع بکوکب
دیگر کنند مولود قیادت کند و عطارد در اهمین باشد و قوی‌تر خاصه که
نحس بود **ثمرهٔ هشتم** حکم ارباب مثلثات آنست که در

جایهای دیگر گفته ایم و اوقات تربیت نموده اگر ارباب مثلثات این
بیت از این کواکب افتاده باشد در مولود زیادت کنند و اثر او در وقت
تربیت او ظاهرتر باشد اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت
اولاد باشد و مدلولات دیگر و حکم ذنب خلاف این بود و بدی حال
عشق و اولاد و در رسالت خیانت رود **شعبهٔ یازدهم**
در احکام بیت سادس پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام
کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی وی و سهم مرض
و صاحب وی و قمر و آن کوکب که درین بیت بود و ارباب مثلثات
او پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان مسعود باشند و قوی حال و هم
ناظر و نحسان ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و پاک بودن
از عیبها و اگر نحس و بدحال بوند حکم برضد باشد اما اگر این دلایل
بزحل نحس شده باشند بیماری از طبیعت زحل بود از آنچه بدو منسوب
است و اگر مریخ نحس باشد بیماری او از منسوبات مریخ بود و اگر
دلایل بموضع بدحال بود بیماری یا عیب از آن عضو ظاهر شود
که بدان برج نسبت دارد مثلا اگر دلایل در حمل بوند یا در طالع آن
اثر در سر و روی بود و اطراف بروج و قیاس دیگر همین است
و اگر دلایل بیماری در برج آتشی بود سبب علت از گرمی و خشکی و

آنچه از ماده و صنف او تولد کند و اگر در برج خاکی بود از سردی و
تری بود و مادهٔ بلغم اعتبار کنند مزاج الدلایل را بمزاج بروج وقت
امتزاج در موافقت خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب
این بیت در طالع باشد مولود بیشتر وقت تن درست باشد و در
پرهیز و نگاه داشتن خود و اگر میان این او و صاحب نظر مودت
بود دلیل سلامتی مولود باشد و اگر نظر عداوت بود مولود بیمار ناک
بود یا از سبب پرهیز بسیار خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد
و اگر قمر در موضع نحسی باشد یا ناظر بنحسی مولود بیمار ناک باشد خاصه
که در طالع یا درین بیت بود و اگر نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود
پیوسته با سلامت باشد **ثمرهٔ دوم** در حکم جزو باشت
بودن نحسان درین بیت مولود بیمار بود و عیب دار باشد
از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تن درست باشد پیوسته
و بی عیب و اگر سعد در نظر مودت نحسی افتد مولود با بیماری بود
اما مستور باشد و کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری او با
شهرت بود و عیب دار باشد **ثمرهٔ سیم** اگر آفتاب
درین بیت بود یا کوکب سیار بود در درجهٔ طلوع او مولود نابینا
شود و اگر در احتراق یکی از دو نحس باشد حکم همین باشد و اما اینجا

سبب درد چشم بود و دارو ها بس اگر زحل محترق باشد فساد چشم او از
خشکی دماغ بود و خیره گشتن و فرود آمدن اب سیاه و کوب یافتن
از چیزی قوی و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم او از اتش یا آهن
و رسیدن زخم ناگاه و داروهای تیز اما اگر افتاب درین بیت منکسف
شود بیم نابینا شدن باشد خاصه در عقدهٔ ذنب و اگر شمس با ذنب بود
و کسوف نباشد رگها و آبلها در چشم پدید آید و اگر شمس با راس باشد
رگها بود کم زیان و حکم قمر در هر دو عقده همان بود اما کمتر از افتاب
اما قمر اگر بقران زحل بود چشم مولود را آب فرود آید و اگر در آن وقت
قمر ناقص النور بود نقصان بصر پدید اید یا سپیدی در چشم یا پرده
و اگر بقران مریخ بود رگهای سرخ باد پدید اید چون سبل و ناخنه و حوت و
عقرب و مانند این و محتاج شود بدستکاری و آهن بچشم بردن و اگر در
عقدهٔ ذنب بود و مریخ با او یا ناظر بدو زخم رسد بر چشم او و باطل گردد
و نظر افتاب بانحوس بمودت تاب در چشم پدید اید یعنی احول شود
خاصه که در برج معوج الطلوع بود خاصه که طالع برج معوج الطلوع بود
و آن از اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر افتاب بانحوس بعداوت
باشد دلیل نقصان بصر باشد چنانکه تا چشم تنگ نکند چیزی را نیکو نبیند
و اگر این دلایل بدحال بوند فساد زیادت بود در بصر خاصه در چشم راست

واگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ بیش باشد **ثمره**
چهارم اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد
یا بنده یا اسیر گردد و اگر زحل نحس گردد در بندگی و بها افتد اما اگر این خانه
بهیمی بود مولود اسیر بود و اگر مقتول بود ابعاد و تها بر سد و الا رنج کشد
تبس اگر مریخ نحس بود حمله بازی کند و اگر این بیت خانهای عطارد بود یا در این یا عطارد م
میانها افتاده باشد و نحس بود بمریخ مولود بیطاری کند و اگر ببرج آتشی بود
و صاحب طالع مقبول از وی و عطارد و مشتری ناظر بدین بیت و این
بیت یکی از خانهای عطارد یا مریخ بود مولود طبیب شود خاصه که یکی از این
دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین دلایل ناظر بود و باشد که
دستکار یا جراح و حجام بود اما اگر درین وقت نیرین باهمدیگر ناظر باشند
از خانهای زهره یا عطارد یا زهره و عطارد باهم بوند و قمر ناظر خاصه که
زهره صاحب بیت پنجم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد یا قمر چنین بوند مولود
کحال گردد و سرمها سازد و باشد که عطرها ابزد یا مشاطه بود **ثمره**
پنجم در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم
بدو نمودن و قوت سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد
و اگر آن قوت از خانهای نحسین باشد بندگان او کارکن و رنج کش باشند
و اگر از سعدان بود بندگان او با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان

خیر حاصل آید اما دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ
و بندگان سفید زهره و عطارد اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و
قمر بوند غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب صورت و سفید پوست خاصه
که مشرقی بوند و اگر خانهای ششم از خانهای عطارد یا زهره بود کار قوی
تر باشد و از بیع و شری ایشان خیر و نفع حاصل آید خاصه که یکی از این
دلایل صاحب ثانی بود یا بصاحب ثانی نظر دارد بمودت و حکم ستور نیز
همین باشد و اگر دلایل بندگان مشتری بود و مریخ و زحل بندگان او
کلان سال بوند خاصه که مغربی باشد و اگر دلایل بندگان با مشتری در
اوتاد بوند یا مایل الاوتاد بندگانش بسیار بوند و معروف گردند و در
زایل و ساقط ضد این بوند و اگر دلایل بندگان در برج مذکر و ربع مذکر
بوند غلامان دارد و اگر در برج مونث و ربع مونث بوند کنیزکان
دارد اگر بعضی در برج و ربع مذکر و بعضی در برج و ربع مونث از هر دو
نوع بندگان دارد خاصه که برج سیم ذوجسدین باشد یا دلایل در برج
ذوجسدین باشند اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان باشند و باهم نظر
بعداوت کنند یا بدلایل بندگان بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ
گوی و خیانت کننده افتند و اگر بمودت نگرند بندگان راست کار و با
وفا بوند اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خرد سال

بوند

بوند و خوش طبع و دلیل کثرت اوتاد است و نظرهای دلایل با هم
خاصه بمودت پس اگر این دلایل در خانهای مریخ بوند و ناظر زحل خاصه
بمقابله دلیل بردن خادمان بود و اگر دلایل در خانهای زحل بوند و
در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلایل بمریخ نگرند و مریخ بدحال بود حکم
همین باشد و اگر دلایل در خانهای زهره یا عطارد یا قمر بوند و مریخ
یا زحل با او حکم بمودت همین باشد و دلیل غلامان اورد بود خاصه که از
دلایل یکی صاحب هفتم افتند و حکم خدمتکار همان است اما اگر افتاب
و اسد دلیل بندگان بوند گردن کش افتند و باک که اصل ایشان بزرگ [بندگان] [و باشد]
باشد و یا باشد که بر ممالک خود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات همان است
که گفتیم بارها و راس در بیت دلیل تن درستی است و افزونی بندگان
و ذنب دلیل بیماری است و بودن ریشها و زردی و لاغری و عیبها و
ریختن موی و چیزی از انواع صرع و گریختن و بد افتادن بنده و خداوندگار

شعبهٔ دوازدهم در احکام بیت سابع شانزده اثمار **ثمرهٔ**
اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی
او و سهم التزویج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی
که در این بیت باشد اما در طالع زنان افتاب و زحل دلیل باشند
بجای زهره و قمر و سهم تزویج از هر دو صاحب سهم پس اگر این دلایل

[illegible] اول دلیل ازواج [illegible] دوم [illegible] دلیل اضداد و خصم [illegible] دلیل شرکت و [illegible]

کوکب نر زنان [illegible] کوکب زنان است و عطارد [illegible] خصمان و ضدان

قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر و میان این دلایل و دلایل طالع نظر مودت
باشد دلیل سعادت یافتن از مناکحت بود و برخورداری و بودن موافقت
و خوشی عیش و اگر دلایل در اوتاد بوند قوی تر باشد و مدت صحبت
مدیدتر و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان معروف و قبیله اکابر
خاصه که دلایل در حظوظ خود بود و حکم شرکت همین بود و اگر احوال دلایل
بخلاف این باشد حکم بر طرف ضد افتد اما اگر صاحب هفتم یا مستولی بر وی
بدلایل طالع ناظر باشد یا رونده بنظر او بمولود رغبت کنند و اگر دلایل
رونده بود بدلایل هفتم یا بدان دلایل پیوسته باشند مولود بزنان مایل
بود و بنظرهای سعود موافقت باشد در میان و بنظرهای عداوت
مخالفت بود و اگر دلایل زن در طالع فرود افتد زنان مطیع و زیر دست
او باشند و اگر دلایل مرد در هفتم افتد منقاد و مطیع زنان باشد و در
خصومتها حکم همین بود **تتمه دوم** در حکم جزویات اگر زحل
درین خانه بود مولود زن پیر کند خاصه که در آخر برج افتاده بود و منحنی
بود و زن پیر زشت صورت باشد و اگر مشتری بود زن میانه سال بود خاصه
که در میان برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن
بی شرم خواهند و کم پیر یا ترک باشد و محبوب صورت و اگر در آخر برج بود
یا مغربی بود زن پیر بود و اگر زهره درین خانه بود زن جوان خواهد خاصه که

در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر
عطارد بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و زیرک و سخن گوی و دانا
و اگر آفتاب بود زن سرکش افتد و حاکم و متکبر و سلیطه یا متعلق بزرگان
یا از اصل معروف و مهیب صورت باشد و اگر قمر بود زن از عوام الناس
کند و اما اگر دلایل زن در برجهای خوب صورت باشند زنان خوب
صورت خواهد خاصه که دلیل زهره بود اما هر کوکب که دلیل زن باشد
چون مشتری بدو ناظر باشد صالحه و عفیفه باشد و اگر مریخ ناظر بود
بی شرم و بی ستر بود و قیاس کوکب دیگر چنین باید دانستن اما اگر دلیل
زن در حظوظ خود بوند زن از اصل بزرگان باشد و در اوتاد از معروفان
و در مایل الاوتاد از مردم متوسط الحال و در زایل از مردم کم نام مجهول و
ساقط **تتمه سیم** اگر دلیلها در اوتاد بوند زن بسیار
کند خاصه که برج هفتم منقلب باشد و در مایل الوتد کمتر خواهد خاصه که
برج هفتم ذوجسدین باشد و در زایل زن کمتر خواهد یا نخواهد خاصه که
برج ثابت باشد اما اگر دلایل در اوایل برج بوند زن اندک خواهد و اگر در
اواخر برج بوند زن بسیار کند اما اگر درین بیت کواکب جمع آمده
باشند زن بسیار خواهد و اگر صاحب یا مستولی این بیت با کوکبی
که درین بیت افتاده بود به بسیار کواکب ناظر باشند زن بسیار کند

وحکم شرکت همین باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب هفتم محترق بود
زن مولود بمیرد یا بیمارناک بود و اگر راجع بود حذر می کند و بی وفا شود
و اگر در مقام اول بود شوهر را نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار
کند اگرچه نخواهد خاصه که صاحب طالع ناظر بود و اگر نظر عداوت بود
دشمن گیرد شوهر را و اگر منصرف باشد جدائی کند حکم دلیل رد همین باشد
ثمرهٔ پنجم اگر سعدی درین خانه بود یا وابل برج و مشرقی
باشد و از نحسان پاک زن او خرد سال افتد و بی عیب خاصه که ان زهره
بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس افتد حکم برضد افتد خاصه
که ان مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول یا منصرف
شده و بصاحب طالع متصل شونده زن را شوهری دیگر بوده باشد پس
اگر ان کوکب سعد بوده باشد و این که بدو خواهد پیوست هم سعد باشد
زن از هر دو شوهر نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشند حکم بر عکس افتد
و اگر یکی سعد و یکی نحس بود حکم بر حسب ان کند **ثمرهٔ ششم**
اگر میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم یا پنجم بود و مریخ
درین میان افتاده بود خاصه که در طالع باشد مولود تیز شهوت بود
و مولع بزنان و عشق بازی و باشد که زن مطربه خواهد و اگر این احوال
زنرا باشد حکم همان بود و اگر برج هفتم بهیمی بود و صاحب طالع در وی

مولود

مولود با دواب جمع آید و اگر بجای زهره عطارد بود مولود زرع از زمین
بر کند و زن بود که از ان طرف بزبان رفته باشد و اگر زهره درین
بیت یا زحل بود یا بزحل ناظر باشد حکم همان بود و اگر مریخ بود بدتر
باشد و ظاهرتر و زن ازو وام دار باشد **ثمرهٔ هفتم**
اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم هم خبث او عیب دارد یا بنده
و بنده زاده یا غریب باشد یا کسی سفله خاصه که ان خانهای زحل بود یا
مریخ و یا عطارد و بدحال باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب هفتم
در نهم بود و یابد و پیوندد جهت مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم
در نهم باشد و بصاحب هفتم ناظر بود یا بکوکبی که در هفتم باشد مولود در
غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود زن او متحرک بود و کم ثبات
ثمرهٔ نهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب
سیم ناظر بود و صاحب سیم بطالع یا بصاحب طالع ناظر مولود از خویشان
زن کند یا خویشان او را زن دهند **ثمرهٔ دهم**
اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم پیوندد یا بکوکبی که در وی بود یا نور
صاحب هفتم بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را با بزرگان زن دهند
یا کارهای نکاح او سازند **ثمرهٔ یازدهم** این حکمها بر مردان
و زنان یکی باشد اما اگر احکام بر طالع زن نهند بیرون اید از زهره

با شمس و از طالع بنگرند و دلیلهای جهت او افتاب و زحل بود باقی احکام
همین باشد **ثمرهٔ دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع
و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند و اگر آخر اجتماع و استقبال
افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر افتاب بالای زمین
بود در جوانی شوهر کند و اگر زیر زمین در پیری شوهر کند **ثمرهٔ
سیزدهم** اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که از وی باشد و صاحب
طالع از وی منصرف بود و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد
و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحس متصل شود زن دوم بد
باشد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع که از وی منصرف
شود بسعد پیوندد از بد خلاص یابد و بنیک پیوندد و این اتصالات
و انصرافات نیز بمودت و عداوت اثر کند اما دلیل حالات پیری و
جوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع النور در هفتم دلیل بسیار زن خواستن
است و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه که دلایل در بروج بسیار
نکاح افتاده بود **ثمرهٔ چهاردهم** اگر دلایل جوانی زن بدلایل
مردان پیوندد و دلیلهای مردان فوق الارض باشند مولود در
جوانی زن جوان خواهد و اگر دلایل تحت الارض باشند مولود
در پیری زن جوان خواهد خاصه که دلیل قوی برود بود زحل افتاده

بود و او در اول بروج و دلیل زنان زهره باشد و او نیز در اول برج و با
همدیگر ناظر بوند قیاس طالع زن همین باشد **ثمرهٔ پانزدهم**
در احکام ارباب مثلثات اگر رب مثلثهٔ این بیت نیکو افتاده بود احوال
مولود از زنان در اوایل عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود
در میانهٔ عمر نیکوتر و اگر رب ثالث نیکو باشد در اخر عمر نیکوتر بود و حکم
نحوست را همین قیاس است **ثمرهٔ شانزدهم** در مخاصمات
اگر صاحب و مستولی خانهٔ هفتم بصاحب و مستولی طالع ناظر باشند بمودت
مولود را خصومت کم افتد خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند
خصومات بسیار افتد خاصه که سعدان دلایل نحسان باشند بهر کدام
از این دلایل که در حظوظ خود بوند ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل
هفتم در طالع بوند یا در دوم طالع خصمان یا مال یا یاران خصمان بدست
مولود افتند و عاجز آیند اما اگر دلایل طالع در ششم یا هفتم افتند مولود
عکس بود بدست خصمان افتد و مال و یاران او اما بهر طرف که نحسان
باشند یا ناظر بوند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف
که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن روی بود و حکم زنان با شوهر
همین باشد اما بودن راس در این بیت دلیل کثرت زنان بود
و عفت ایشان و صبر خصمان و اگر ذنب بود دلیل قلت زنان بود و زنا

مستوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و
لشکرها همین بود اما ظفر طرف مریخ و سعدان و کواکب مستقیم را بود خاصه
در حرب **شعبهٔ سیزدهم** در احکام بیت ثامن سیزده اثمار
ثمرهٔ اول در احکام کلیات او و دلایل همین خانه است و صاحب
و مستولی بر وی و سهم موت و صاحب و مستولی وی و قابل تدبیر هریک
و مرکز غارب و ارباب مثلثات وی و کوکبی که درین بیت باشد پس اگر
این دلایل یا بیشتر ایشان نیکو حال بوند و بهمدیگر ناظر باشند و از نحوس
خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی بتمام عطیت کدخداه خود برسد و مولود
پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و بی نکبت زندگانی کند و اگر
این دلایل بنحسی منحوس باشند موت از طبیعت آن نحس حادث
شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریها باشد که با فتاب منسوبست
و از پادشاه اما علتها در آن عضو باشد که بروج و کواکب منسوب باشند
چنانک شرح داده ایم اما سبب مرگ کواکب نحوس باشند خاصه که در
مواضع نحس باشند مرگ مولود در صورت ناستوده باشد و اگر سعدان
بوند در صورت ستوده بود **ثمرهٔ دوم** در احکام حوادث
احتراق صاحب هشتم بر مرکز هشتم یا مرکز غارب یا بر درجهٔ طالع موت
باشد از مادهٔ حرارت یا از آتش یا از گرما یا سموم و مانند این یا از

غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمرهٔ سیم** صاحب طالع
توان یا صاحب ثامن و سعدان ساقط از ایشان و از این خانه دلیل
موت بود با آهن یا با آتش خاصه که برج آتشی بود **ثمرهٔ چهارم**
اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هفتم نحس شود و سعدان ساقط باشند
مولود بدست خصمان هلاک شود که طبیعت آن کوکب نحس و آن برج
ثمرهٔ پنجم مریخ چون با راس الغول بود و این بیت طالع
یا دوم طالع بود و سعدان ساقط مولود را بکشند و اگر در آن وقت
زحل بر مرکز عاشر باشد و با آفتاب منحوس خاصه باحتراق موت او از
دار و باشد و اگر زحل در رابع بود بمقابلهٔ آفتاب و بیت رابع خاکی بود موت
او از زیر ماندن دیوار باشد و خانه و اگر برج آبی بود از آب در افتادن
موت رسد و اگر برج بادی بود از خفه کردن و گرفتن دم او باشد و
اگر زحل در وبال بود و با مریخ بنظر عداوت از ضرب و قتل موت رسد
و اگر برج آتشی بود موت او از آتش رسد اما اگر این اسباب حاضر
شوند و سعدی در طالع بود یا ثامن یا بمستر او تا دیا تسییر دلایل عمر در
حدود و سعدان رسیده بوند و طالع تحویل سال و برج انتها سعد بوند
بسلامت بیرون آید از همه فسادها **ثمرهٔ ششم** اگر صاحب
طالع وقت منحوس باشند بمریخ و مریخ در طالع یا در ثامن بدحال بود مولود

در بیابان هلاک شود خاصه که برج ثامن اسد یا جدی بود ثمرهٔ
هفتم اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم منحوس
بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بدست غوغا هلاک شود و فتنه و
خصومت خاصه که زحل در وبال یا هبوط باشد یا در خانهٔ غریب ثمرهٔ
هشتم اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل
در طالع مولود خود را بدست خود هلاک دهد یا خود را بکشد و اگر مریخ در
عقرب یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود در حرب و
مبارزت کشته شود و اگر مریخ در میزان بود بدست خصمان گرفتار شود
و اگر مریخ در تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود بدان شرایط
که گفته شد ثمرهٔ نهم اگر طالع میزان و زهره بر فرق غارب
محترق شود و زحل در هشتم و مریخ بر درجهٔ طالع مولود خود را هلاک کند
بسبب زنان و شهوت و فصحان و اگر زهره در عقرب یا طالع حمل را
در شور باشد و سعدان ساقط باشند و طالع میزان از طالع مریخ و طالع
حمل را زحل در طالع مولود بسبب ازدی هلاک شود ثمرهٔ دهم
اگر نحسی در دوم بود و بدحال باشد و نحسی دیگر منحوس گرداد و عطارد در دهم
از نحسی منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی بود و زهره در خانهٔ هشتم
و صاحب او بدحال موت مولود از دارو باشد خاصه که طالع حمل بود یا

مم ان

میزان و اگر سعدی بدوم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که آن
مشتری بود یا آفتاب خاصه بنظر مودت ثمرهٔ یازدهم اگر
خانهٔ چهارم هبوط صاحب هشتم بود و او در آن بیت بزحل منحوس و صاحب
طالع محترق یا نحس بود موت مولود در زندان بود و حبس و اگر آن بیت
چهارم وبال صاحب هشتم بود و او بمریخ منحوس و صاحب طالع بزحل منحوس
و قمر بصاحب طالع ناظر بعداوت یا بصاحب ثامن موت مولود از شکنجه
باشد و ضرب مولم آماد لایل موت از وجه کلیات رسیدن تسییرات
هیلاج است و کدخداه و اوتاد اربعه بمواضع مخوف در صورت طالع اصلی
و فرعی و بکواکب باشد که قاطع اند و آن در علم تسییرات نموده شود
ثمرهٔ دوازدهم در مکروهات آن مقدم گذشت که اگر سعدی بر
مواضع خوف مستولی بود مکروه از کسانی رسد که توقع آن باشد و اگر
نحس مستولی شود از کسانی مکروه رسد که توقع باشد چون این خانه بیت
غم و نکبت است پس هر کوکب که درین خانه باشد از طبیعت خود غم و اندوه
رساند از کند منسوبات خود مثلا اگر صاحب هفتم درین بیت بود نکبت و
مکروه از جهت و ضدان رساند و اگر صاحب یازدهم درین بیت بود مکروه
از دوستان رسد و آنچه رسد مناسب طبع آن کوکب رسد و آن برج و اگر
کوکبی دیگر نظر بدو کند از آن کوکب و موضع او نیز اثر باشد بحسب نظر و

سعادت و نحوست و قبول و رد را اعتبار کنند **ثمره سیزدهم**
در حکم میراث و مال بی رنج آیس خانه بیت المال از واجبست و ضد ان شریکان
و بیت المال ان موضع که مسافران روی بدانجا دارند پس اگر صاحب یا مستولی
او در دوم طالع بود یا بصاحب دوم پیوندد مولود را از زنان و خصمان
و شریکان یاوری مال بود و اگر صاحب ثامن در رابع بود یا بصاحب رابع پیوندد
مولود میراث یابد از طرف پدران و مادران و اگر از پنجم نور بصاحب ثامن
دهد از فرزند میراث گیرد و اگر از هفتم بصاحب رابع نکرد میراث از جفت
گیرد یا شریک یا خصم قیاس بروج دیگر همین باشد پس اگر نظر های سعد بود
باسانی رسد و اگر نحس باشد بدشواری اما اجناس میراث از جوهر بروج
طلبند اگر دلایل در بروج آتشی باشد میراثش از انواع معادن بود و اگر در
بروج خاکی بوند از نوع نباتی و ضیاع و عقار بود و اگر در بروج بادی بوند
از نوع برده و حیوانات بوند و اگر در بروج آبی بوند از نوع کاریز و حوض
و جوی و ابگیر ها اما اگر در بروج بهیمی بوند از نوع بهایم بوند و انچه در
منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را با بروج امتزاج دهند
و حکم اجناس از ان میان بیرون آرند اما راس الدلیل [illegible] بود و کثرت
میراث و ایمنی و مال میراث حلال و ذنب خلاف او بود **شعبه**
چهاردهم در احکام بیت تاسع پانزده اثمار **ثمره اول**

در احکام کلیات او دلایل همین خانه است و صاحب و مستولی او و سهم سفر
و صاحب او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری و ارباب مثلثات او و کوکبی که
درین بیت بود پس اگر این دلایل قوی بوند و بعدیکر ناظر دلیل کنند بر
سفر های نیکو و نافع و بسیار خیر و راغب بود مولود بر آموختن علوم و
پاک مذهب و اعتقاد در دین و اید ان خوابهای نیکو و راستی تعبیر و بودن
علم و عمل ستوده و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر عکس افتد و اگر صاحب
این بیت درین بیت بود مولود سفر های بسیار کند برغبت و اگر دلیل او
اگر سعدی مسعود بود و مقبول تمتع بسیار گیرد از سفر و اگر در طالع بود
حکم همین بود و آموختن علوم بروی آسان بود و رغبت نماید بتحصیل علوم
و باشد که علوم او اغلب در سفر ها حاصل اید و او بعلم و مذهب شهرت
تمام یابد اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود سفر های بسیار کند
بی رضا و رنج و زحمت بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و اگر نامقبول بود
بدتر باشد و اگر مقبول بود سفر دوست بود و با حاصل و اگر سعدی بود
ناظر باشد جهت کسان دیگر سفر ها کند و نفع بیند و باشد که او را تحصیل
فرماید اما اگر نحسی بد و ناظر باشد حکم بر خلاف افتد از نوع مشقت و کاهل
و بی حاصل ماند اما اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت اتصال بود
سفر های بسیار کند و در بد و در نیک باشد خاصه که نظر مودت بود و اگر

و مشتری و عطارد منسوب اند
بدین و اعتقاد و علم و قمر
و مریخ منسوب اند [illegible]
و سفر

این بهر و دو الیل در جهات شرقیه سفر او بجانب مشرق باشد خاصه که بروج شرقیه
بوند و حکم سه جهت دیگر همین است و اگر هر یکی از جهتی باشد از بروج و رباع
سفر او در میان آن دو جهت بود و از این بهر و دو الیل هر کدام که مقبول بود
سفر او بدان طرف بود و اگر بهر و بقوت برابر بوند بهر دو طرف رفته شود
و حکم ارباع طالع همین باشد و پیوستن قمر با این دو الیل موجب سفر بسیار
باشد و سفرهای دور **ثمره دوم** در احکام جزویات اگر صاحب این
بیت زحل بود یا او در این بیت باشد سفر مولود جهت چهار پای داری بود
خاصه که برج بهیمی بود و اگر برج انسی بود طلب علوم از علوم دقیق
و برد [illegible] خرد و فروشد و در دین مطعون و صلب بود و کم عبادت و خوابهای
درست بیند و از این یهودی بیاموزد **ثمره سیم** اگر مشتری
در این بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر مولود جهت بازرگانی باشد
و بارهای نفیس خرد و فروشد و سود بسیار گیرد و اگر نامقبول بود بیع و شرای
او در شیرینیها بود و طعامها و اگر برج بهیمی بود جهت دواب سفر کند چون
گوسفند و آنچه غذا را شاید و اگر برج انسی بود بیع و شرای ایرا کند و در تحصیل
علم جهد نماید و با ورع بود و فقه و تفسیر داند و عابد پاک باشد و با وفا بود
و پاکیزه **ثمره چهارم** اگر مریخ صاحب این بیت بود یا در این
بیت بود مولود سفر کننده بود براههای مخوف و در اضطراب باشد و در

میان

آبی

میان لشکریان و ترکان سفر کند و اگر مقبول باشد امیر لشکر باشد و در
قوم سلاح دار و اگر در برج بهیمی بود چهارپایان دارد و اگر در برج انسی بود
و نامقبول بود از دزد بود و راه دار و در علم سلاح و سواری ندانند و اگر برج
آتشی بود سقاط بود و آتش کار و بیشتر سفر او بسبب گریختن بود و در
دین و مذهب سست باشد و خوابهای آشفته بیند **ثمره
پنجم** اگر آفتاب در این بیت باشد یا صاحب این بیت بود مولود
سفرها کند جهت ملوک یا در صحبت ملوک و اکابر و با زرگانیهای با خیر
کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح و نیکی بیند و
بیاموزد علم کلام و ارواح و معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر
خاصه که برج آبی بود و یا برج آتشی و اگر نامقبول بود سفر از خدمتکاری کند
یا با مردم فرومایه و رنجمند باشد و جاهل ماند و در دین و مذهب ضعیف
بود و خوابهای نیک نه بیند و با دین نصارا در آمیزد **ثمره
ششم** اگر زهره در این بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود
سفرهای خوش کند و در عزت باشد و سفر او بیشتر با جادوان و زنان
باشد و با زرگانان او با انواع لباسها یا عطرها گیرکان و بیاموزد علم
دین اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد باشد و اگر نامقبول بود از صنعتها
در روی کمتر بود و اگر برج انسی بود بیاموزد موسیقی و دیبا بافی یا عطاری

وخوابهای نیک بیند **ثمرهٔ هفتم** اگر عطارد درین بیت بود
یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای بسیار کند و با خیر و نفع و در
بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان باشد و اگر بیع
انسی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر بود و علوم
دقیق و فلسفه بیاموزد و رسنده بود بغور معانی و مصنف شود در
علمی که داند و اعتقاد او در روش حکما بود و اگر در خانهای مشتری بود دبیر
گردد و منشی و عدل و نویسندهٔ خطها و کتاب فقه و تفسیر و مانند این
و اگر در خانهای مریخ بود سفرهای او با خوف باشد و همراه دزدان و لشکریان
و راه داران گردد و طرار و خیانت کننده و قمارباز باشد و اگر بد حال بود
تسخیر کند دیو و پری را و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و
بیطار گردد و اگر در خانهای زهره بود سفرهای او خوش بود و طربها کند
و بیاموزد علم دین اسلام و خواندن شعر و یا مقری بود و اگر میزان بود
کار قوی تر باشد و اگر در سنبله باشد سفرهای نیکو کند و با وزرا و اکابر
و حکما صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و امانت
قوی کند و در معرفت معقولات و اشیا بنهایت رسد و ناموس دار
باشد و قوتهای باطنی او بکمال باشد و اگر در جوزا بود از همه علوم آگاه
باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود و حاضر جواب و

سفرهای نیکو کند اگر در خانهٔ قمر بود سفر بسیار کند و در حرکت باشد و کم ثبات
و بیاموزد علم غواصی و مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و شناختن
سرابها و زیرک بود در عقل معاش و اگر برجل منحوس بود بنا شود
یا مهرها نگین سازد و یا اسیابان بود یا کاریز برد یا کوزه گری کند
و مانند این و اگر بمریخ منحوس بود آبگینه سازد و یا زنجیرها بافد و حمایل
و دست بندها کند و اگر در خانهٔ آفتاب بود جوهرشناس بود یا صراف
یا درم زن و سکه ساز و مانند این و همه احکام بحسب نظرهای سعد و نحس
باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت
باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه رسالت و ایلچی بیاموزد علم مساحت
و جاسوسی و در کار دین و مذهب کم ثبات بود و حکم او در ثبوت کواکب
مانند بود بعطارد اما باید دانستن که صاحب طالع بهر کوکب که
متصل گردد درین بیت مولود رغبت کند بعلمی که بدان کوکب منسوب بود
و بنظر مودت آسان تر بود و بنظر عداوت دشوارتر و اگر صاحب این
بیت متصل بود بکوکبی که درین بیت باشد بنظر مودت مولود آن علم را
که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر نظر عداوت بود بیاموزد
برنج و ناخوشی و معلوم نکند و در کار نیارد **ثمرهٔ نهم**
اگر صاحب این بیت در وبال بود برب مثلثهٔ اول ناظر باشد مولود در

اوایل عمر سفرهای بسیار کند و در تحصیل باشد و اگر در رب ثانی نظر کند در
اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر برب ثالث نظر کند این احوال در
اواخر عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی را از قبول و رد دلیل افتد و بروج
انثی و نفع و ضرر از نظر مودت و عداوت ثمرهٔ دهم
اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت مال و معاش
بود و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر
بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزند و معشوق و عشق و رسالت و اگر
بصاحب ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم نظر
دارد جهت جفت و شریک و خصمان و طلب از دیده و اگر بصاحب هشتم
نظر دارد جهت خونی بود یا میراث یا مال زن و انباز و اگر بصاحب دهم
نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان یا سبب صناعتی یا بیش بزرگان رود
و اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دوستان یا طمع مال سلطان و طلب
سعادتی بود و اگر بصاحب دوازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود یا
دواب ثمرهٔ یازدهم اگر صاحب این بیت از صاحب رابع
منصرف شود و بصاحب سابع متصل گردد اگر صاحب سابع سعد بود و
صاحب رابع نحس مولود را آنجا که رود بهتر از مقام باشد و اگر صاحب رابع
سعد باشد و صاحب سابع نحس سکونت بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو

نحس بوند سفر و حضر بد باشد و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر
نیکی بینند اما اگر کوکبی در هفتم بود و با او چنین حالات افتد حکم همین
باشد و اگر کواکب سعد باشد بمقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت
بهتر بود اما صاحب این بیت بصاحب هر بیتی که ناظر بود سفر بر
طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج چنانک گفته شد ثمرهٔ
دوازدهم اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند
حکم طالع همین باشد و اگر صاحب نهم یا قمر بتربیع مریخ بوند و مریخ تحت
الشعاع یا تحت الارض بود مولود گریخته رود و از کارهای سلطانی
یا خیانت و اگر بتربیع زحل بود از شدت گریزد و رنج روزگار و تنگی
و اگر زحل صاحب هشتم بود یا در خانهٔ هشتم یا صاحب هشتم را نحس کرده
باشد مولود در غربت سختی کشد و در غربت بمیرد ثمرهٔ سیزدهم
اما اگر کواکب درین بیت جمع آمده باشند مولود در اسباب سفر بسیار
بود و بجایهای دورتر رود و بهر جهتی و از هر علمی چیزی بداند و زیرک باشد
پس هر کدام کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان مایل بود
و اگر کواکب بصاحب نهم ناظر بوند و او درین بیت باشد حکم همین باشد
و مولود از هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت باشد
ثمرهٔ چهاردهم اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر صاحب او

صاحب و

یا بکوکبی که دروی بود مولود بهیچ شهر قرار نگیرد خاصه که برج منقلب باشد
و اگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم بد بود ناظر حکم همین باشد اما
سفر او از جهت زنان باشد یا انبازان یا با ایشان سفر کند و بصاحب
بیت که ناظر بود از ان قوم کسان با او بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن
باشد و اگر نظرها بمودت بود سفرها برضا بود و با خیر و نظر عداوت خلاف
او باشد **ثمرهٔ پانزدهم** سفر مولود در ان جهت باشد بیشتر که
بطالع و مثلثات او منسوب بود یا در ان جهت که صاحب نهم بود یا قابل
تدبیر او یا قابل تدبیر قمر اما از ین دلایل انکه قوی تر بود مولود را در ان
جهت سفر بود بیشتر و ارباع طالع را نیز حکم همین باشد چنانک اگر دلایل
سفر در دو ربع زایل باشند سفرهای بسیار شود و اگر در دو ربع مایل بوند
بسفر نشود و اگر شود اندک شود یا نزدیک باشد و ربع زایل از طالع است
تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر مایل اند اما حکم راس در ین بیت
مثال مشتری باشد و مولود در اطاعت بود و دعاها بیاموزد و خوابهای
راست بیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعای او زود باجابت رسد و
اما ذنب خلاف این باشد و اگر راس با کوکبی بود در ین بیت بدل او
زیادت کند و ذنب کم کند **شعبهٔ پانزدهم** در احکام بیت عاشر و ان هشت
اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات او همین است و صاحب و مستولی

بروی و سهم عمل و سهم السلطان و صاحب بهر او و بروز افتاب و بشب قمر
و عطارد و مریخ شریک این دلایل اند ارباب مثلثات و کوکبی که از ین بیت
باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر مولود با دولت بود
و حرمت و جاه و رفعت و ثروت و ملک و حاکم گردد بر سر قوی و کاوران بود
و معروف و مشهور بود و انچه بدین ماند اما بعضی کسان گفته اند این خانه
و صاحب وی و زهره و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر پس اگر این
دلایل نیکو حال بوند و مسعود مادر مولود را حال نیکو بود و دولت او روز
بروز زیادت شود مناسب حال او و اگر این دلایل با دلایل پدر او ناظر
باشند بمودت میان ایشان موافقت زیادت شود و سازگاری کنند با
همدیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر عداوت بود در خصومت و تشویش
باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان طلاق و فراق افتد و ذکر
این حال در بیت رابع رفته است اما اگر دلایل این بیت برخلاف ان
باشد که در پیش رفت حکم این بیت بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع بدین
دلایل ناظر بود بمودت این اسباب حاصل اید باسان تر بی جهتی و
با برخورداری باشد و اگر نظر عداوت بود خلاف ان باشد یا چیزی
حاصل اید برنج و مشقت و بی برخورداری بود و اما اگر بعضی دلایل
نیکو حال بوند امتزاج دهند هر کدام که دلیل او قوی تر بود سعادت ازانجا

اسد

رب مثلثه اول الدلیل الاول [illegible]
و مثلثه دوم الدلیل [illegible]
و صاحب [illegible]
[illegible] السلطان [illegible]

و از منسوبات آن کوکب و تهر کدام که بد حال بود از وی زحمت رسد
ثمره دهم در صناعت مولود اگر دلایل صناعت در حمل افتاده بوند
مولود صناعتی کند که بسر و روی و اطراف او تعلق دارد و اگر در ثور افتاده
بوند بگردن و حوالی او تعلق دارد و قیاس بروج دیگر همین است و تعیین
صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و موضع او پس اگر دلیل در آن برج که بود
مقبول باشد و مسعود بنظرهای سعد مولود صناعتی شریف کند و از دست او
نیکو بیرون آید و قبول باشد و اگر مقبول بود و منحوس بنظرهای نحس صناعتهای
خسیس کند و از دست او بی قیمت بیرون آید و مردود بود پیش خلایق مثلا اگر
آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل بود مولود تاج سازد و کلاههای
قیمتی و اگر دلیل زهره افتد و در حمل بود کلاه دوزی کند یا کحالی کند یا منزین
شود و آینه دار شود و اگر عطارد بود مولود عمامه سازد و طاقیها دوزد
و اگر قمر بود شانه سازد و سرخاب و سفیداب کند و خضاب سازد و اگر زحل
بود کلاه دوزد از نمد و پوست و پر حیوانات و اگر مشتری بود عمامهای
عالی سازد و زیر دستارهای فوطه قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد از آهن
و جوشن و روی بند و امثال این اما اگر زهره بمریخ ناظر بود مولود آینه داری
کند و مشاطه شود و اگر بزحل نگرد مولود مقنعه سازد و آنچه از وی سر و روی
پاک کند و اگر زهره بمشتری نگرد دستارها سازد از ابریشم با حاشیه و قصبها

و قرنیه

و قرنیه اما اگر عطارد بزحل نگرد مولود دستارهای صوف سازد و پشمینه
و اگر بمشتری نگرد یا بزهره چیزهای لطیف سازد جهت بزرگان و مقبول افتد
و اگر بزحل نگرد یا بمریخ چیزهای که سازد بد سازد و لایق عوام و مردم دون
بود اما اگر آفتاب با مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه و حلقه و سربند
سازد و عنبرینه و مرصعات کند و اگر آفتاب بزحل و مریخ بود مولود آنچه
سازد از برنج سازد و زیبق کرده و قلب کار بود و غیره نیهای از وی غش
سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل صناعت در بروج آتشی باشند
مولود صناعتها کند که با دمیان تعلق دارد چون ساختن انواع جامهها و
دوختن و پختن الوان و ابابها و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل
در بروج بهیمی بوند مولود آنچه سازد بدواب و چهارپایان تعلق دارد
چون زین و لگام و قلادها و پلاسها و پالانها و جلها و نعل ستور و آنچه
بدین ماند و باشد که شتربان و خربنده بود اما اگر بعضی دلایل در
برج انسی بود و بعضی در برج بهیمی امتزاج دهند و مولود صناعتی کند
که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوان بود چون ساختن جامه از آن
و مفرش و زیلو و موزه و نمد زین و شطرنج و نرد و مانند این اما هر کدام
کوکب که بدلیلهای صنعت نگرد چیزی از طبیعت خود در مدلول زیادت خود
کند اگر سعد بود در شکل و هیات آن مصنوع را خوب تر گرداند

ومقبول وباقیمت تر واگر نحس بود برخلاف این باشد مثال آنست که
چون زحل دلیلست بر ساختن آلات از پشم و پوست و استخوان اگر
مشتری بدو ناظر بود دران چیزها زر و نقره بکار برد وطرائف سازد
واگر مریخ بدو نگرد انچه زیلو و قالیچه بافت نمد سازد وانچه جامه دان
می دوخت پای پوش دوزد وانچه شطرنج می ساخت از عاج شاخ گاو
بکار برد وقیاس دیگرها همین است اما اگر دلایل صناعت مریخ و زحل
باشند و در خانهای عطارد بوند مولود دارو دکر و گلکن و باد و کوزه
گر و مانند این بود واگر عطارد در خانهای یکی ازین دو کوکب بود حکم
او مانند این بود اما اگر مریخ و زحل در خانهای زهره بوند مولود سازنده
سازهای موسیقی بود یا خراط یا تیرازگر و امثال این واگر زهره در خانهای
یکی ازیشان بود حکم او بدین نزدیک بود و در وقت احکام باید که چیزهای
مناسب ازانچه گفته شد در خاطر آرند و استنباط کنند واگر مریخ و زحل
در خانهای مشتری بود مولود کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی و منبر تراشد
واگر مشتری در یکی ازین خانهای ایشان بود قیاس همین باشد اما اگر
این هر دو نحس در اسد باشند مولود آبگینه سازد و بهوس کیمیا دارد
و یا ریخته گر و مس گر بود و در دو برج آتشی دیگر نسبت همین باشد مگر در
قوس که دلیل ضرابی و صرافی باشد اما اگر مریخ و زحل در خانهٔ قمر بوند

مولود

مولود آب کش بود یا مشک و راویه یا آب ران دیه و امثال این اما اگر عطارد
صاحب نهم یا سیم افتد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف عاشر در
عاشر بود مولود واعظ گردد یا خطیب و معروف و مشهور بود خاصه
که طالع برج با آواز بود واگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود
با آن شرایط حکم همان باشد یا نایب یا واعظ شود و چندان شهرت نیابد
خاصه که طالع برج بی آواز بود واگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف
عاشر در عاشر حکم همین باشد و او واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت
او بغایت بود اما اگر مشتری بعطارد نگرد یا او در خانهای مشتری بود
سخن او از تفسیر بود و حدیث واگر بجای مشتری زحل باشد سخن او از
جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطهٔ
اوج کوکبی بر زهره و عطارد نگرد مولود بر دار بازی کند یا بر رسن خاصه
که برج بادی بود **ثمرهٔ ششم** در حکم جزویات اگر زحل در برج
بیت بود و بصاحب طالع نگرد مولود حرفت دهقانی کند نیکو خاصه که
این برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان کاری کند که بزحل منسوب باشد
واگر مشتری درین خانه بود و صاحب طالع بدو نگرنده مولود قاضی
شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج انسی بود و امام شود و مدرس
و کاری کند که بمشتری منسوب باشد واگر مریخ این چنین باشد مولود امیر

لشکر شود و سازندهٔ انواع سلاحها خاصه که برج آتشی بود و در علم سلاح
و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم ملک شود یا از
نزدیکان پادشاه بود یا سردار قومی شود یا خزانه داری یا جوهر شناسی یا ضرابی
کند و اگر زهره بود مولود بزازی یا عطاری کند یا درزی شود یا زننده
سازهای موسیقی شود یا خدمت خادمان یا خاتونان کند خاصه که برج بادی یا
خاکی بود و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا محرر یا نایب دیوان یا مشرف
یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی و یا حجامت کند یا دبیری یا دلالی و اگر
قمر باشد ولی عهد شود یا خلیفه و حاکم گردد بر عوام الناس یا نیابت خاتونان
کند یا کودکان خاصه که برج آبی یا خاکی بود اما در اتصالات حکم مناسب
نظر قبول و رد بود از مودت و عداوت و سعادت و نحوست کوکب دلیل
اما اگر کواکب بیشتر از یک یا دو بود امتزاج دهند و حکم صنعت بیرون آرند
و اگر بجای صاحب طالع صاحب این بیت ناظر بود بکوکبی که در این بیت
باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت و رفعت مولود قوی تر بود و اگر
نظر نحس بود یا کوکب نامقبول مولود متنفر بود از آن عمل و صناعت
و آن صنعت خسیس باشد یا مولود از آنیکه نداند مثال آنست که زحل
در این بیت باشد و مقبول و صاحب طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر
بود بمودت مولود نایب خاندانهای قدیم گردد و مشایخ و سر در قومی بود

و در کار عمارت و زراعت نیکو داند و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بدو
منحوس بود مولود فرد و رکلکاران بود یا حمال و اگر در هبوط بود چاه
کن شود یا کاریز کند یا گورکن بود و بهر یکی از این عمل بطبیعت برجی تعلق
دارد چنانکه اگر برج آتشی باشد کار آتش کند و مهرها از گل کند و اگر
در برج آبی بود منحوس شود مولود راه نشینی گردد و فال گوی و اگر زحل
در برج آبی بود و بدحال و صاحب ششم بد و منحوس مولود مرده شوی گردد
و اگر صاحب ششم بد و منحوس مولود خادم گرمابه بان بود و اگر برج بهیمی باشد
چرم ساز دیا انبان یا دوزندهٔ موزه بود و مانند این اما اگر بجای زحل
مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب ششم از وی منحوس و برج بهیمی باشد
مولود قصاب شود و اگر انسی بود جلاد شود و یا جراح و در برج آتشی بریان
گر بود و در برج آبی ماهی گیر بود یا کشتی بانی کند و اگر در برج خاکی بود صیاد
و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر
کواکب قوی حال بود و در نظر سعدان حکم بر نیکی مولود او کنند و شریف
بودن آن چیز مثلا اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود
و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان شود یا وزیران یا خدمت مسجد یا
مدرسه یا خانقاه کند و پیدا کرده ایم قوتها و ضعفهای هر یک را

ثمرهٔ چهارم اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشد

بمودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر مقبول بود و اگر نظر عداوت
بود عزیزش ندارند و اگر از همدیگر ساقط باشند مولود پیش بزرگان
راه نیابد و کم نام باشد مگر دلایل دیگر قوی افتاده بود ثمرهٔ
پنجم چنانک احکام صاحب طالع با کواکب گفته شد از ثمرهٔ
سیم ازین شعبه حکم قمر در صورت طالع با کواکب و بروج چون ناظر بود
همان طریق بود اما وجود همه علمی و صنعتی را شخصی دیگر سبب شود غیر مولود
چنانک کسی دیگر فرماید او را یا جهت دیگر کس او را افتد ثمرهٔ
ششم اگر مستولی بر سهم السلطان آفتاب افتد مولود از پادشاه
دولتها بیند و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع شبی
بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود فراش پادشاه
باشد یا دربان و امثال این و اگر مستولی مشتری باشد مولود امین و
معتمد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ باشد از لشکر
بود یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس بود یا جامه دار و آنچه مناسب زهره
باشد و اگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مداح پادشاه
و بزرگان بود و بر احوال هر کسی بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر دو
یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج دهند و قوی تر را مقدم دارند و اگر
سهم در وتد بود قوت او تمام باشد و اگر در مایل الوتد در وسط بود حکم مستولیان

او همین باشد ثمرهٔ هفتم در احکام مبتز اگر کوکب مبتز در هر
خانه بود همه احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب
بود و علم و صنعت مولود از مزاج کوکب مبتز خیزد مثلا اگر آفتاب مبتز بود
مولود معروف گردد یا ملک یا حاکم یا سرور قومی شود و در علم سیاست و
ولایت داری نیکو داند و این صفات در مولود بشهری ظاهرتر بود که بدین
برج منسوب باشد و قیاس باقی کواکب همین است و این اصل را در شعبهٔ
اخلاق نیکو یاد کرده ایم در همه حکمها ازان غافل نباید شد اما اگر در طالع
کوکب مبتز و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط باشند و ضعیف
بوند مولود مجهول ماند و بی کار و کاهل و روزگار گذارد و بهیچ جای نرسد
بر طبع درجهٔ طالع رود ثمرهٔ هشتم اگر صاحب طالع ناظر بود
برب مثلثهٔ اول این بیت بنظر مودت و هر دو مسعود باشند و مقبول جاه
و رفعت بود مولود را در اوایل عمر خاصه که این کوکب سفلی باشد و مولود
در حرمت و صنعت و علم نیکو افتد مناسب کوکب قوی تر و موضع او و تبیین
اگر این حال با رباب مثلثهٔ ثانی بود این صفات در میانهٔ عمر پدید آید و اگر
با رباب ثالث بود در آخر عمر پدید آید خاصه که کوکب علوی باشند و اگر این
هر سه ارباب قوی افتاده بوند احوال مولود در همدیگر بپیوندد از اول
عمر تا آخر و بر یک نسق گردد و از طبیعت هر کوکبی متاثر گردد اما اگر هر سه ضعیف

افتاده بوند حکم برخلاف این بود آما اگر راس در این خانه بود در پرستش
خدای تعالی بکمال بود و مولود شناسندۀ ذات و صفات او باشد و متعبد
باشد و مستجاب الدعوه و ازین سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او
در ترقی باشد و شریف نفس بود و حاکم بود بر ملوک و سلاطین و اگر بنسوبه
در نهم افتاده شود حضرت باری تعالی را بخواب بیند و راست قول باشد
و آما اگر ذنب درین خانه بود مولود خار و بی قدر شود و صنعتی و علمی
نداند که نیکو باشد و هرچه کند از عیبی خالی نباشد و معروف شود بعیب و
خست **شعبۀ شانزدهم** در احکام بیت حادی عشر پنج اثمار
ثمرۀ اول در احکام کلیات او دلیل او همین خانه است و
صاحب و مستولی بر وی و سهم دوستان و صاحب وی و مشتری و زهره و ارباب
مثلثات وی و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند
و بهمدیگر ناظر مودت یا درین بیت باشند دلیل یافتن سعادت بود و
کثرت دوستان صادق و یافتن تمتع از ایشان و رسیدن بهر امید که
دارد و اگر احوال دلایل برخلاف این بود حکم برعکس افتد و اگر ناظر بعداوت
بود چیزی حاصل آید برنج و جهد و زحمت و اگر این دلایل از نحسان دور
بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب و برخورداری یافتن از آن و سعادتها
روی نماید و او را حاصل شود و اگر نحسان ناظر بوند حکم برخلاف افتد اما اگر

صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب امیدها خود بود
و طماع بود و مطیع دوستان باشد و در دوست ورزیدن بود و اگر صاحب
این خانه در طالع باشد دوستان فرمان بردار مولود بوند و اگر صاحب
این خانه و امیدهای او بی رنج برآید و لهو و زینت دوست دارد
و از بیت المال پادشاه و اکابر باروزی بود و اگر میان صاحب طالع
و صاحب این بیت نظر بود بمودت مولود از دوستان و دوستان از
مولود شاکر گویند و بهمدیگر نفع و خیر رسانند و اگر نظر عداوت بود حکم
برعکس افتد و اگر از همدیگر ساقط افتاده باشند مولود را دوستان
کم باشند آما اگر صاحب طالع ازین بیت و صاحبه او ساقط بود بی وفائی
از مولود خیزد و اگر صاحب این بیت ساقط بود از طالع صاحب او
بی وفائی از دوستان خیزد پس اگر صاحب این بیت در دوازدهم بود
دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود دارند و اگر
در ششم بود مولود را رنجه دارند و اگر در دوم بود قصد مال مولود کنند
ثمرۀ دوم در احکام جزویات اگر سعدان درین خانه
باشند مولود را دوستان با وفا بود و معتقد او و از ایشان نیکیها بینند
پس اگر آن سعد مشتری بود سعادت او را از وجه امانت رسد و راستی
و آنچه خیرات باشد و شادیها بیند و دوستان او از منسوبات مشتری باشند

واگر زهره بود سعادت او از روی معاشرت رسد و لهو و طرب و زینت
و عشق و از کسانی که بر زهره منسوب بوند آما اگر زحل درین خانه
بود مکروه از امساک دوستان رسد و کاهلی و تعویق و تقصیر ایشان
و دوستان او از منسوبات زحل باشند و اگر مریخ بود اندوه از بی اعتقادی
دوستان رسد و قصدهای بد و خیانت و دروغ و حیلت و دوستان او از
منسوبات مریخ باشند و باشد که مولود در مال سلطان و اکابر خیانت کند
خاصه که بدحال و نامقبول بود و اگر عطارد درین بیت بود و مسعود
باشد مولود دلخوشیها بیند از دوستان و خوش سخنی و معاملت نیکو و
مکتوبات افتد در میان و اگر مولود مریخ یا زحل نسبت دارد یا مریخ بعطارد
ناظر بود یا این بیت حظ مریخ باشد مولود بتعویذ نوشتن جادو دوستان
انگیزد و ساختن حیلت و اگر عطارد منحوس بود مولود در حیلت غلو کند
و مکروه بیند و نفاق بیند از دوستان و تهمت کشد از منسوبات عطارد
منحوس بود و در مال بزرگان خیانت اندیشد و اگر قمر درین بیت بود
مولود غم از بی ثباتی دوستان بیند و تحرک و سفر ایشان و اگر آفتاب
درین بیت بود مولود را دوستان بزرگان باشند و معروفان و توانگران
و او را بسبب دوستان شهرت باشد و معروف شود پیش پادشاه و در
صورت مقبول کواکب را درین بیت عظیم اعتبار باید کردن و نظرهای

بهر

هر یکی را از نحس و سعد آما اگر راس درین بیت بود فعل مشتری کند
در دوستان بیفزاید و با امیدها برساند و اگر ذنب فعل زحل کند و در
دوستان نقصان کند و دشوار رساند آنچه امید دارد و چندانکه
با دوستان وفا کند بی وفایی بیند از ایشان **ثمنه**
سیم حسن دوستان مولود و صفات ایشان از منسوبات
کوکبی بیند که درین بیت باشد و از صاحب این بیت و قابل تدبیر
وی و آما جوانی و پیری ایشان از تشریق و تغریب کواکب دانند
و بودن ایشان در اول و آخر برج و آما خوبی و زشتی و لطافت و خوش
طبعی و معاشرت و مجاورت و زینت و پاکی و وجاهت و امثال این
از زهره و عطارد و مریخ بگیرند آما اگر هیچ کوکب درین خانه نبود
بصاحب بیت و قابل تدبیر وی بنگرند و اگر قابل تدبیر نبود حکم از
صاحب بیت کنند آما اگر صاحب بیت در اوتاد بود دوستانش بسیار
باشند و اگر مایل الوتد بود متوسط بوند و اگر زایل الوتد چیزی نباشد
آما وجه دیگر آنست که صاحب هر بیتی که بدین بیت نظر کند یا بصاحب
او ناظر باشند بمودت دوستان مولود از منسوبات آن کوکب بود
مثلا اگر دلایل بیت سیم ناظر باشند بدین بیت یا بصاحب وی خویشان
او او را دوست باشند قیاس بیوت دیگر همین است بنظر مودت

قوت ظ

وعداوت اما قوت که بمثلثات این بیت منسوب باشند مولود را دوست
دارند و این بیت هفتم است و سیم و حکم مثلثات طالع همین است و این
نهم است و پنجم **ثمرۀ چهارم** اگر مستولی بر سهم دوستان سعد ان
باشند از دوستان سعادت بیند و اگر نحسان باشند شقاوت بیند و
سعادت و نحوست و نفع و ضرر و خیر و شر از طبیعت آن سعد بود و آن
نحس باشد و بود آن سهم را او تاد دلیل بسیاری دوستان باشد و قوت
سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود از منسوبات
کواکب مستولی بوند بر موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان از قوت
وضعف سهم و کواکب مستولی بوند بر موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان
از قوة وضعف سهم و صاحب او بود **ثمرۀ پنجم** اگر صاحب
طالع برب مثلثۀ اول این بیت ناظر بود بجودت مولود را در اوایل عمر
دوستان بسیار باشند و اگر برب ثانی نظر دارد در میانه عمر بسیار باشند
و اگر برب ثالث نظر دارد در اواخر عمرش دوستان بسیار باشند اما اگر
دلایل دوستان در برجهای منقلب باشند دوستان بسیار شوند اما
زود منقطع گردند و اگر در برجهای ثابت باشند در دوستی وفادار
باشند و در برجهای ذو جسدین کار بر توسط بود و کم اعتقاد باشند
و دو دل بوند اما اگر قمر یکی از دلیل افتد دوستان بسیار شوند از عوام

خلق

خلق و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر زحل یکی از
دلیل دوستان افتد دوستانش ریخ کش باشند و در دوستی پایدار بوند
خاصه که در برج ثابت باشد و قیاس کواکب دیگر همین است
شعبۀ هفتم در احکام بیت ثانی عشر تا زده اشجار
ثمرۀ اول در احکام کلیات او و دلایل او و همین خانه است
و مستولی بر وی و سهم دشمنان و صاحب وی و زحل و ارباب مثلثات این
بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل مسعود باشند و قوی حال
دلیل شقاوت حال دشمنان بود و فراغت مولود از ایشان و ایمنی
و سلامتی و اگر حال بر خلاف این باشد حکم بر عکس بود و اگر دلایل در
او تاد بوند یا مایل الاوتاد دلیل کثرت دشمنان باشد و احترام ایشان
و شهرت و اگر در زایل و ساقط بوند حکم بر ضد افتد اما اگر این دلایل
بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع بعداوت مولود را دشمنان بسیار باشند
و اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود مولود دشمن انگیز باشد و اگر
صاحب طالع درین بیت بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان
گرفتار باشد و بدتر آن بود که این بیت و بال یا هبوط او باشد یا غربت
بود او روی و اگر صاحب این بیت در طالع افتد دشمنان بدست مولود
افتند خاصه که طالع وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این

[illegible]

بیت منحوس بود بدی از دشمنان رسد و اگر مسعود شود نیکی رسد و اگر صاحب
این بیت بصاحب طالع نحس شود مولود بد دشمنان ضرر رساند و اگر نحسان
درین بیت باشند مولود بسیار دشمن بود یا او بد اندیشد و خود از بدی خود
در رنج و مشقت افتد و از ایشان ایمن نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان
کسانی باشند که از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی
کنند و باشد که از ایشان ضرری نباشد و توقع نفع باشد بی اختیار
ثمرهٔ دوم در احکام جزویات بودن صاحب یازدهم درین
بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم
دلیل دوستی کردن دشمنان بود با مولود پس اگر کوکب مقبول و مسعود بود
برغبت بود و اگر نامقبول و نحس باکراه بود ثمرهٔ سیم
نظرهای میان صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان
و دشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم بدو پیوندد محبت از طرف دوستان
مولود خیزد و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم پیوندد از جانب دشمنان
بود و اگر نظر عداوت بود حکم بر ضد و عکس باشد و این حکم بر صاحب هر بیتی
واجب کند چنانکه اگر این اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با
فرزندان مولود کند بحسب نظر سعد و نحس ثمرهٔ چهارم
هر کوکب که درین بیت باشد بنگرند تا او صاحب کدام خانه است از طالع او

قوم و دشمن مولود شوند و ان دشمنان از منسوبات ان کوکب و بیت او
باشند مثلا اگر صاحب بیت سیم درین خانه بود خویشان دشمن شوند
و اگر این کوکب زحل بود پیران باشند و انان که بزحل نسبت دارند قیاس
بروج و کواکب دیگر همین است ثمرهٔ پنجم اگر بر موضع سهم
اعدا مستولی نحسان باشند از دشمنان مضرت رسد و اگر سعدان بوند منفعت
برسد و اگر این دلایل در اوتاد باشند یا مایل الاوتاد دشمنان بسیار بوند
و قوی حال باشند و اگر زایل ضعیف باشند و از مولود دور افتند
ثمرهٔ ششم صاحب این بیت در هر خانه که بود دشمنان از
مزاج ان خانه انگیزند چنانک اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن او
شوند و بسبب عمل و دولت یا صناعت قیاس بروج دیگر همین است
ثمرهٔ هفتم اگر صاحب و مستولی این خانه تحت الشعاع بود
دشمنان مولود در نکبت رسد از پادشاه و اگر بنحسی منحوس شوند شقی و
رنجمند باشند و رنج و مشقت ایشان از طبیعت ان کوکب نحس باشد و اگر در
وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند و درمانده و اگر در شرف یا خانهٔ خود
بوند قوی حال و با دولت باشند ثمرهٔ هشتم بدلایل
مختلف دوستی و دشمنی را نیز از طالع دو شخص بنگرند و آن چنان باشد
که اگر طالع دو مولود یک برج بود ان هر دو با همدیگر دوستی دارند و اگر

یکی دوازدهم دیگری افتد دشمنان باشند و اگر دو طالع مولود در اصاحب یکی افتند
باهمدیگر دوست باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود باهمدیگر بنظر عداوت
نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در شجرهٔ چهارم ذکر رفته است
روشن **ثمن و نهم** در حبس و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود
و صاحب طالع اردوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در دست دشمنان افتد
و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم سبب حبس او مال
بود و قرض و اگر بصاحب دهم منحوس شود سبب کار پادشاه بود و صنعت
و عملهای الکابر قیاس بروج دیگر همین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم
منحوس بود مال و معاش مولود بسبب قرض دادن و دشمنان مستهلک شوند
و اگر مسعود باشند مال زیادت کرد و از قرض دادن و معاش مولود از آنجا
حاصل شود پس اگر مریخ بدو ناظر بود یا دلیل در خانهٔ مریخ افتد مال او بوجه حرام
زیادت کردد و اگر این کواکب نحس شده باشند و یا نحس شود و سعدی بدو
ناظر باشد مال حرام در صورت حلال گیرد و اگر آن نحس زحل باشد و او را از
بیت ثانی حظ بود یا صاحب بیت ثانی بکرد مولود مال را از سبب دواب بدست
آرد و برنج و سختی خاصه که نظر عداوت بود و مشقت بیشتر باشد و راحت کمتر
و اگر زحل مقبول بود در این بیت فایده بیش دهد و رنج کمتر باشد و اگر سعد
بدو ناظر باشد کار قوی تر باشد خاصه که در این بیت فرح دارد **ثمن**

دهم در حکم چهارپایان بودن زحل در این بیت دلیل بودن دواب
بارکش باشد و از وحوش آنچه درنده او رند و مشتری دلیل بودن حیوانات
شریف بود چون گوسفند و آنچه در منسوبات او ذکر رفته است و بودن
مریخ دلیل بز باشد و آفتاب دلیل اسبان و زهره دلیل گاو و مرغ خانگی
و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه گفته ایم و قوی تر آنگاه باشد که این
برج بهیمی بود پس از این کوکب هر کدام که در این بیت بود یا صاحب او باشد
و بصاحب ثانی متصل بود مال و معاش مولود از آن حیوانات حاصل آید
که بدو نسبت دارند و اگر نظر مودت بود خیر و نفع بیشتر باشد و حصول
او آسان تر باشد و بی رنج و بابرخوردار ی و اگر نظر عداوت بود حکم
برخلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی باشد خیر بسیار تر بود
خاصه که مسعود باشد و مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر باشند
کار بهتر بود اما باقی ماندن مال را بنگرند در این دلیلها اگر در برج ثابت
بوند مال خود را نگاه دارند و اگر در برج منقلب بوند خرج کند و تلف دهد
و اگر در برج ذوجسدین باشد کار بر توسط بود و مولود گاه خدا باشد
و خرج داشته کند و وجهی دیگر آنست که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود
و مایل الاوتاد دلیل توسط مال و زایل دلیل نابودن مال و ساقط دلیل فقر
و سختی اما ماندن و ناماندن بکوکب سعد و نحس تعلق دارد و راجع و مستقیم

ثمرهٔ یازدهم حکم ارباب مثلثات در هر بیت ذکر رفته است تبس
هر کدام از این سه ارباب که قوی حال تر بود اثر او بایام تربیت او ظاهر
تر شود در سعادت اما اگر رب اول و دوم مستولی بوند برین بیت و
مسعود باشند احوال مسعود از طبیعت این بیت بر یک نسق گردد و از
اول تا اخر در سعادت خاصه که هر دو یا هر سه بهم ناظر باشند بمودت و اگر
منحوس بوند بر یک نسق بود در شقاوت **شجرهٔ پنجم**
در اعمال تسییرات و احکام مدبر و قاسم و اصحاب ادوار و نمودار مثالها
از طالع خود و ذکر حالهای گذشته و ختم کتاب و آن پنج شعبه است
شعبهٔ اول در کیفیت تسییرات بشکل اعمار **شعبهٔ دوم**
در اعمال تسییرات حسا[ب] اعمار **شعبهٔ سیم** در اعمال تسییر اعظم اعمار
شعبهٔ چهارم در احکام مدبران و قاسم بشکل اعمار **شعبهٔ
پنجم** در احکام زمان و صاحب دور و فردارات جهار اعمار **شعبهٔ
اول** در کیفیت تسییرات بشکل اعمار **ثمرهٔ اول** در اعمال
تسییرات دشوارترین عملهاست از علم نجوم و حرکت او تصوری است
نه حقیقی و محسوس نیست موهوم است و اگر حقیقت طلب دارند گوییم
رسیدن اثر دلیل اول است بشانی بقوت تا آن قوت از امتزاج هر دو
دلیل بفعل اید مناسب موضع مثل موجودی که از تخریج دو عنصر وجود یابد

واما تسییرات پنج نوع است اول تسییر اعظم است که هر یک سال شمسی یکی درجه
مطلعی رود و هر یک ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب پس اوتاد
طالع و هیلاج و کدخداه و دلایل اصلی را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال
عمر مولود معلوم گردد از رسیدن او بدلیلهای قاطع و غیران ثانی تسییر
اکبر است که هر یکی سال شمسی یکی برج رود و هر ماه دو درجه و بیست و هشت
دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس ابرج انتها عبارت ازین تسییر است
و او را تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یکسال از وی کنند ثالث تسییر اوسط است
که هر یک سال شمسی سیزده برج رود و یک برج انتها و دوازده برج طالع و هر
یک ماه یک برج و دو درجه و سی دقیقه و هر یکی روز یک درجه و چهار دقیقه
و آن را تسییر شهوری نیز خوانند و حکم هر ماه از وی کنند این سه تسییر را جداول
ساخته اند و ما نیز از زیج عمدة الالیخانیه اورده ایم رابع تسییر اصغر است
که از درجهٔ برج انتها رانند هر ماه سیزده برج و کسری و هر روز سیزده درجه
و کسری پس از اول ساعت تحویل از درجهٔ برج انتها مثل درجهٔ طالع کنند و حصه ماه
و روز از تسییر سنوی بر افزایند بر آن درجه و همچنین حصه ماه و روز از
تسییر شهوری هر دوازده ماه را تا تمامی سال را این هر دو تسییر هم بدان
درجه و دقیقه طالع رسیده باشد از برجی که بعد ازین برج انتها بود و بر توالی
مثال طالع میزان است بسیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها

هر یکی را از تسییر سنوی و شهوری از جدول او تسییر باید راند

بطالع رسیده بود پس بر بیست درجه و دقیقه طالع حصه یکماه دو درجه و بیست و
هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج دقیقه از تسییر سنوی و هم بر دو
زیادت کردیم حصه ماه و روز را از تسییر شهوری هر ماه یک برج و دو درجه
و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه از زمان تحویل سال چون سیصد
و شصت و پنج روز و شش ساعت بگذشت آن مهر او تسییر بعقرب رسید
بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر سنوی یک برج رفته باشد
و تسییر شهوری یک برج انتها دوازده خانه طالع بریده بود و بر کل
دلایل اصلی و فرعی گذشته و حکم تسییر یومی همین باشد اما بسبب بحث دق
اهل روزگار او را اکثر در عمل آرند و بر و چندان اعتماد نکنند خامس آنست که
او را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه رانند مثل حرکت وسط افتاب و طالع
تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود با برجه دلایل اصلی
و فرعی گذشته و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسیده و طریق عمل
همانست که گفتیم در آن او تسییر و حصه ماه و روز را از جدول حرکت شهور و
ایام افتاب برگیرند **ثمره دهم** در معرفت درجات بخش و قاطع
اجزاء قطع کننده عمر و کواکب بر دو قسم اند اصلی و فرعی اصلی آنست که در
وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در صور طالع و
شعاع تربیعات و مقابلات و اول موضع افتاب و شعاع او تربیع و مقابله

او و ماه و عقده ذنب و موضع عطارد و اگر نحس بود شعاع تربیع و مقابله
او از و کنز و تدی که در حد نحس افتاده و با حدود نحسان و موضع سهم الموت
و درجه هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و وکنز سابع و
مواضع ذوات الاذناب و درجات طلوع و درجات غروب و درجات
محو کواکب باشد انچه قاطعه اند و سحابیات اما فرعی آنست که بعد از ولادت
واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای اجتماعات و استقبالات و
طالعهای هریک در جزو مقارنات کواکب با نحسان و جزو مجاسده کواکب
با ذنب و جزو احتراقات کواکب و جزو کسوف و خسوف و درجه طالع و موضع طلمر
کسوفات و جزو مجاسده نیرین با ذنب و او و تربیع افتاب و ماه و مقابله
مهر او در وقت تحویل سال مولود و همچنین مواضع و شعاعات مهر او نحس
اما یک سهم است قاطع بر بین دلایل قطع طریق استخراج او آنست که بروز
بگیرند بعد از مریخ بر زحل و از طالع بیفکنند و شب بر خلاف این
ثمره یازدهم در معرفت اولا موت و آن دوازده است اول
رسیدن تسییر هیلاج است بدان دلیلهای قاطع ثانی رسیدن تسییر
کدخداه است بدان دلایل ثالث رسیدن تسییر درجه طالع رابع رسیدن
وتد سابع خامس رسیدن تسییر وتد رابع سادس رسیدن تسییر برج انتها
سابع تسییر صاحب برج انتهاست ثامن تسییر درجه طالع تحویل است

درجه طالع ... درجه طلوع ...

تاسع تسییر صاحب اوست عاشر تسییر درجهٔ هشتم حادی عشر تسییر صاحب اوست
ثانی عشر تسییر مستولی است بر طالع اصل پس اگر تسییر یکی از این دلایل خاصه
هیلاج یا کدخداه بمواضع قاطع رسد از آنجه نمودیم خوف قطع عمر مولود باشد
خاصه که در اصل هیلاج یا کدخداه ضعیف افتاده بود یا عطیت کدخداه بثلث
رسد یا بنصف یا بثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر عمر
بدین مواضع یا برج انتها بجایگاه سعدی رسیده باشد از دوازده برج
طالع خاصه که در وتدی بود یا بموضع یکی از دو نیر رسیده باشد در اصل و
سالخداه او قوی حال باشد یا طالع تحویل سعود افتاده و صاحب او یا سعدی
در یکی از این سه طالع بود یا ناظر بود بمودت خاصه از اوتاد و نحوس ساقط بوند
از هر سه طالع یا طالع اصل دو را از مواضع مخوف یا سعدی مستولی شده باشد
بر هیلاج یا کدخداه یا بر موضع سهم و نوعی با تسییر دلایل اصل یا بیشتر این
تسییرات در حدود سعود باشند یا صاحب فردار و شریک او سعد بوند پس
دفع آن فساد کنند و مانع آن گردند و اثر آن بسلامت بگذرد خاصه که در اصل
دلایل عمر قوی افتاده باشند اما چون دلایل دافع و مانع قایم باشند در آن
وقت عارضه افتد که زود مناسب دلایل مفسد و تسییر او از اعظم و اکبر و اوسط
و دفع آن حضرت مناسب دلایل دافع باشد و طبیعت او اما اگر تسییر دلایل
اصلی بموضع سعود رسد و برج انتها و سالخداه سعد بوند و طالع تحویل

صاحب

صاحب او همچنین و پاک باشد از نحوس دلیل خوشی عیش باشد و صحت و سلامتی
نفس و بر ترقی بودن قوتهای نفسانی و سعادت احوال از خارج و داخلی
ثمرهٔ چهارم در معرفت قاسم و مدبر قول بطلمیوس است که
تسییر بحد هر کوکب که رسد آن درجه را درجهٔ قسمت خوانند و صاحب حد را
قاسم از حدود و مصریان و حکم آن تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود و یا تسییر
درجهٔ او باشد و گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی بود در حکم از اعمال
کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وی بود در احوال عمرها و جزویات طالع را
هر سال حکم از وی بود در احوال و اثر تسییر اوسط کمتر از اکبر بود در جزویات
طالع و حکم هر ماه کند و حکم تسییر اصغر روز بروز باشد اما شرایط آنست که
بدرجهٔ قسمت بنگرند و قاسم اگر سعد باشد حکم بر سعادت کنند و کیفیت سعادت
را از طبیعت او بنگرند و بدانند حالات او را از قوتهای ذاتی و عرضی در اصل
و در وقت بنگرند برج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل او و برج انتهای
طالع تحویل و مناسب این احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی یا عرضی
و آن نسبتها نیک باشد پس حکم بنسبت آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس
افتاده باشد احکام بطریق تمزیج کنند اما در تسییر سنوی حکم بر سالخداه
و برج تسییر باشد چون تسییر بشعاع یا بجرم کوکبی رسد در آن برج آن
کوکب مدبر باشد بر احوال آن برج و حکم از وی کنند تا بوقتی که تسییر از

شعاع یا جرم او بگذرد و باز حکم بر سالخداه افتد پس چنانک نصف جرم ... را
در اتصالات نگاه دارند رسیدن تسییر را در این وقت نگاه دارند
شعاع یا جرم کوکب و همان تسییر را که گفته شد نگاه دارند **تتمهٔ**
پنجم در استخراج اجزاء ساعات مطرح شعاعات اجزاء ساعات کوکب
بحسب موضع او باشد اگر بر درجهٔ عاشر بود یا بر درجهٔ رابع اجزاء ساعات او
پانزده باشد راست و اگر بر درجهٔ طالع بود یا هفتم اجزاء ساعات بحسب
مواضع او بود اما اگر کواکب میان طالع و رابع افتاده باشد فضل بگیرند
میان پانزده درجه و اجزاء ساعات درجهٔ کوکب و آنرا ضرب کنند در
ساعات بعد کوکب از وتد دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید
پس اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء ساعات کوکب افزایند و اگر کوکب میان
عاشر و طالع باشد یا ربع متقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل اجزاء
ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند آنچه حاصل آید اجزاء ساعات
کوکب بود بحسب موضع او **تتمهٔ ششم** در معرفت مطرح شعاعات
کوکب مطرح شعاعات بر دو قسم است یکی بدرجهٔ سوا و حدان در تسدیس و
تربیع و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم بدرجات مطالع باشد
و آنرا حدود بدید نبود بسبب عروض کواکب و وجه عمل آنست که ضرب کنند
اجزاء ساعات درجهٔ این کوکب را که خواهد در چهار آنچه برآید آنرا از مطالع

درجهٔ آن کوکب بخط استوا من اول الحمل کم کنند آنچه ماند قوس بگیرند بمطالع
خط استوا آنچه حاصل آید موضع تسدیس ایسر کوکب بود و نظیر او موضع تثلیث
ایمن بود باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از
مطالع کوکب و قوس باقی بگیرند بمطالع خط استوا موضع تربیع ایسر
حاصل آید و نظیر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعات را از [illegible]
آنچه ماند نظیر اجزاء ساعات کوکب بود [illegible] مضروب را
بر مطالع خط استوا زیادت کنند و قوس [illegible] تسدیس
ایمن حاصل آید نظیر او تثلیث ایسر و [illegible]
را این عمل حاجت نبود [illegible]
در اعمال تسییرات چهار [illegible] **نوع اول**
و اصطلاحات او هر کوکب که دلیل او را تسییر خواهند کرد اگر بر درجهٔ طالع
بود و او را عرض باشد عمل بر درجهٔ طلوع او باید کرد و اگر بر درجهٔ غارب
بود و او را عرض نبود عمل بر درجهٔ غروب او باید کرد و اگر درجهٔ ممر او مثل
درجهٔ عاشر یا رابع بود بر درجهٔ ممر او عمل باید کرد و اگر عرض ندارد مثل سهمی
از سهامات عمل بر درجهٔ او باید کرد اما اگر دلیل میان اوتاد باشد بر درجه
[illegible]اشر عمل باید کرد که میان درجهٔ ممر یا درجهٔ طلوع یا غروب او بود و اعتبار
ندارد درجهٔ تقویم را چنانکه جدا آن گفته ایم اما معتبر در تسییر موضع معتدل بود

نه موضع تالی و متقدم آنرا میخواهیم که از افق اول طالع شود و تالی آنرا که بعد
از وی طالع شود چنانک درین صورت طالع آفتاب را تسییر میکنیم بدرجهٔ غارب

صورت زایچهٔ طالع مصنف این کتاب روز پنجشنبه سیم ربیع الآخر
سنه ٦٢٣ هجریه در شهر بخارا

اسد سنبله ۞ السعادة	سال خوک میزان الربح	عقرب قوس الغیب
سرطان	حد عطارد وجه زحل ارباب مثلثات مستولی بشرکت	جدی
عطارد جوزا ثور شمس	حمل السهم	راس زحل حوت دلو القمر

چنانک قول بطلمیوس است اما در حقیقت درجهٔ غارب را تسییر کرده می شود
بموضع آفتاب جهت آنک درجهٔ غارب متقدم است در طلوع بر درجهٔ آفتاب
که حمل بیش از ثور طالع شود اما چون دلیلی را که تسییر کنند اگر بر گذر آن دلیل
مرکز و تعدی بود دلیل را اول تا بدان مرکز رانند بر قاعدهٔ او و بعد از آن چنانک
رفتار آن مرکز بود برانند و دیدیم در اعمال بعضی از معروفان این علم که بسر این
دقیقه نرسیده بودند **ثمرهٔ دهم** در تسییر دلیلی که مابین وتد
سابع و عاشر باشد چون خواهند که دلیلی که میان سابع و عاشر بود بدرجهٔ سابع
تسییر کنند بقول بطلمیوس وجه عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت
کنند و مطالع او بگیرند ببلد و در حقیقت آن مطالع طالع باشد و او را متقدم خوانند

باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع او بگیرند ببلد و آنرا تالی
گویند و آن مطالع نظیر او بود پس متقدم را از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه
سالی بود و هر دقیقه شش روز بتقریب و سبب شش برج افزودن آنست که
مطالع او با مطالع سیزده درجهٔ حمل برابر است جهت آنک هر درجه که از فلک
البروج برآید نظیر او فرو رود و از معدل النهار هم چنان مثال طالع میزان
بجندین ... غارب حمل بجندین ... آفتاب در ثور بجندین ...
شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد جندین ... مطالع او ببلد این
فصول ... و این مطالع طالع بود که او را متقدم خوانند باز شش برج بر موضع
آفتاب زیادت کردیم شد جندین ... مطالع او ببلد ...
این را تالی خوانند پس متقدم را از تالی کم کردیم ماند جندین ... پس از جانب
او راس و سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم
... کردیم شد خارج این ... و این ده ماه بود و بیست و چهار
... پس این مدت را تسییر مرکز غارب بموضع آفتاب خواهد رسید
... بطلمیوس چنانست اما خواست او در حقیقت چنین است جهت آن
این عمل بر عکس اعمال دیگر است **ثمرهٔ یازدهم** در زیادت و نقصان
عطیت کواکب اگر نحسی بکدخداه بجداوت ... باشد چیزی از عطیت او نقصان
کند و آن بقدر اجزاء ساعات آن نحس باشد فوق الارض یا تحت الارض

مطالع ... برابر است چنانک طالع ... است ...

وبقدر بعد او از طالع یا غارب وجه عمل انست که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب
نحس ببلد کم کنند اگر فوق تحت الارض باشد و مابین المطالعین را بر اجزاء
ساعات درجهٔ طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کواکب بود از
طالع نصف سدس از تمامی نقصان اصلی نحس کم کنند انچه ماند حصهٔ نقصان ان
نحس باشد از عطیت عمر انرا وضع کنند باقی عطیت معدل ماند مثال درین صورت
طالع موضع زحل این ح ه مط اجزاء ساعات او این سه نط اگر زحل
بر درجهٔ طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی جون او در افتاده است
از طالع بقدر ساعات بعد از طالع جیزی کم شود از حصهٔ نقصان او
گرفتیم مطالع طالع جندین فصولط مطالع طالع زحل این شکدک
تفاضل فکو ما بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع که هست این ید نو
قسمت کردیم شد خارج این ح نه و این ساعات بعد زحل است از
طالع تب بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که هست
کم کردیم طریق عمل انست که ساعات بعد را در نقصان ا
و بر دوازده قسمت کنند انچه نصف سدس بعد است انچه خارج
حصهٔ نقصان باشد از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که بماند نقصان
زحل باشد انرا از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل ماند جنانکه ما را از
نقصان اصلی زحل که هست این سه نط باقی ماند این ح نو بعد هست

جندین ح نه در نقصان اصلی زحل که هست این سه نط ضرب کردیم
شد مضروب این ۸ ۲ ۱ ۳ ۹ ۳ این را بر دوازده که نصف سدس
بعد است قسمت کردیم شد جندین ط ح واین حصهٔ نقصان زحل است
بقدر بعد او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت معدل
ماند این ل د ع واین مدت سی سال باشد و هفت ماه و هیژده روز
بترتیب و در زیادت کردن سعدان طریق عمل هم اینست اگرچه ذکر رفته
است ازین عمل در شعبهٔ هیلاج وکدخداه اینجا صلاح دیدیم یاد کردن
بدین وجه که مناسب است اگر دلیل فوق الارض باشد بعد از وتد
غارب گیرند و در اجزاء ساعات کوکب عمل کنند ثمرهٔ جهارم
در عمل تسییر اوسط جون خواهند تا بزمان معلوم بدانند که تسییر اوسط بکجا
رسیده است طالع ببینند و بعد ابرج بر طالع افزایند اگر دور زیادت
شود دور از وی طرح کنند انجه ماند موضع تسییر بود در مبداء سال ناقصه واگر
...ر بود حصهٔ هر یک از جدول بر گیرند و بان موضع تسییر جمع کنند
...و موضع تسییر بود مثال طالع این و ط ک بر طالع جهارده
سال فرض کردیم گذشته است دو ماه و ده روز تبس جهارده سال تامه از
جهارده برج بر طالع زیادت کردیم و دور بینداختیم ماند این ح ط ک
واین موضع تسییر است در مبداء سال ناقصه حصهٔ دو ماه این د نو

حصه دو روز این مط مبلغ این ه مه این را بر موضع تسییر زیادت کردیم
شد چندین ح نط ه و این موضع تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان
مجهول باشد و مسیر الیه معلوم پس این مبلغ عکس اول بود چون خواهند که تا
بدانند که بچند مدت این تسییر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع مسیر الیه
و اگر نتوانند دور بیندازند انچه ماند هر برجی سالی بود و هر درجه بیست و
هشت دقیقه ماهی و هر پنج دقیقه یک روز چنانک نموده ایم انچه جمع شود مدت
زمان رسیدن تسییر بود از درجهٔ طالع بموضع معلوم مثال طالع این د و ک
موضع مسیر الیه این ا ے ک وضع کردیم طالع از وی بوقتی که دور بینداختیم ماند
این د کح ازوی حصه ماه و سال بدادیم حاصل امد از شش سال شش برج
و از بیست و هفت درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت را
تسییر درجهٔ طالع بموضع افتاب خواهد رسید **شعبهٔ ششم**
در تسییر اعظم نه اثمار **ثمرهٔ اول** در تس... خواهند و رابع ح
که تسییر وتدی کنند از آن اوتاد بموضع سهمی یا کوکبی که ...
همین ربع بود بنگرند مطالع درجهٔ عاشر بخط استوا و ان ...
مطالع آن دلیل هم بخط استوا و این تالی بود پس مقدم از ان تالی کم کنند
ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این مدت رسیدن تسییر مقدم
بود بتالی اما اگر تسییر یکی از این دو مرکز کنند بکوکبی که او را عرض بود اول

عرض

عرض او بدانند و درجهٔ ممر او استخراج کنند و مطالع درجهٔ ممر بگیرند بخط استوا
و این تالی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات
تسییر بود و هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز مثال فرض کردیم مرکز عاشر
ح نه مد مطالع او بخط استوا این قدو که مقدم است موضع سهم السعاده
این د و لـ مطالع او بخط استوا این قجـ که که تالی است پس مقدم صو قم ح
از تالی کم کردیم باقی ماند لـ ند و این مدت رسیدن تسییر وتد عاشر
است بسهم السعاده و طریق عمل مرکز رابع همین است **ثمرهٔ**
دوم در تسییر درجهٔ طالع و غارب چون خواهند که تسییر وتدی کنند از این
دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع طالع بگیرند ببلد و ان مقدم
باشد و بگیرند مطالع ان دلیل و ان تالی باشد و اگر بکوکبی رانند که او را عرض
باشد عرض او بدانند و درجهٔ طلوع او استخراج کنند و مطالع درجهٔ طلوع او
... مقدم از تالی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود اما چنانکه
... جهٔ غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع ان
... شد و مطالع نظیر دلیل که تسییر بدو رانند ببلد این تالی بود و اگر
مسیر الیه را عرض بود درجهٔ غروب او استخراج کنند و مطالع نظیر ان ببلد بگیرند
درجهٔ غروب تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر ماند
ثمرهٔ سیم در استخراج ساعات بعد دلیل از اوتاد پیش از انک

تقریر مطلوب کنیم مقدمه می شود و آن چنانست که معلوم است بتحقیق که هر ربعی از
ارباع معدل النهار شش ساعت معوج طالع شود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش
و کم از این باشد بعلت عرض بلدان پس چون اجزاء الیلی را که در مقدم گفته ایم
تسویه خواهند کرد اگر مثل اجزاء وتدی بود یعنی بر حاق آن وتد باشد تسویه او
چنان کنند که تسویه اوتاد اما اگر مقدم از اوتاد دور افتاده بود اینجا واجب کند
معرفت ساعات بعد او از آن وتد جهت آنک گفته ایم اگر مقدم بر وتد باشد عاشر
یا رابع چون اجزاء ساعات او پانزده درجه باشد راست و چون فرض کرده ایم
که در گذشته است لازم آید که اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات
معوج از وتد تا دلیلی معلوم نباشد و از دلیل تا وتد بعد از وی هم معلوم نبود
پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد الدلیل از وتد و معرفت سیر و معرفت
اجزاء ساعات او بحسب موضع تا بدین او نسبت مطالع الدلیلی را که او را مقدم
خوانده ایم معدل شود در هر ربع که باشد و مطالع تالی اگر [illegible]
معدل کرد و بدان ساعات بعد مقدم از وتد اما تشبیهی آن
چنانست که اگر مطالع مقدم را ساعات بعد او از وتد معدل کنیم
از وتد و تفاوت اجزاء ساعات او جدا واجب کند مطالع تالی را بدان ساعات
بعد مقدم معدل کردن چون بعد تالی از آن وتد زیادت از بعد مقدم باشد
و نسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات

تالی

تالی و اجزاء ساعات مقدم اما از روی قیاس چنان بایستی که نسبت ساعات بعد
تالی هم معلوم گشتی و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تالی را بدین نسبتها معدل
کردندی اما دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار دلیلها را بر
دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات او حاصل آید چون آنرا از سی کم کنند
باقی اجزاء ساعات نظیر او ماند چون این مقدمات معلوم شد خواهند که
ساعات بعد الدلیل بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد بگیرند از وتد تا
دلیل و اجزاء ساعات او استخراج کنند و آن بعد را بر این اجزاء ساعات قسمت کنند — معرفت بعد کواکب از اوتاد
خارج قسمت ساعات بعد الدلیل بود از وتد چنانک اگر دلیل از وتد عاشر در گذشته
بود مطالع او بگیرند بخط استوا من اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا — اگر دلیل ما بین عاشر و طالع بود
از وی کم کنند آنچه ماند بعد او بود از وتد عاشر چون این بعد را از نود کم کنند
باقی بعد ماند از دلیل تا وتد طالع پس آن بعد از وتد عاشر را بر اجزاء ساعات
دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود معوج از وتد عاشر تا
[illegible] بعد از شش کم کنند ساعات بعد او از دلیل تا وتد طالع اما
[illegible]یل ما بین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط استوا از
مطالع دلیل کم کنند باقی بعد الدلیل ماند تا وتد رابع آنرا بر اجزاء ساعات نظیر الدلیل
قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد الدلیل بود از وتد رابع اما اگر دلیل ما بین
طالع و رابع افتاده بود مطالع [illegible] از مطالع دلیل ببلد کم کنند باقی بعد الدلیل بود

تا وتد طالع آنرا بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود

از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع

بلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع

بر اجزاء ساعات دلیل قسمت کنند ساعات بعد الیل حاصل اید از وتد سابع

ثمره چهارم در تسییر دلیلی که ما بین عاشر و طالع افتاده بود دلیلی که

هم درین ربع بود گفته شده است کرما دلیلی را که تسییر می کنیم مقدم میخوانیم

و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود و تالی هم درینا

ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و ببلد و تفاضل بدانند میان هر دو

مطالع و آنرا در ساعات بعد مقدم و وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند انچه

حاصل اید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود بر مطالع بلد

تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع

خط استوا زیادت کنند تا در هر دو حال مطالع خط

مطالع تالی بگیرند بخط استوا و ببلد و تفاضل بدا

از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند انچه خارج اید تعدیل

مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود

تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا بدین هر دو عمل مطالع خط استوا

معدل گردد پس مطالع معدل ~~بمقدم خط استوا از مطالع~~ معدل مقدم بخط استوا

از

سعادت احوال ما در بود و بار سایی و صحت و سلامتی او و حرص مولود بمال

[...]دنیا و جاه و رفعت و منزلت و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل

بزازی و جامه فروشی و عطاری و امیر مطربان و زینت سازی و بیع و شری

برده و انواع پیرایه و حلیها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان

و معاملت با این طبقه مردم و افزونی زینت و خرمی از کذر اصحاب طرب و

بیش رفتن امور زنان فرامیر داوتار و مشهور شدن بعاشقی و یافتن

منفعت از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب صورت و نیکو سیرت

و لطیف طبع و تازه روی و دلیل دیدن سعادتها بود و لذتها و نشاط

و خوشی زندگانی و تلطف با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن

و عشرت کردن و بمراد رسیدن بهرچه لذات این جهانی باشد و اگر قاسم

زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان و نزدیکان

[...]ای کهن و گذشته و دعویهای کهن و افتادن از حشم

[...]عمل و منزلت و در بیم و هراس ماندن و اندیشهای محال

[...] شغلهای دیرینه و بیش امدن کارهای درشت و سخت

و خوف مال و رسانیدن شدت بمردم و نمودن جور و ظلم و غرض کردن

بکارهای دشوار و بیم افتادن از بلندیها و خوف از جاهای تاریک و صحراهای

هولناک و مشغول شدن بکار زراعت و عمارت و آبادانی زمینهای خراب

و توانگر شدن و شهرت یافتن بنسبت و خوف و موت مادر بود یا بیمار [صعب]
و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان و
امرا و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب
و مکر و خدیعت و کارهای که با خوف و بیم باشد از زخم و جراحت و مایل
شدن بضرب و قتل و رنجانیدن خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم
و خلاف و عوانی و هر بدی که بکند زود دید و باز گردد و بسبب هلاک او شود
و ابتدا افتادن در آتش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاح جهاد و [کار]
بستن آن و دلیل کند بر دزدی و یار شدن با دزدان و رندان و مادر او را
خوف باشد از قتل یا بیماری خونی و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر طلب صحبت
سلطان و اکابر از کند دبیری و فضل و شعر و فصاحت و بلاغت و تکلم و
یافتن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا کارهای دیوانی
یا صناعت بسبب کفایت یا ندیمی یا خواندن کتب و دلال و شهرت او
در شهر و ناحیت و دلیل توانگری و تصرف خانها
کند و بیع و شری قماش و برده و رغبت کند با اختلاط ارباب
تمیز و اهل هنر و فضل اما حکم شتری آنست که اگر آفتاب در اصل یا در
بدل سیر یا قاسم که سعد باشد ناظر بود بجودت زیادت کند طلب صحبت ملوک
و توانگری و شهرت شدن و جاه و رفعت و قوت عقل و عزیزی و بیشتر رفتن

طالع بدانند سالهای تامه گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه
و روز بود حصه هر یک بر آنجا افزایند تا مطالع معدل شود و قوس او بگیرند بمطالع بلد
موضع تسییر معلوم شود و نظیر او موضع تسییر وتد غارب باشد اما همین مطالع معدل
را قوس کنند در جدول مطالع خط استوا من اول الجدی موضع تسییر وتد عاشر حاصل آید
و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر [اوتاد]
افتاده باشد همین است **ثمرهٔ نهم** در تسییر دلیل که ما بین
الوتد افتاده بود بجزو مجهول بدین عمل شبهتی آیند است و آن خیانت که ما هر او
دلیل را که میان او و وتد است بجزو معلوم تسییر میکنیم واجب است مطالع او را معدل
کردن بساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش ذکر رفت آنجا این عمل حاجت [هست]
یا نیست چون تسییر او بجزو معلوم رانده نمی شود از روی قیاس آنست که معدل
کردن مطالع دلیل جهت بعد اوست از وتد نه جهت مسیر الیه که تعدیل مسیر الیه
سهو و کر رفته است که تعدیل مطالع مقدم مناسب ساعات بعد او بود از وتد
[س]اعات او بحسب موضع و این سهو و علت اینجا موجود است
[و]اجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد که مسیر الیه
مجهول است گو باش چون مطالع دلیل معدل کند تسییر او بحسب آنچه او را اند
چنانکه هر یک را نموده ایم روشن **شعبهٔ چهارم** در احکام مدبرات
و قواسم شش اشار **ثمرهٔ اول** در احکام مدبرات در پیش گفته ایم

در ثمرهٔ چهارم از این جزو

که مدبران کوکب باشد که تسییر شعاع یا بجرم او رسد و حکم ان برج از مدبر کنند

یا تسییر در شعاع او بود یا با جرم او پس اگر مدبر سعد بود و در اصل مسعود بود و

او را در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع خود آ میل کند بر سعادت حال قوتهای

روحانی مولود و صحت بدن و دور بودن از مکروهات و عوارض ظاهری و باطنی

و اگر در بیت المال حظی دارد دلیل وصول مال بود و فراخی معاش و سعادت بی نیری و

نیازمندی او در کارها و اگر در بیت السلطان حظی دارد دلیل سعادت بود

از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل نیک و بیش رفتن صناعات

و رواج کارها و ت جاه و رفعت باشد و شهرت در شهرها و ناحیت و سعادت

حال مادر بود و انچه بدین بیت تعلق دارد و اگر در برج سابع حظی دارد دلیل

مشارکت بود و سعادت از روی زنان و ضدان و خصمان و شرکا و موضعی که

مولود قصد انجا دارد و اگر در بیت رابع حظی دارد دلیل نیکی احوال املاک باشد

و ارتفاعات و آبادانی خانها و خوشی عیش در مسکن ... سعادت حال

پدران و مادران و عاقبت کارها قیاس بر او ازده ...

نحس باشد یا در بیت وقت نحس بود حکم بر عکس افتد هر بیتی

طبیعت نحس باشد و بتر شد از مضرت او و اگر نحس یا منحوس بود

یا محترق یا منحوس بکسوف و خسوف و مانند این اما اگر مدبر نحس یا منحوس شده

صاحب دوازدهم باشد یا دوازدهم بود دلیل پریشانی باشد و غلبه دشمنان و

ارماندن

ودر ماندن و حبس و قید و فساد دولت و اندوه از قرض و اگر مدبر نحس یا منحوس

صاحب ششم بود دلیل بیماری بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان

اشتهها خاصه که در ایام کهولیت یا پیری و مکروه رسد از بنده و خدمتکار و مردم

فرومایه مثال انست که اگر مدبر زهره بود و منحوس شده در اصل یا در وقت پس

مضرت از بسیار خوردن بود طعام و شراب و راندن شهوت و عشق و طرب و مانند

این و اگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق و فجور باشد و لواطه و طلب حرام

و شهوت راندن پلید و خیانت با زنان و خواهران و مادران و ضرب و قید

و بیماریها از ماده صفرا و بلغم و خصومتها و مکروه از لشکریان و ترکان و مردم

دروغ گوی می خوار و مانند آن و اگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت

زنان پیر و زشتان و تنگی معاش و سختی و تهمت و فضیحت شدن بکارهای

ناستوده و بند و زندان و دست تنگی و فقر و رنجوری از ماده برودت و

... از ... و بندگان و خدمتکاران و زنان پیر و مانند این اما اگر مدبر

... منحوس بمریخ در اصل یا در وقت پس مضرت او از غذاهای چرب

... باشد و گوشت خاصه گوشت شکار و طلب مال حرام برخصت شرع

و سالوسی و مراعات دروغ و نفاق و زرق و سوگند خوردن و مکر و اسراز

حاکمان و قاضیان و رنجوری بود از نسبت حرارت و دمیدن چیزها بر اعضا

و اگر بزحل منحوس باشد مضرت از دعویهای کهن باشد شرعی و کارهای قدیم

بارئیسان و اہل صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکروه رسد از مشایخ و درویشان
و زاہدان با ریا و بی علم و مردم منافق اندرون دار و بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه
و معاملات آما اگر خیر و شر مدبر تا دقیقی بود که تسییر در شعاع او بود یا با جرم او بود چنانک
یاد کرده ایم آما اگر عطارد مدبر او بود با هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد و نحس یا
در بیت هر کدام کوکب که باشد اگر بذات مسعود بود دلیل قوت رای و تدبیر بود
و ساختن معاملات و بسیاری بیع و شرا و کتابت و آموختن علم و صحبت داشتن
با ارباب قلم و اہل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست افتادن کتاب و نامه و اگر
منحوس بود دلیل کندی طبع باشد و ضعف رای و تدبیر و کید و مکر ساختن و دروغ
گفتن و زیان و لجاج و مکروه رسد از جور و جفا مردم فرومایه و ساقط و عاجز شدن
بسبب تهمت و افترا و نفاق کردن ایشان و بر حاجت گفتن آما وجه دیگر انست که
مدبر را در هر بیت که باشد چون نحس باشد در وقت تدبیر فساد و مضرت بموضع او رسد
از طبیعت ان نحس و منسوبات او و بصاحب طالع و از [illegible]
طالع ثور باشد و زهره در خانه دهم بکوت و مدبر را رد [illegible]
مقابله او مولود را از دوستانی که دل بسته بود بجال ایشان خاصه [illegible]
و اہل نسب مکروه رسد یا چنان کسانرا مضرت رسد از نزدیکان مولود یا از
فرزند مولود و ان قوم مردم حکیم بوند یا از خاندان قدیم و مشایخ و دهاقین باشند
یا از فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند مولود سبب فساد شود یا عشق یا طرب

باخبار

یا اخبار بد و مولود را رنجوری پدید آید از ماده بلغم یا از طرب یا از عشق یا سوداهای
فاسد آما اگر مدبر بسعدی مسعود شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت ان سعد
و موضع و بیت او و ان سعادت مناسب ان سعد باشد یا طالع چنانکه اگر ان سعد
مشتری بود او صاحب بیت المال باشد سعادت مال دهد و اگر در خانه پنجم بود مال را
از وجه هدیه دهد یا از لذت فرزند یا از طرب و آنچه طریق تخریج دقیق است و در عبارت
چندان مفهوم نه آول تامل نیک واجب باید داشت و موضع مدبر و نظرهای قبول
و رد و مودت و عداوت اعتبار کرد **ثمره دوم** در احکام تسییر اعظم
اول مقدمه گفته می شود که در ثمره اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم جهت راندن هیلاج
و کدخداه است و او تاد اربعه و انچه دلایل اصلی است بمواضع سعود و نحوس و دلایل
قاطع تا از این استدلال کنند بقا و فنا مولید و سعادت و شقاوت او را پس
چون تسییر دلایل عمر بمواضع مخوف رسد از انچه نموده ایم دلیل قطع عمر باشد از
[illegible]ت ا[illegible] قاطع و موضع او و نسبت مسیر و مسیر الیه با طالع اصل و تحویل برج
[illegible] اعمار بدین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست قوتهای
[illegible]هری و باطنی است آما اگر تسییر او تاد یا تسییر نیرین و نتایج هر دو یا تسییر دلیل
دیگری که بر درجه وتدی افتاده بود یا ما بین الوتدین باشد بموضع نحسی رسد دلیل
فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و حواس باطن و قوتهای نفسانی بحسب دلیل
و موضع تسییر و موضع مسیر الیه آما اگر تسییر دلایلی که نمودیم بموضع سعدی رسد

استدلال کند بسعادت حال ان قوتها که گفتیم وصحت نفس وسلامتی وقوتهای
سعادتهای داخلی وخارجی آما اگر تسییر بعضی ازان دلایل سعود وبعضی بنحوس رسد
حکم بر غلبه وقوت دلیل کند وقبول ورد هریک از اصل وارد وقت واعتبار نظرها کند
چنانکه گفته ایم وتمیز کند میان مانع ومعطی بنکبت تمام وذهن صافی بسر نتایج حکمی
از احکام هریک یاد کردیم بحسب قاسم مینمود تا از ان قیاس کند آما اگر قاسم درجات
تسییرات از دلایل کلیات سعد باشد خاصه که از اصل مسعود بود دلیل طول عمر
بود وخوشی عیش وسعادتهای تمام مولود از خارجی وداخلی واگر قاسم نحس باشد
خاصه منحوس بود حکم او برضد افتد آما اگر بر مواضع تسییر درجه طالع قاسم مشتری
باشد دلیل کند بر پاکی مولود وراستی وامانت ودیانت ومشغول بودن بطاعات
وخیرات ورغبت کردن بامور آخرت وطلب مال وتوانگری وتحصیل علوم دینی و استیلا
یافتن بر قومی وحکومت واتفاق وروزی بوجه احسن ومجالست با وزرا
وایمه وقضاة ومردم ستوده ومعروف وشهرت نهاد [illegible]
لباسهای کبود وعالی نه واعتدال مزاج مایل بحرارت
وهمه احوال مناسب سال عمر باشد واین اصل را نیک اعتبار کند و [illegible]
از جمیع احکام واگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب لذات ومناکحت وغذاهای
چرب وشیرین وراندن شهوت وصحبت جوانان واصحاب طرب ودایم فراست
ومردم معاشر وزنان وکودکان وجستن موانست باصوات والحان ومزامیر

وبوهای

وبوهای خوش وپوشیدن لباسهای سفید وزنانه ولطیف ونازک وساختن زینت
واعتدال مزاج مایل برطوبت وصحت تن ازستی واگر قاسم زحل باشد دلیل کند
برگرانی اندام وکسلان وتعویق درکارها ودشواری حرکات بسبب سال عمر و
دلیل کند بر سختی وفقر وتنگ دستی وعجز وصبر وحکم وکم همتی وطمع داشتن ونومید
زیستن وکشیدن ظلم وجور وستم وجفا از مردم فرومایه ودون وپریشانی خاطر
وافتادن بترس وبیم وشکسته دل شدن وپوشیدن لباسهای کهن وبی قیمت
وخوردن غذاهای بد وگنده وکهن وناگوارنده وشور وموانست جستن
با مردم جاهل وعمر ضایع کردن ومایل شدن مزاج ببرودت وپدید آمدن امراض
مزمنه وبند وحبس واگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی وتیزی وشتاب زدگی
وعیاری وسرکشی ودلیری وشجاعی وگزاف کاری وظفر جستن وراندن امر
ونهی وکوشیدن در آزار خلق وناخشنودی بر زیر دستان وضعیفان وطلب
[illegible] اختلاط جستن با ارباب سلاح ورندان وترکان وعیار
[illegible] حرب وخصومت کردن وبکار بستن انواع سلاحها ومفسد
[illegible] در امور آخرت وبیش رفتن فسق وفجور وریختن خون حیوانات و
پوشیدن ورسیدن لباسهای سرخ وجامهای خوب ومیل مزاج بصفرا و
یبوست ورنجوریها که موی مناسب سال عمر واگر قاسم عطارد باشد دلیل کند
بر قوت رای وتدبیر وتیزی خاطر وفصاحت وبلاغت وعقل وتمیز وخواندن

اخبار و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و مردم عالم و حکیم و میل او بعلوم دقیق
و تجارت و بیع و شری غلامان و مصنوعات و دلیل الخوشیها بود از مستوفیان
و نایبان و وکیلان و متصرفان و دلیل خوش زبانی بود و لطیفه گفتن و رغبت
نماید بشعر و دبیری و معلمی و ساختن نفایس و نقاشی و کتب و لباسهای ملون سوشد
و عمامه دارد و مزاج او مایل بود بمزاج برج عطارد و او از جهت قسمت **تمه**
ششم در احکام تسییر وتد رابع اگر بر وتد رابع را قاسم مشتری بود دلیل
کند بر زیادتی اسباب و املاک و سرای و آبادان خانها و عمارتهای مساجد و صوامع
و زیارت خانها و مدارس و خانقاهات و نیکی عواقب امور و ساکن شدن در
مقامهای عالی و خانهای پاک و خوش و یافتن مال خاصه دفین و نیکی عمارت و
ارتفاعات و اطعمه و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و قوت
حرص مولود و اختلاط با علما و قضاة و یافتن سعادت از بزرگان و معارف و
مشاهیر و اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر کرم و احسان و پیر دزنی و افزودن نام
و ننگ و میل کند بصحبت اهل طرب و خاتونان و خادمان و ول[illegible]
و شرابها و غذاهای خوش و لطیف و شهرت یابد در شهر و ناحیت بحسب
و اخلاق پسندیده و عمارت باغ و بستان و سردابه و حوض خانه و آبهای
روان و جایهای با نزهت و دلیل سعادت احوال پدران و مادران باشد
و نیکی دخل و ارتفاعات و انواع میوها و گلستانها و سبزها و آنچه بنقل شاید

والر

واگر زحل قاسم باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از مسکن مالوف از شهر بشهر
و از وطن بوطن و منسک شدن از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال از بیما
جماعت باشد و بیماری و موت ایشان و میل کند بزراعت و مرمت خانها و عمارت
گورخانه و زاویه و رباط و کاروانسرای و نیکی یابد از ارتفاعات خاصه که
از حیوانات و شدت بیند از کار دهقانت و خلاف بندگان و دوستان و یاران
و طلب عزلت و عاجز و دل تنگ باشد و ترش روی و فرودستی کند بر بیچارگی و
در مقامها ساکن شود که راضی بود در آن خانها و عاقبت اندیش باشد تا هر
که کار خود را بزبان دارد و اگر مریخ قاسم بود دلیل کند بر خرابی جان و مال و
پریشانی اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان یا
و ترکان و گریختن و خوف و خطر از بند و زندان و ضرب و قتل و حیلت و
مایل شدن بشر و فتنه و عوانی و راه زدن و دزدی و خیانت و خلاف و مکر و
[illegible] پدران و مادران و مستولی شدن بیماریها خون بر بین
[illegible]ان کند و دلیل سوختن خانها باشد و بی دادی کردن و ول
[illegible] در کارها خاصه در کارهای آن جهان و اگر قاسم عطارد باشد دلیل
کند بر [illegible]شی تا بجایها و خانهای با شکوه و در هم پیوسته و کوشکها و منظلات
و خان و رباط و کاروانسراها و دکانها و بیع و شرای املاک و معماری کردن و بزرگ
شدن بر اصحاب حرف و صناعت داران و اهل بازار و انتقال از وطن بتجارت

وبیاهی ونیکی وامیختن با اهل دیوان ومتصرفان وعمال واهل فضل ودبیران
ورغبت او بعلم مساحت وبنا ودلیل قوتهای پدران ومادران بود **شمسه**
جهانیه در احکام تسییر وتد سابع اگر بر وتد غارب قاسم مشتری بود دلیل کند
بر امن وفراغت از قبل خصمان وضدان ومصالحه جستن این قوم ودلیل تن
درستی مولود بود وصحت نفس وخوشی عیش ونیکی رای وتدبیر ومصیب بودن
در وعده وسخنان وصلاح حال اهل بیت باشد ویافتن منفعت از شرکا واهل و
عیال وفخر کردن این طایفه وبالادستی جستن وسلیطگی کردن ایشان و افتادن
کارهای شرعی ودعویها ورسیدن بمال وتوانگری خاصه بمال زنان ورنج وبسیاری
ساختن معاملات وداد وستد وبیع وشری ونیک بودن فرزندان خاصه پسران
ومبارکی عقد ونکاح وشرکت وسفر وحضور غایب باشد وکم شده واز دیده
واگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت وعز وشرف از قبل زنان وشرکا
وخادمان وضدان وخصمان ویافتن شهرت ونام نیک ... موافقت ایشان
قوم وافزونی محبت با اهل بیت ودوستی کردن با اصحاب
وراندن شهوت ویافتن نشاط ولذات ورغبت بنکاح وتزویج و
حصول جفت خوب صورت ولطیف طبع وبسیاری فرح از روی زنان وغلبه
ایشان رفتن وتسلط ایشان وفریب وشادمانی کردن واتفاق افتادن
سفر باخیر ونفع ویافتن مال خاصه از اهل وعیال ونیکی شرکت ومناکحت وزیادت

شدن

شدن با دوستان وفرزندان خاصه دختران وراه یابها صایب وراست رفتن سخنان
وصحت وسلامتی مولود واهل بیت ولذات از فرزندان واگر قاسم زحل باشد
دلیل کند بر شدت وکدورت میان مولود وضدان وخصمان ورسیدن رنج از انباز
زنان وخوف از دعویهای کهن وناسازگاری وبدخواهی اهل بیت وانباز و
نمودن خیانت ایشان وافتادن بغربت ورنج ومشقت وتنگدستی ایشان
وبیماری یا موت اهل بیت وعیال وضدان وافتادن طلاق وفراق ودلیل
توانگری بود از مال زنان وباشد که مامور خصمان وزنان شود از خوف ومولود را
بیم بیماری مزمن وسوداهای بد وضعف قوت شهوانی ونشاط باشد وبدی
مناکحت وشرکت وخوف از موت بود واهل بیت یا خصمان قصد کنند وحیلت و
کید اندیشند وبدی بینند از فعل خویش وبد باشد سفر ومعاملت واگر قاسم
مریخ باشد دلیل خیانت زن وانباز بود وافتادن خصومت وخصمی از نوبدید
اندیشیدن ... وقت امانت نهادن وراز گفتن وسفر کردن وزن خواستن
... ... باشد با غیری یا افتادن خصومت وبخشم رفتن از او
... ... رایدن یا ابرام دادن وقصد کردن وخیانت اندیشیدن وباشد که
... بر دست مولود خطایی رود یا خون واندیشهای خطا کند وتدبیرهای ناصواب
وبد افتادن وخصومت کننده شود وزنان بر روی غضب رانند وبدی وفحش
ولواطه وراندن شهوت پلید مشهور شود وخود را در فتنها اندازد از

ونیز دلالت کند بر ... کردن زنان در کارها
وبال از قصد خصمان ...

وبسیار ... زنان بسیار ... کردن ووردستی با ... کان
ولشکریان داشتن ...

بدرایی وازی اعتقادی خاصه در دین ومذهب واگر قاسم عطارد باشد
دلیل کند بر بسیاری بیع وشری ومعامله کردن وافتادن بتجربت تجارت و
آموختن علم طب ونجوم واحکام ودلیل قوت رای وتدبیر بود در معیشت ومنود
گرداد وصنع وحیلت سازد ودلیل قوت فراست باشد وشناختن مزاج مردم
ومایل شدن بغلامان وامردان واگر نکاح کند زنی زیرک فاضله بدست افتد
وعاقله وکوشا وکدبانو وزفان آور ومولود بسیار متهم شود ودر حق او بد گویند
مردم وبا او دو زفان کند خاصه زن وانبازش بروی غلبه کنند واو را بسبب
زنان خصومتها افتد ومال او بطراری ببرند وبرزق وفسوس واو را ابنو شتن
تعویذ ومکر وحیلت در قید آرند **ثمرۀ پنجم** در احکام تسییر
وتد عاشر اگر بر موضع تسییر وتد عاشر قاسم مشتری باشد دلیل کند بر شغل و
عمل وخیر وپیش آمدن کارها نیک با نفع ودلیل مواضع بود در راست کاری
وقبولیت بزرگان وخداوندان دولت ومعارف ملک ومیل با مور آخرت
وکارهای دینی وطلب صحبت ملوک ووزرا وحجاب
ودلیل راندن حکم بود وافروزی جاه ورفعت بود ومنزلت وبعیر
بازرگانیهای با سود وعنوان کرم وشفقت وتوانگر شدن وشهرت بعد ۲
نیک ودوستی کردن با اهل طاعت وزهاد وعلما ورغبت کردن بعلوم دین
وتوبه وندامت وپوشیده داشتن اسرار وناموس کردن واتفاق ودلیل

سعادت

از مطالع تالی بخط استوا کم کند آنچه باقی ماند هر درجه را سالی حساب کنند وهر
دقیقه بشش روز یعنی این مدت را تسییر مقدم بتالی رسد واین عمل تسییر جزو
معلوم است بمعلوم **ثمرۀ پنجم** در تسییر دلیلی که ما بین رابع
وسابع افتاده بود وتالی نیز هم در این ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط
استوا وبلد وتفاضل ما بین دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از وتد رابع
ضرب کنند وبر شش قسمت کنند تعدیل واصل آید پس اگر فصل مطالع نظیر خط
استوا را بود تعدیل از وی کم کنند واگر فصل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع
نظیر خط استوا افزایند تا مطالع خط استوا معدل گردد وباز مطالع نظیر تالی
بخط استوا وبلد بگیرند وتفاضل ما بین دو مطالع هم در ساعت بعد مقدم
ضرب کنند وبر شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر
تالی بخط استوا کم کند اگر فصل او را بود وبیرون زیادت کنند اگر فصل مطالع
را بود مطالع نظیر مقدم بخط استوا از مطالع نظیر تالی بخط استوا وضع
... سیر بماند **ثمرۀ ششم** در تسییر دلیلی که ما بین
... وعاشر افتاده بود دلیلی که هم در این ربع بود اگر مقدم میان سابع وعاشر
افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند ببلد وخط استوا وتفاضل هر دو را در
ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند وبر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید
پس اگر فصل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل از وی کم کنند والا بروی افزایند تا مطالع

همین عمل صح

نظیر بلد معدل شود و با مطالع تالی بلد کم کنند پس مطالع نظیر مقدم بلد از
مطالع معدل نظیر تالی بلد کم کنند باقی درجات تسییر ماند ثمرهٔ
هفتم در تسییر دلیلی که مابین وتد طالع و رابع و دلیل دیگر هم در این ربع
بود اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم در این ربع بود بگیرند مطالع
دلیل بلد و خط استوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد طالع
ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر
مطالع خط استوا افزایند و اگر مطالع خط استوا را بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند
تا مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی هم این عمل کنند پس مطالع معدل مقدم
بلد از مطالع معدل تالی بلد کم کنند باقی درجات تسییر ماند ثمرهٔ
هشتم در تسییر اوتاد درجه عملی که پیش از این یاد کرده‌ایم تسییر جزو معلوم
بود بجزو معلوم و این تسییر جزو معلوم است بجزو مجهول وجه عمل آنست که
اگر تسییر وتد طالع کنند باید بر مطالع دلیلی که بر درجه ...
معدل خوانند و قوس او بگیرند مطالع بلد موضع تسی...
دلیل حاصل آید پس صاحب حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم ...
کنند چنانک ذکر رفته است و نظیر آن تسییر موضع تسییر درجهٔ غارب بود و
حد او قاسم باشد اما اگر مولود سالها گذشته باشد و خواهند که از وقتی معین
بدانند که تسییر درجهٔ وتدی بکجا رسیده است مثلا خواهند تا موضع تسییر درجهٔ

طالع

کارهای آخرت و نیک رایی و رسانیدن بحکومت و سروری قوی و اثر او
کند اثر مشتری باشد و اگر مدبر یا قاسم که نحس باشد ناظر بود از نحوست
...م کند و مانع شقاوت او شود اما اگر این احوال قمر را بود بجودت ... جهان
اثرها کند اما کمتر از آفتاب و زیادت کند قوت عقل و کسب و کار این
جهانی را پیش برد و بزرگی یابد بر عوام الناس و اقربا اما اگر مدبر یا قاسم سعد
بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت اما اگر ناظر نحس بعداوت بود
مضرت رسد و فساد مزاج باشد چنانک یاد کرده‌ایم در ثمرهٔ دوم از نتیجهٔ اول
و اگر محترق باشد خوف قوت باشد اما حکم استیلاء کواکب یا بودن در اوتاد
خاصه بر عین وتد همین باشد و بارها گفته‌ایم احکام مناسب شخص باشد
و شرف و حسب او و مناسب سال عمر او و قبول و رد مدبر و احوال هر یک
ثمرهٔ ششم در تعریف قاسم با دلایل اصل بوقت احکام شرط
... که بوقت احکام بنگرند بقاسم که در اصل قوی بوده است
...یا ضعیف بوده اگر قوی بوده است بقدر قوت او
...ت زیادت کند از آنچه گفتیم و از شقاوت بکاهد و اگر ضعیف
...وده است از سعادت کم کند و از شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت
قاسم را با دلایل طالع در اصل نسبت دهند بدان طریق که بنگرند تا قاسم را
در برج تسییر را با طالع چه نسبت است یعنی قاسم چندم خانه است از طالع

وبرج تسییر همچنان وقاسم در موضع تسییر غیر جسد هیچ حظی دیگر دارد و با این
برج او را جایگاه بد است و باندازه شهادت وقبول ورد و قوت او احکام
نهند و آنرا ابنز ند قاسم را با دلایل اصلی و اتصالات و انصرافات و بنگرند قبول
ورد هر یک را از موضع خود در اصل و در وقت همچنان که در تسییرات را اعتبار
است سیر کواکب و حالات هر یک را اعتبار است که هر یک بهر وقتی ادواری
تمام کند در دوازده خانه طالع پس واجب باشد سیر کواکب هفتگانه و نظرهای
هر یک را با قاسم امتزاج دادن و هیچ طرف را ضایع نگذاشتن و بسر همه رسیدن
و بقدر قوت و احکام بر دلیلهای قوی تر نهادن که اثر آن ظاهر تر بود
اما تتمه این شعبه آنست که یک دلایل اصلی را از کواکب و مراکز بیوت و شهادات
و تسییر اعظم رانند سال که طالع تحویل کند و برج انتها بدانند تا معلوم شود که
تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست
مدلول از انجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج را با طالع چنانکه ...
اما رسیدن تسییر طالع سنوی و شهوری و تسییر ...
وساعات هر یک از اصل و فرع حکم ان سال و شهور و ایام
تامل کنند که این تسییرات دلایل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت و
سعادت و نحوست و احکام بر مقتضی ان نهند پس اگر تسییر اعظم از حد سعد
بحد نحس نقل کند اگر قطع عمر نکند مضرت او سالها بردارد و اگر تسییر سنوی از

حد سعد بحد نحس نقل کند فساد او ماهها باشد و اگر تسییر شهوری یا تسییر طالع تحویل
از حد نحس نقل کند زحمت او روزها باشد اما اگر تسییرات از حدود نحسان بحدود
سعدان نقل کند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه از رنج براحت پیوندد
واز بیماری بصحت و مانند این و کیفیت مضرت و منفعت مناسب طبیعت تسییر
و موضع او و قاسم شود و مناسب موضع قاسم و خانهای او با طالع اصل

شعبه پنجم در احکام زمانها و صاحب دور و فردارات

تمه اول در حکم زمانها حکمای یونان احکام نجومی را بر فردارات گردانند
گفته اند و اهل بابل از ان رموز خبردارند و اهل فارس و هند شرح ان اخبار
و از ان جمله یکی زمانهای مولود است و این عمل را با بابل نسبت کنند و فرد
منفرد خوانند و اصل این عمل بر عطیت کبری افتاب نهاده اند که صد و بیست سال
است و انرا بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت
... بعد از ان قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است
... سیزده سال و قسم مریخ است پانزده سال و قسم مشتری
... ده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت
طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت او نیکو حال بود و با دولت و
سعادت مناسب کوکب با طالع اما در چهار سال تربیت قمر تن مولود روز افزای
بود و هر لحظه از حال بحال گردد چنانکه قمر و غذاهای او جمله تر باشد و میل او بچیزهای

آبی بود چون انواع میوه‌ها و لبنیات و امثال آن بعد از چهار سال عطارد مستولی
شود تا تمام چهارده سال قوت فهم و ادراک روی در ترقی نهد و آغاز کند دانستن
چیزها و دریافتن معانی و تعلیم در وی موثر باشد و پدید آید قوت اخلاق
و خاصیتهای اعمال و دانستن ادب و علم نیک و بد و بعد از چهارده سال
زهره مستولی گردد تا تمام بیست و دو سال آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن
شهوت و آرزو بردن بجفت و طلب لذات و خوردنها و پوشیدنها و فریفتن
مردم و فریفته شدن و آنچه تصرفات حیوانی است و بر عاشقی کردن و بعد
از بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یکسال مزاج مولود قوت
گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها و از هزل و لعب روی بوقار و صیانت
آرد و میل کند بخیرات و امور آن جهانی و ترحم و کرم پیش گیرد و بخشایش کند
و سروری طلب دارد و بعد از چهل و یکسال تا تمام پنجاه و شش مریخ مستولی
شود آغاز کند پدید آمدن بخل و حرص و سخت کوشیدن [illegible] اندر
خلق و کسب مال و معاش و اندیشه کردن بسیار رود
قوتهای بدنی و حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کم
لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی گردد
نیکنامی کند و جهد در کارهای دینی کند و فرو ماندن گیرد از کارها بتن و گردان
دیگر کشد رنج و مشقت در کار دنیاوی و خود را مستعد امور پسندیده گرداند

وخیرات و طاعات بیش رود بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل
مستولی گردد پدید آید کسلانی و دشواری حرکات و در وی شهوات و لذات
نماند و فراخ سرد گردد و اندک و سبکی خواب بود و از مردم ملول شود و تنهایی
جوید و از این جهان روی بدان جهان آرد و امساک بغایت رسد و سخت
کش و معلول شود و چاره طلب **تتمه دوم** در قسمت
فردارات عمل فردارات قدیمی است و او منسوبست باهل فارس و آغاز
این فردار در طالع روزی از آفتابست و در طالع شبی آغاز از قمر و اصل
عمل بر هفتاد و سال شمسی نهاده اند بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد را
بر هفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سال است و ماه را نه سال و زحل
را یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال و زهره را
هشت سال و عطارد را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت
[illegible]ال مولود در تربیت آفتاب بود چون ده سال بر هفت
[illegible] نصیب هر کوکب یکسال و پنج ماه و چهار روز و هفت ساعت
[illegible] پس نصیب خود آفتاب بعد از ولادت تنها تربیت کند بعد از این
[illegible] شریک آفتاب زهره شود و بهره دو تربیت کنند تا نصیب زهره تمام گردد
بعد از این مدت شریک آفتاب عطارد شود و بهره دو تربیت کنند تا نصیب
عطارد نیز تمام بگذرد و بعد از عطارد شریک قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری

بعضی [illegible] سال [illegible]

وباز مریخ و آنگه شرکت مریخ ده سال فرداریت شمس تمام شود بعد از ده سال
نوبت فرداریت بزهره برسد از اول سال یازدهم با کسور نصیب خود تنها
تربیت کند بعد از انک شریک زهره عطارد بود و بهر دو تربیت کند بعد
ازان شریک زهره قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و فردا ریت
زهره بشرکت افتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فردا ریت بعطارد
رسد و چون نوبت او با شریکان تمام شود بهمین قیاس تا تمام هفتاد سال
اما اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا مدت نه سال صاحب فردا...
و چون نه بر هفت کوکب قسمت کنند هر یک را سال رسد و سه ماه و د...
روز و بیست و یکساعت آنگه این مدت قمر تنها تربیت کند...
زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کند بعد از ان مشتری شریک...
مریخ و باز افتاب و باز زهره و آنگه شرکت عطارد تمام شود فرداریت قمر
بعد از نه سال نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت...
بگذرد نوبت بمشتری رسد و باز مریخ با شریکان تا...
تمام شود و ما جدول نهادیم مدت فرداریت هر کوکبی را بر قسمه هفت
و نصیب هر یک ازو نهاده تا وقت عمل محتاج نشوند بقسمت کردن بس
ازین کواکب هر کدام که قوی حال تر بوده باشد در اصل چون نوبت فرداریت
یا شرکت بدو رسد سعادت دهد از طبیعت خود و شریک مناسب بطبیعت

خویش یا طالع و اگر ضعیف بوده باشد اثری نکند

جدول فرداریات کواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عطارد	[illegible]	[illegible]
سالهای کواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنین	—	—	—	—	—	—	—
شهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	—	[illegible]
ایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ساعات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما اگر صاحب فردار قوی بود و شریک او هم قوی افتد بوقت شرکت
دادن دران سعادت بیفزاید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود
چیزی زیادت کند اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است
...ت و صاحب دور سال دوم ان کوکب که فلک او
...لع بود و سال سیم بر همین قیاس تا سال هشتم
...ز صاحب طالع بود و سال پانزدهم تا چندان که عمر مولود
باشد دور میکشند برین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت
...ت بود و صاحب دور از ساعات معوج و سال دوم کوکبی بود که صاحب
ساعت دوم بود از ولادت برهمان ترتیب که گفته شد مناسب طبیعت ان
کوکب تمت تمه شیم در ختم کتاب بیشواز اصحاب احکام

بطلمیوس این علم را بلفظ صنعت خوانده است جهت انک احکام
طالعی علیحده باید ساختن که هیچ طالعی را وضاع دلایل او بدیگری
نماند پس واجب ان کند که در صورت طالع تفکر و تامل نیکو بجای
آورد و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازد بر اصول و قوانین این
صنعت تا حق او گذارده شود و شرایطی که در دیباجه مذکور است
از اعتقاد و امانت بکار دارند اما انچه این فقیر درین کتاب
یاد کرد انست که از اقاویل استادان رحمهم الله بدو رسیده
است بالکلیه چند از محصول تجارب خود چون پیوسته صورت
طالعهای سلاطین و اکابر و مخدومان در نظر بود و همچنین صورت
طالع والدین و فرزندان خود و خویش و قبیله و از هر یکی تجربه
و فایده حاصل شد بقدر حال هر شخص ... الوا[n]
نمود تا انچه بر مبتدی داشتن ان آسان
باشد ثبت شود و در عبارت سهل آورد و در شرح
کرد و انچه ... تر بود ترک ان واجب دید و در خاطر بود که این
کتاب هفت شجره بود ششم او طالع تحویل و برج انتها و هفتم در
طالع وقت و انواع ضمیرها اما برین ختم کردیم حالیا اگر بعد ازین
عمر وفا کند ان باقی نیز ساخته گردد و اگرچه این بنده حد
حد مصنفان ندانست لیکن ساخت و از حق تعالی
توفیق خواست در اتمام آن و هو ولی

۸۱/۲/۳